

زن زندگی

بهشتی کیهان

انقلابی که کشف حجاب
در زندگی زن ایرانی پدید آورد!

پیکان جوانان به

ペイカン・ジャワナン

www.javanan56.com

شماره مخصوص ۱۷ دی

زیباترین رنگ
آخرین مد
همیشه از
کیوتکس



تیدی

برای سال ۱۹۶۸
روژ لب و لاک ناخن ساده و صدفی

کیوتکس

در رنگ های متنوع و جدید

CUTEX

پای صحبت سه تن

از بنیانگذاران جمعیت

نسوان و طنخواه:

مادیوارهای

انتخاب کنیم. عده‌ای دیگر از زنهای آشنا را جمع کردیم و شنبه در حدود هشتاد نفر، که همه ملبس به پارچه‌های ایرانی بودیم، از تافته پزدی برای تابستان واز کرکی کرمان برای زمستان استفاده میکردیم.

یکی دیگر از مواد مرانامه ما این بود که زنهارا بسواد و روشنفکر کنیم و آنها را از وضع بدی که دارند آگاه سازیم. خانها را دورهم جمع میکردیم، پراشان‌سخرانی میکردیم. ترتیب جلسات سخنرانی برای زنهارا کارآسانی نبود. باران مخالفت از هر طرف بر سر ما میبارید و حتی وزارت معارف (آموزش و پرورش) هم با ما مساعدت نمیکرد. آروزها تازه‌الیحضرت رضاشاه کبیر نخست‌وزیر شده بودند. فقط ترتیب درگاهی رئیس‌نظمیه باما موافق بود.

ماجرای نمایش

ما تصمیم گرفتیم برای با سواد کردن زنهای بزرگسال که بقوای آنها برای مبارزه احتیاج داشتیم کلاس اکابر درست کنیم. این فکر آن موقع خیلی بکر بود. وقتی موضوع را با اعضای جمعیت در میان گذاشتیم، گفتند: «پول نداریم» تصمیم گرفتیم برای جمع‌آوری پول، نمایشی ترتیب بدهیم. آنوقتها خانه من در کوچه‌وزیر دفتر بود و دریک اتاقش یخویی ۳۰۰ صندلی جامیکرفت. از رئیس نظمیه اجازه گرفتیم. او گفت: «این اجتناع را به عنوان عروسی راه بیندازید.»

ما عروسی دوسر مستخدمه را که ماه قبل ازدواج کرده بودند بهانه کردیم و گفتیم جشن را برای آنها بیا میکنیم. کارت فروخیم و زنهار جمع شدند. شب نمایش را

بدوزد. ما معلم زبان فرانسه و پیانو داشتیم. بیجه و حجاب بآن شکل خاص در خانواده ما معمول نبود و پدرم، مرحوم آقا میرزا علی مشیردفر، سعی میکرد مردا دختری متحد و فهمیده بار بیارود. من در نزد معلمین مرد سه زبان‌عربی، فرانسه و انگلیسی را آموختم.

یادم میآید زمستان بود و من دختر ۵ ساله‌ای بیش نبودم. از یکی از کشورهای خارجی سیرک پائیران آورده بودند. پدرم بمن لباس پیرانه پوشاند و موهایم را زیر کلاه پنهان کرد و با پدرم بتماشای سیرک برد، زیرا حضور زن و دختر در سیرک ممنوع بود!

عروسی بیفرجام

هنوز ۱۵ سال بیشتر نداشت که یکروز دیدم آئینه قدی و یکجفت جاربلور سه پنج کاسه نبات و پنج طاقه شال کشمیری و انگشتر برلیان آوردند و مرا بر سر سفره عقد نشاندند. داماد بیش از ۵۰ سال داشت و بعد معلوم شد که زن و چهار بیجه هم دارد. زندگی من با او مثل زندگی پسر و فرزند مدتی ادامه داشت و بالاخره هم از او جدا شدم.

در آن زمان زنان دراز و ایامی معلق بر میبردند و در جهل و بیسوادی غوطه‌ور بودند. وقتی یک زن بانوهر یا برادرش از منزل بیرون میرفت مجبور بود از آنها کارامد گیری کند و از طرف دیگر خیابان راه‌برد. زن و مردی را باهم درشکه‌مینشت و زن در درشکه دیگر! حتی پدر و دختر هم اجازه نداشتند باهم در یک درشکه بنشینند. و اگر آژان» زن و مردی را باهم در داخل یک درشکه میدید آنها را جریمه میکرد! وقتی زنی سوار درشکه میشد حتی با چادر و بیجه و نقاب، حتما میبایستی کروک درشکه را پائین بکشد تا داخل درشکه دیده نشود. این نکات دردآور بود. اصلا سراسر آن زندگی برای زن درد بود. زن نه مقامی داشت و نه آسایشی، یکمزد چند زن میگرفت و هر نوع اجحاف و زورگونی را درمورد آنها روا میداشت و هیچ مرجعی جز خدا برای رسیدگی به ستم‌هایی که به زن میشد وجود نداشت.

نسوان و طنخواه

اما مثل اینکه اکثر زنهار اصلا این درد را احساس نمیکردند، زیرا تحصیل درد را جزو سرفروش خود میدانستند. فقط آنها را که کمی درس خوانده و تربیت شده بودند میدانستند که چه حال و روز بدی دارند. یکروز من و چند نفر خانم از جمله محترم خانم اسکندری و مستوره خانم افشار خانم اخترا السلطنه فروهر و عده‌ای دیگر دور هم جمع شدیم و جمعیتی تشکیل دادیم و اسم آن را جمعیت «نسوان و طنخواه» گذاشتیم. برای جمعیت مرانامه‌ای هم نوشتیم. یکی از مواد مرانامه ما این بود که همه از پارچه وطنی لباس بپوشیم و تمام اجناس مورد نیاز خود را، تاجانی که امکان دارد، از میزبان کالاهای ایرانی

خود پی برده بودند و در راه احقاق حق این طبقه از اجتماع کوشش میکردند. آنها در راه روشن کردن افکار زنان دست فعالیت های مهمی میزدند و از طریق باسواد کردن زنی و دور هم جمع کردن آنها در جمعیت های بانوان، زنان هموطن خود را از حال کرختی و نیمه مردگی بیرون میآوردند و روح زندگی و غرور در تن آنان میدیدند.

در آستانه جشن ۱۷ دی ماه، شما را با چند تن از این زنان پیشرو و روشنفکر که حق‌بزرگی بگردن نهضت زنان ایران دارند آشنا میکنیم. اینها زنانی هستند که درد یوار های زندان زن شکاف های عمیقی بوجود آوردند و زمینه را برای فرو ریختن این دیوارهای کهن و مهیب آماده ساختند.

اینان گشایندگان درهای زندان اجتماعی زن هستند. این سه زن از بانیان جمعیت نسوان و طنخواه، اولین جمعیت زنان ایران هستند که حالا بعلت کبر سن در گوشه‌ای نشسته‌اند و با تحسین و خوشحالی پیشرفت زنهای ایران را مینگرند و لذت میبرند.

چرا نورالهدی؟

«نورالهدی منگنه» از علمداران نهضت آزادی زن است، او در ۱۶ سالگی هنوز بفکر فعالیت های اجتماعی است:

کتاب مینویسد، شعر میگوید و میخواهد کودستانی بیک تازه و جدید دائر کند. زنی است که نیم قرن زندگی خود را در مبارزه بخاطر آزادی و بدمست آوردن حقوق سیاسی و اجتماعی زن گذرانده است. من او را در خانه برادرزاده‌اش ملاقات کردم. موهای سفید و چهارم‌ای پرچین و چروک دارد و دامن کلفت پیچازی و بلوز سیارنگی پوشیده بود.

میگفت: من درست شب پانزدهم شعبان شب تولد حضرت حجت متولد شدم و باین مناسبت پدرم نام مرا «نورالهدی» یعنی «نور راستی» گذاشت. پدر و مادرم هر دو اهل فضل، روشنفکر و تحصیلکرده بودند و برای ما معلم های سرخانه متعددی میآوردند. یادم میآید وقتی ۸ ساله بودم مادرم لباس را میداد بیک خیاط فرنگی

★ چهل سال پیش، اولین گروه زنان آزادیخواه چگونه برای استقبال از آزادی آماده میشدند؟

★ مردهای روشنفکر از زمان سلطنت احمدشاه زنهار و دختران خود را در مبارزه برای احقاق حق کمک و یاری میکردند.

* مرد دانشمندی که برای اولین بار در خانواده خود کشف حجاب کرد و بدختر عموها و پسر عموها گفت از هم رو نگیرید!

* این زن روشنفکر اولین مدرسه صنعتی دختران را در خانه خود تاسیس کرد

خاطرات خواندنی سه زن از زندگی اجتماعی زن در ۴۰ سال پیش

درست است که نهضت ۱۷ دی زنهارا از زندان حجاب بدر آورد و راه ترقی و پیشرفت را پیش پای آنها گشاد و بانی این نهضت بزرگ اجتماعی، فکر بلند و ترقیخواه اعلیحضرت رضا شاه کبیر بود، اما زنانی هم بودند که در پایه‌گذاری این نهضت جانانه کوشیدند و زمینه فکری را برای چنین تحولی آماده کردند.

زنانی بودند که سالها قبل از نهضت ۱۷ دی در تهران و شهر های دیگر بدر بزرگ همجنسان



خانم فروهر در ۱۵ سالگی

ما دیوارهای زندان زن را شکافتیم!

چنان شور و هیجانی پدید آمد که ما فکرتش را هم نمیگرفتیم.

چنان شکفتگی در میان همه زنها دیده میشد که ما فرصت نمیکردیم از آنها بپرسیم: کی راضی است و کی ناراضی؟ ظاهراً همه از این تحول راضی و خوشدود بودند.

بعد از آن من در تمام جشنهای هفتهدی شرکت میکردم. پس از آن مدتی بعضی کانون بانوان که خانم صدیقه دولت آبادی ریاست آنرا داشت درآمدم، ولی در سال ۱۳۳۲ استعفا دادم و خدمات اجتماعی خود را منصرف بنویشتن کتاب کردم و تاکنون ده جلد کتاب برشته تحریر درآورده‌ام. در همان زمانها مجله‌ای هم بنام «بی‌بی» منتشر میکردم که روش آن تربیتی و علمی و اخلاقی بود.

تحصیل پنهانی

خانم فخر آفاق پارسای که ۶۶ ساله و مادر چهار پسر و یک دختر است و دخترش، خانم فرخ‌رو پارسای معاون وزارت آموزش و پرورش میباشد، و خود از پیشقدمان نهضت آزادی زن بوده است در باره مبارزات زنان پیشقراول چنین گفت:

«در خانواده‌ای متولد شدم که هیچکدام سواد نداشتند و من پنهان‌آزیدم درس میخواندم، پدر بزرگم مرا نزد ملا باجی شیرانی گذاشت و چون من تنها نوه دختر و تنها دختر خانواده بودم علاقه داشت بباود بشوم، ۵ ساله بودم که عمه‌جم و راتمام‌کردم و درش سالی یکم مدرسه «دوشیزگان وطن» رفتم. این مدرسه دیوار بدیوار منزل ما بود و پدرم از مدرسه رفتن من خبر نداشت و من پنهان از پدرم صبحها به مدرسه میرفتم و تا عصر درس میخواندم. مادرم هم دور از دیده پدرم، چون به هنرهای گلدوزی و خیاطی آشنائی داشت، در آن مدرسه معلم بود.

کلاس ششم بودم یکشب مشغول درس خواندن بودم و چراغ روشن بود. پدرم بالای سرم آمد و گفت: چرا هنوز چراغ میسوزد؟ گفتم دارم درس میخوانم. گفت: هر چقدر میخوانی درس بخوان ولی اگر دنبال تصدیق گرفتن بروی خفته ای میکنم. بالاخره هم نگذاشت در امتحانات نهائی شرکت کنم. ولی من همچنان در خانه ادامه تحصیل دادم و فرانسه و فارسی و عربی را بخوبی یاد گرفتم.

شوهر روزنامه‌نگار

شانزده ساله بودم که بعد از آقای فرخ‌دین پارسای درآمدم. شوهرم روزنامه‌نویس بود و صبحها وقتی از منزل خارج میشد میگفت: «هر اتفاقی تا شب در خانه میافتد و هر کاری را که انجام میدهی بروی کاشد بیای و بنویس چه کردی». او میخواست روحیه خودش را در من تلقین کند و سعی

میکرد مرا تشویق کند که روزنامه نویسم، او از مردهای روشنفکری بود که مرا تشویق بازادبخوانی و جنبش میکرد. حتی یادم میآید که در سال ۱۳۲۹، روز تاجگذاری احمد شاه، من و شوهرم سوار یک درشکه شدیم و من بی چادر بودم و تئاتر رفتم. در زمانی که اگر زن و مرد با هم سوار یک درشکه میشدند حتماً «آژان» آنها را جریمه میکرد مابجرت کردیم که باهم در یک درشکه بنشینیم.

مجله جهان زنان

بعد از تولد دومین فرزندم، با شوهرم بهشدت رفتم. او مأموریت اداری داشت و من در مشهد در مدرسه شاهزاده‌خانم فروغ السلطنه مشغول تدریس شدم و در آنجا دست بانشار «مجله جهان زنان» زدم. در آن زمان هنوز رضاشاه کبیر بیادشاهی نرسیده و وزیر جنگ بود. چهار شماره از این مجله منتشر شد و ما به تهران برگشتیم. در شماره چهارم دو مقاله نوشتیم که سروصدای زیادی برآورد. عنوان مقالات این بود: «موقعیت دردناک زنان ما و لزوم توجه بوضع ازدواج» و «لزوم تعلیم و تربیت برای زنان».

وقتی این دو مقاله منتشر شد، عده‌ای شروع بفحاشی و بدگویی کردند و بدلت میگفتند: «چرا جلوی این نمیکیرید؟» و من از وحشت اینکه مباد مردم بریزند و بدلتی سرم و بچه‌هایم بیایورند، مدتی در منزل آشنایان مخفی شدم.

تبعید همان روزها بود که قوام السلطنه شوهرم را خواسته و باو گفته بود: «زنت را بردار و برو یک شهر دور افتاده».

ولی شوهرم در جواب گفته بود: «من هرگز بزن نمیگویم خانه و زندگی را ترک کن. خودتان برایش بنویسید.» چند روز بعد ۴۰۰ تومان پول بپادادادند و ما را روانه شهر قم کردند. بچه‌ها را پیش مادرم گذاشتم و با شوهرم بآن شهر رفتم. وقتی وارد شهر شدم دیدم همه دارند مسرا لغت میکنند. دسوال در تبعید بودیم و دخترم فرخ‌رو که حالا معاون وزارت آموزش و پرورش است در تبعید بدنیامد. هر چه بدولت می‌نوشتیم که چکنیم و عاقبت چه خواهد شد، هم‌اش دلجویی میکردند و دل‌داری میدادند.

وقتی میخواستیم تهران بیایم روزنامه‌نویسها سروردا راه‌انداختند و من با وضع آبرومندی تهران برگشتم. همانروزها جمعیت زنان وطنخواه درست شده بود و من فوراً بعنوان این جمعیت درآمدم و با اعضای این جمعیت شروع بفعالیت کردم. مثلاً چندین بار نامه‌نوشتیم و وضع اسفناک زن رادر آن تشریح کردیم. نامه را بدرخانه تیمورتاش وزیر دربار بردیم و بخاتم سرور السلطنه زن تیمورتاش دادیم. ولی خبری نشد که نشد.

بالاخره یکروز رفتم دم کاخ شاه.

آنقدر ایستادم تا رضاشاه بیرون آمد، پاکت را بلند کردم و جلوی او تومیل‌شاه را گرفتم. ایشان ایستادند.

گفتم: «قبله‌عالم عریض‌ای از طرف جمعیت «نساء وطنخواه داریم.» نامه را گرفتند و چند روز بعد جوابی بدستم‌ان رسید. در جواب فقط نوشته بودند: «شما هم بارزوی خودتان خواهید رسید قدری صبر لازاست».

و دوماه از این جواب نگذشته بود که اعلیحضرت رضاشاه کبیر دستور دادند زن‌ها چادرها را از سر بردارند. و ما واقعا آنروز بارزوی خود رسیدیم.

قبل آرزو ۱۷ دی هیچ زنی بی‌حجاب بیرون می‌آمد؟

«اعلیحضرت رضاشاه کبیر قبل آرزو هفتده دی دستور داده بودند که دختر بچه‌های چادر سرکاسی بنشینند. البته تا آن روز دخترها پشت میز مدرسه هم چادر به سر داشتند. البته تا آن روز ما نوانسته بودیم تا حدی فکر شوهرها و مردهارا عوض کنیم. شوهرم استثنائی بود، او حتی مشوق و همراه من بود. اما مردهای دیگری هم مثل میرزا ابوالقاسم‌خان آزاد بودند که سخرانی‌های ترتیب میدادند و زنها را تشویق میکردند. و همه اینها موجب شد که زن از زندان اسارت و تبعیض خارج شد.

زنها قشون خدا هستند

خانم فخر السلطنه فروهر با آنکه ۷۸ سال دارد، و براحتی، گذشته‌های پر شور و غوغای خود و داستان مبارزاتش را برایم بازگو کرد:

«او میگفت: ۳ ساله بودم که مادرم فوت کرد و من هرگز نتوانستم چهره مشخصی از او را بیاد بیاورم، پدرم در زندگیش سه زن گرفت که من برآئر ازدواج دهم او بدنیامد. پنج خواهر و دو برادر داشتم که از همه آنها فقط یک خواهر و برادر زننده مانده‌اند. در ۱۵ سالگی با مرحوم صدرالملک ازدواج کردم و از او دو دختر دارم. با اینکه خانواده شوهرم مخالف افکار و عقاید من بودند، ولی با جلب موافقت شوهرم بمبارزاتی برای احقاق حق زن ایرانی دست زدم. از کودکی فکرم این بود که زنها باید آزاد باشند. زنها وضع بدی داشتند و واقعا دریند بودند. روزی که ما وارد جمعیت «نساء وطنخواه» شدیم واقعا فکرم‌ان آزادی‌زنها فوراً بعنوان این جمعیت درآمدم و با اعضای این جمعیت شروع بفعالیت کردم. مثلاً چندین بار نامه‌نوشتیم و وضع اسفناک زن رادر آن تشریح کردیم. نامه را بدرخانه تیمورتاش وزیر دربار بردیم و بخاتم سرور السلطنه زن تیمورتاش دادیم. ولی خبری نشد که نشد. بالاخره یکروز رفتم دم کاخ شاه.

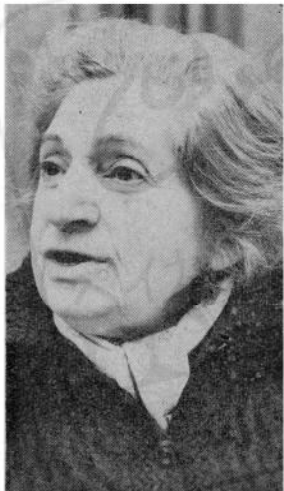
جمعیت خودمان جرات نمیکردیم علناً بگوئیم «رفع حجاب می‌خواهیم». فقط عده معدودی بودند از جمله خانم منگنه، فخرائی، خواجه نوری و پارسای که میتوانستیم دورهم جمع بشویم و بگوئیم باید چادر را از سر برداشت و نقاب و بیه را برانداخت. اما نمیتوانستیم این فکر خود را علنی کنیم چون دیگران میگفتند: رفع حجاب خلاف مذهب اسلام است!

یکروز مرحوم خالصی منجهد از عراق بهران آمد. ما زنها جمع شدیم و بدیدار او رفتیم و گفتیم: «ما چنین فکری داریم و می‌خواهیم برای رفع حجاب دست با اقداماتی بزنیم شما چه عقیده دارید؟ گفت زنها قشون خدا هستند شما هر کاری بخواهید میتوانید انجام بدهید!

من روزی مقاله‌ای نوشتم و به آقای علی دشتی (نویسنده و سناتور) دادم و او آن مقاله را در روزنامه شفق سرخ چاپ کرد. برآئر انتشار این مقاله میخواستند مرا تبعید کنند ولی همان‌مقاله باعث شد که دشتی مدیر روزنامه را روز به قم تبعید کردند و تمام مشا رضمان در منابر بمن فحش میدادند! هدف اصلی ما این بود که ابتدا فکر خانمها روشن بشود. بهمین جهت مجله و روزنامه منتشر میکردیم، کلاسهای اکابر دایر می‌کردیم و مجالس نطق و سخرانی برآه میدادیم و در نطق‌ها بیان میکردیم که زن در خارجه آزادی دارد و پابند قیدی نیست.

سه زن عرب

در سال ۱۳۱۱ بامر اعلیحضرت رضاشاه کبیر سه نفر از زنها علی‌علی عرب‌را از بیروت و بغداد و مصر به تهران دعوت کردند. آنها را به جمعیت ما آوردند و گفتند شما از این‌ها پذیرائی کنید و مجالسی ترتیب بدهید که عده زیادتری از خانمها بتوانند به بحث و سخرانی این خانمها گوش کنند. آمدن این خانمها که بمنظور آماده کردن فکر زن و توجه دادن او به مسؤولیتها و وظایف اجتماعی‌اش بود در حقیقت مقدمه‌ای برای کشف حجاب بود. این سه زن (نورحمده - سید فاطمه -



دختر شایسته‌ای
از دبیرستان
رضاشاه کبیر - تهران

انتخاب دختر شایسته ایران

برای شرکت در
مسابقه بین‌المللی :
International Teen
Princess Pageant

اسمش نازلی و فامیلش ایرانی است
در سال ششم بازگانی رضاشاه کبیر درس
میخواند با استناد از بورس تحصیلی
آمریکن فیلد سرویس به آمریکا رفته و يك
سال در آن کشور بوده است . در آمریکا در

بقیه در صفحه ۷۷



شایسته ،

نه فقط زیبا ..

دو جایزه بزرگ :

- ۱- سفر مجانی بامریکا
- ۲- يك اتومبیل نو و
آخرین سیستم پیکان

مسابقه انتخاب دختر شایسته ایران
زیبایی ظاهر بدون زیبایی باطن همچون
غذای رنگین ، ولی بیمزه است .
پس دختر شایسته چگونه دختری است ؟
دختری که : هوش ، شخصیت ، ادب ،
سلیقه ، زیبایی و جذابیت ، هنردوستی
و امروزی بودن را با هم درخود جمع
کرده باشد .

دختری که : متعلق به زندگی امروز
و دنیای متجدد و پیشرفته امروز باشد و
بفرست دریافت داشته باشد که انسان باید برای
درلشعادت و رفاه درطول زندگانی خود
شایسته ، فهمیده ، وهوشیار باشد نه
عروسکی آراسته !

مسابقه دختر شایسته ، همچنین يك
مسابقه فرهنگی است که دختر خانواده در



سی و دو سال پیش دختران کارآموز در آزمایشگاه حتی پشمیکروسکوپ سرکلاس درس رومی گرفتند !

چهره زن ایرانی در نیم قرن اخیر زن چه بود؟

دو دختر و یک پسر ۳۴ سال پیش که باصطلاح لباس فرنگی بتن دارند .



از آرشیو «زن روز» انتخاب و چاپ شده که زن متجدد از حجاب درآمد را در عرصه های مختلف علمی و صنعتی و اجتماعی مملکت نشان میدهد و ثابت میکند که کشف حجاب در زنده کردن زن و ترفیع مقام علمی و اجتماعی او چه اثر معجزه آسانی در برداشت و اینک متن مقدمه ای که در آغاز آلبوم سازمان زنان بعنوان تاریخچه مبارزه و رهایی زن از قید تبعیض و اسارت درج شده است :

ایران امروز تقریباً هر چه را از مظاهر پیشرفت دارد ، مرهون کوششهای بیست ساله رضاشاه کبیر است که مهمترین آنها ایجاد یک سیستم تعلیمات عمومی است که هزاران و میلیونها فرد ایرانی را برای زندگی در قرن بیستم آماده تر ساخته است. رضاشاه کبیر تشخیص داده بود که زنان پیش از مردان نیازمند این توجه به مسئله آموزش عمومی هستند . از این رو در قطعنامه دومین کنگره عمومی نوان شرق که در ۱۳۱۱ با شرکت نمایندگان ۱۴ کشور در تهران تشکیل گردید مسئله لزوم آماده ساختن تعلیماتی و فرهنگی زنان پیش از احراز حقوق سیاسی مورد تأکید قرار گرفته بود .

رهبران معدود جنبش زنان طبعاً از همان آغاز کار ، امیدهای خود را به حکومت جدید ترقیخواه و مقتدر بستند . مبارزات آنان برای کشف حجاب که بزرگترین مانع اجتماعی را از پیش پای زنان بر میداشت از حمایت کامل دولت

سازمان زنان ایران آلبوم جالبی از چهره زن ایرانی در نیم قرن اخیر انتشار داده که در آن چهره هایی از زن اندرونی و اسیر و محدود در حجاب و زن آزاد شده و اجتماعی و تحصیل کرده ، از دیروز و امروز ، در کنار یکدیگر قرار گرفته و بالنتیجه تحولی که در زندگانی خانوادگی و اجتماعی و بشری زن در سی سال اخیر پدید آمده بصورت مصور در این آلبوم مجسم شده است .

در آستانه جشن ۱۷ دی ماه، جشن کشف حجاب ، که در حقیقت نخستین قدم انقلاب برای رهایی و بیداری و تساوی حقوق زن تلقی میشود، چند عکسی از این آلبوم و هم چنین قسمتی از مقاله منضم به آنرا انتشار میدهم تا خانمها بخوانند، ببینند و بدانند که زندگی زن در فاصله فقط سی و دو سال دستخوش چه تحول شگرفی شده و امیال و آرزوهای ترقیخواهانه دو پادشاه هوشمند چگونه طوق بردگی و ذلت را از گردن زن ایرانی گشوده است. ضمناً در صفحات بعد چند عکس



چهل سال پیش - يك دختر متحده در لباس پارسی !



لباس زن ۴۰ سال پیش بمعد «ماکسی ژوپ» امروز بی شباهت نبوده است !

اصلاحات ارضی تسجیل کرد . موج اصلاحاتی که با اصلاح ارضی آغاز شد و در تقویم ملی ۶ بهمن ۱۳۴۱ به اوج خود رسید در فضای سیاسی و اجتماعی کشور تغییرات کلی وارد آورد ، زنان این تغییر را احسّاس کردند و بر کوششهای خود

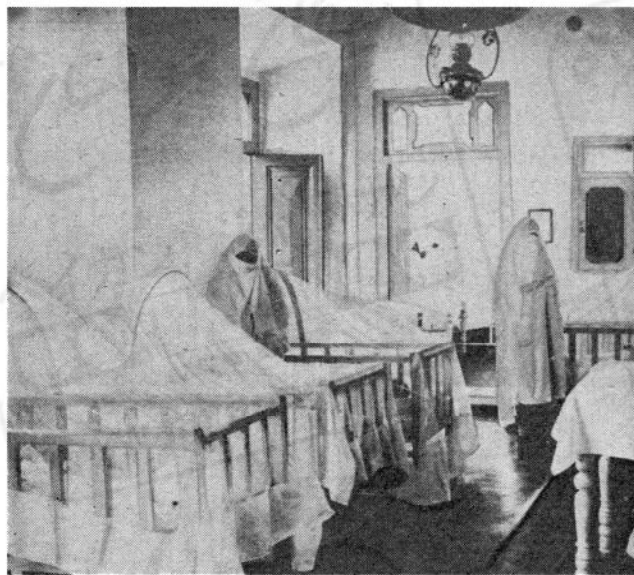
بقیه در صفحه ۷۷

→ ۳۵ سال پیش زنهای تنها در مجالس سوگواری و روشنه خوانی حق اجتماع داشتند آنهم با روپنده و در این عکس تنها يك خانم جرئت کرده چشم خود را در مقابل دوربین عکاسی ظاهر باز کرد . (ردیف جلوه نفر دوم از چپ).

قشرهای وسیعتری از زنان را دربر گرفت. سازمانها و جمعیتهای زنان پیاپی تشکیل میشدند. مجلات و روزنامههای متعدد توسط زنان و برای زنان انتشار یافت . سیل دخترانی که هر سال از مدارس و دانشگاهها بیرون میآمدند پشتوانه نیرومندی برای نهضت زنان بود .

اندك اندك مسائلی كه جنبه «تابو» داشت با صراحت مورد بحث قرار گرفت. حقوق سیاسی و اجتماعی زنان ، اصلاح قانون مدنی و برابری با مردان از هر جانب درخواست میشد . اگر سازمان متمرکزی نبود كه مبارزه زن ایرانی را هدایت كند بهرحال در هر گوشه نواهایی ساز میشد و اذهان آماده میگردد . مهمتر از همه زنان كارمند و كارگر بودند . چرخ مملكت نیز با دستهای آنان میگردد . مردان یا به مزدكار زنانشان نیاز داشتند و یا به مهارتهای آنان . دیگر نمیشد كه راکه كار میکند و درآمد دارد موجودی فاقد حق شمرد . اگر يك عامل را در پیروزی نهائی زن ایرانی بتوان قاطع شمرد كار زن ایرانی است ، نه تشكیلات و نه فعالیتهای مختلف هیچيك چنین تأثیری نداشت . زنان ایران در ۲۶ سال گذشته آنچه بدست آورده اند برپایه قابلیت كارشان بوده است . آنها جامعه را در خارج چهار دیواری خانه نیز نیازمند خود ساختند. از آن پس شانسائی حقوق آنان تنها مسئله روز بود .

در ۱۳۴۰ با آغاز اجرای قانون اصلاحات ارضی جامعه ایرانی در معرض تحولات عمیق قرار گرفت . نه تنها بنیادهای سیاسی و اجتماعی كه كار اصلاحات را مدتها به تعویق افكند بود كوده شد ، بلكه جنبشی سیلوار آغاز گردید كه هیچ چیز را چنانكه بود باقی ننگذاشت ، اصلاحات ارضی به مجاهداتی نیاز داشت كه بخاطر آن میبایست درام اداره كشور تغییرات پر دامنه راه یابد. اصلاحات ارضی همچنین نوسازی و ارتجاع را در يك تصادم اجتناب ناپذیر با هم روبرو ساخت و وقتی در این تصادم كهنه پرستان واپس زده شدند در سایر زمینه ها از جمله حقوق زنان نیز وقوع تصادم و عقب نشینی كهنه پرستان ناگزیر بود . دیگر ضرورتی برای سكوت گذاشتن موضوع نمی ماند . علاوه بر این در اصلاحات ارضی بایز زن كشاورز ایرانی بمیان می آمد كه تا آن زمان كوئی هرگز وجود نداشت . و حال آنكه او از آغاز تاریخ دوش بدوش مرد كشاورز بر روی زمین كار کرده بود و حق و موجودیت خود را بارنج و كار تثبیت کرده بود . این برابری بالفعل زن و مرد كشاورز را



۳۳ سال پیش - هم پرستارها و هم بیماران زن از دوربین عكاسی روگرفته اند. زنان بیمار زیر شمد قاپم شده اند !

برخوردار بود و وقتی سرانجام در دیماه ۱۳۱۴ بانوان خانواده سلطنت در برداشتن چادر پیشقدم شدند و قدرت دولتی برای اجرای فرمان شاهانه در سراسر كشور مداخله كرد زمینه از جهت اجتماعی نیز تاحدود زیادی مهیا گردیده بود . كانون بانوان كه در همین اوان تشكيل گردید و صدیقه دولت آبادی مدیر روزنامه «زبان زن» در ایجاد و اداره آن بهم عسده داشت از مهمترین عوامل آماده ساختن محیط برای قبول تحول بزرگ دیماه ۱۳۱۴ بود . از آن پس زنان بازادی بیشتر وارد اجتماع شدند و گروه و گروه در بخشهای مختلف خصوصی و عمومی به خدمت پرداختند و با تاسیس دانشگاه تعداد زیادی از دختران از تحصیلات عالی برخوردار گردیدند و عملاً برابری خود را با مردان نشان دادند .

در این دوران بود كه افسانه برتری مرد بر زن بطور قطع بی اعتبار شد . زن ایرانی اگرچه ، با مقیاس محدودتر ، در تجدید ساختمان كشور خویش با مردان انباز شد و طلسمی را كه در طول قرن ها او را از نشان دادن استعداد های خود در



تقدیم به همه زنان ودختران روشنفکر .
ومتجدد که قدر نعمت آزادی رامیدانند

...وزن چه شد؟

بدنیا می آورد مورد قبول شوهر بود و اگر چند دختر پیاپی میزاید بخت سیاه میشد زیرا که دختر در جامعه مردنواز چهل سال پیش بیمصرف و زحمت افزا و گاه مایه سرکشگی خانواده بود ! زن چهل سال پیش طفیلی بود . اگر مرد نبود نه حق و نه جرات سفر کردن داشت . نه حق و نه اجازه معاشرت و رفت و آمد داشت ، نه حق و نه اجازه مدرسه رفتن داشت ، نه حق و نه اجازه خرید کردن داشت و هر چه بود امر بود و اطاعت زن - وجود مرد برای زن خون بود و زالو بدون مکیدن خون میمرد !

زن ایرانی تا چهل سال پیش چه بود ؟
بیسواد - خرافی - متزلزل و دست پرورده و مطیع کورکورانه مرد.

استقلال مالی و اقتصادی نداشت زیرا کاری بلد نبود - حرفه ای نمیدانست و تحصیل نکرده بود لذا دستش به جیب مرد و دهانش مترصد لقمه نانی بود که مرد بسوی آن می انداخت ؟ در مقابل چی؟ در مقابل اطاعت و تسکین شهوات مرد. زن ایرانی شخصیت نداشت زیرا کارش بجهزائیدن بود و تازه اگر پسر



تعداد دختران فارغ التحصیل دانشگاه های کشور، سال بسال رو با افزایش است . این سیر صعودی ، جهت هدف های زن روشنفکر ایران را بهتر نشان میدهد .



→ وقتی هدف روشن باشد، وسیله پیدا خواهد شد. دختران جوان کشور ثابت کرده اند که در هر زمینه ای قادر باتیات قدرت خویش هستند . این زمینه ممکن است سخت ترین وظیفه ای باشد، که حتی بسیاری از مردان و پسران جرات انجام آنرا نداشته باشند. بجهره مصمم دختران خوب «چتر باز» ما نگاه کنید . آیا میتوان از تحسین آنان دریغ ورزید ؟ ↓

★ زن وسمه کش معتقد به جادو و جنبل و جن و پری چگونه به زن اتمی و نظامی و استاد دانشگاه مبدل شد ؟ این رپورتاژ با عکسهای زنده و جالب خود سیر يك ترقی ۳۲ ساله را که ثمره برجسته کشف حجاب و آزادی اجتماعی زن است بازبانی گویا اثبات میکند و نشان میدهد که اگر نهضت آزادی زن نبود زن ایرانی امروز هنوز ارزش دیگ و کماجدان توی آشنزخانه را میداشت !

پارلمان صحنه دیگری از فعالیت های زن «نخواه» ایرانی است . «موسان سوم» باداشتن بیش از ۴۰ نماینده زن ، گام تکمیلی تازه ای دراین راه برداشت .





درباری از آزمایشگاههای کشور، نقش زنان و دختران جوان سودنی است .

اگر این پرستاران مهربان نباشند ، کمتر مادر ایرانی میتواند سرآرام به بالین بگذارد

● **تعداد دانشجویان دختر در سالهای اول دانشگاه طی ده سال ۲۵ برابر شده است.**

● **تعداد زنان فعال کشور در ده سال گذشته ۱۵۰ درصد افزایش یافته است.**

● **تا ده سال پیش در برابر سه دانشآموز پسر یک دختر به مدرسه میرفت ، اما امروز این نسبت ۲ بر یک شده است.**

می بینید سندهای زندهایت که مدلل میدارد ، همان زن اسیر و بیمقدار ، وقتی از قیدو بند درآمد ، در عرض فقط سی سال تمام سنگهای ترقی و پیشرفت و تجدد را تسخیر کرد و دو اسبه بوی درک مؤولیت و وظیفه شافت . آری ، زن و سمه کش و غیبگو و دعانویس به زن دانشمند و آتمشاسمیدل شد و زن مربایز ، جن پرست خود دکتر و مهندس و استاد دانشگاه گردید . آیا این معجزه نمی تواند باشد ؟ معجزه ای که سندی گفت : «رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند»

تمام اموال منقول و غیر منقول خود را متعلقات خود می دانستند و زنهم یکی از آنها بود . زن چهل سال پیش از نقاشی ، موزیک ، ورزش ، مطالعه و هنرهای متریقی مبری و بی خبر بود و هنر بارزش مریاسازی و رب انداختن و تهیه خاکه و ذغال بود ، یعنی سرگرمی هایی که در یک جامعه عقب افتاده و در یک محیط در بسته وجود دارد و این هنرها از مادر اندرونی سفتی باو ارث رسیده بود . آری زن چهل سال پیش فقط جنس مادینه ای بود که بنا به جبر خلقت و طبیعت از جسم او کار می کشیدند و به مغز و

زن چهل سال پیش مادر خوبی هم نبود زیرا علم تربیت و فهم و شعور سازنده نداشت تا فرزندان خود را باب زمانه تربیت کند . در دامان او بندرت مرد و زنی رشد میکرد که ضعیف نبود . بخواب - متعصب و خود خواه نباشد . دست پروردگان او اغلب مثل خودش بودند : نامراد و ناکام ! زن چهل سال پیش زیبا و ظریف هم نبود زیرا در کفن شیاهی خود را می پیچید و از آئین نطافت و بهداشت بی خبر بود ، مثلاً ماهی یکبار حمام میرفت و حداکثر کوششی که برای زیباتر شدن میکرد حنا بستن بود ! نه میکروپ را می شناخت و نه



— به پیش

این هدف «زن امروز» در کلیه صحنه های فعالیت اجتماعی از جمله استادیوم های ورزشی، دانشگاهها ، بیمارستانها ، موسسات دولتی و صنایع خصوصی است

استادکاران زن در کارخانجات و کارگاه های صنعتی از منظم ترین و باارزش ترین متخصصین کشور بشمار می آیند

دختران جوان ، روز بروز وظایف سنگین تری را در خدمات نظامی به عهده میگیرند.

بررسی رشد جامعه زنان ایران از نظر تحصیل و کار

در زمینه تحصیل تنها بالا رفتن تعداد افراد فارغ التحصیل در میان زنان کشور نیست که ما را متوجه بیداری غیر قابل انکار زن امروزی کند بلکه مهمتر از آن بالا رفتن تعداد نوآموزان دختر در سراسر کشور است که سال بسال رو به افزایش است .

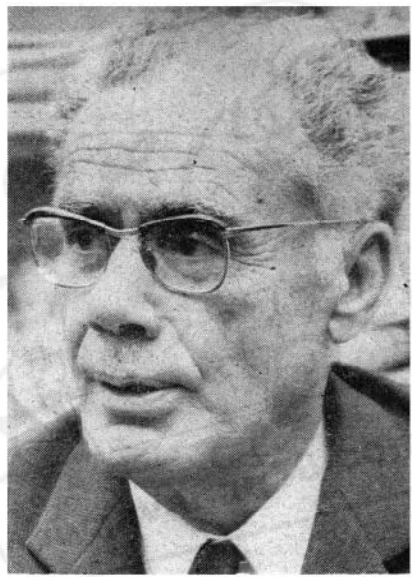
برای روشن شدن موضوع باید توجه کرد که در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۰ تعداد زنان دیپلمه از ۴۴۴۵ نفر به ۹۰۰ هزار و ۹۰۰ نفر رسیده یعنی پنج برابر لطفاً ورق بزنید

● **در ده سال گذشته تعداد زنان دیپلمه کشور پنج برابر شده است.**
● **تعداد محصلین دختر در ایران در فاصله ۶۰ سال گذشته ، حدود ۱۰۰ برابر افزایش یافته است.**

روح او کار نداشتند — آخر درآندوره ها زن را دارای خاصیت روح شیطان و مغز او را باندازه مغز یک کودک کوچک و بی ارزش و اعتبار می دانستند اما بیداری گروه روشن فکران و انقلاب سیاسی و اجتماعی جامعه همراه با کودتای رضاشاه کبیر نشان داد که اندیشه جاهلان و کوردلان چه اندیشه های خام و بی پایه ای بوده است و خود زن سرعت نشان داد که وقتی آزادی عمل داشته باشد ، نه روش شیطانی و نه مغزش کودکانه است و عکسهائی که در این دو صفحه

با فیزیولوژی بدن خود آشنائی داشت و وقتی بجهه هایش مریض میشدند عوض دکتر و دروا دعانویس مراجعه میکرد و برای رفع نظر و چشم زخم بالاسر بجه مریض تخم مرغ می شکست !

زن چهل سال پیش برای گردش به قبرستانها میرفت و بساط ناهار خود را بروی کور مرده ها می گسترد زیرا جای دیگری برای او خالی نبود و اجازه تفریح دیگری باو داده نمیشد . زن چهل سال پیش «متعلقه» بود نه همسر و شریک مرد — کدایکتمردها



بقلم: استاد فرامرزى خاطراتى از كشف حجاب

میترسند ولی معایب حجاب را هم نمیتوانند
حاشا کنند. پس حجاب وی حجابی هردو
معایب دارند ولی این حجابی که ما داریم
معایب حجاب وی حجابی را با هم جمع
کرده است!

این دو کتاب اولین اثر مدون بود
که در حدود چیزی کمتر از یک قرن و
بیش از نیم قرن در یک مملکت مسلمان
انتشار یافت.

قبل از قاسم امین نیز این فکر کم و
بیش در میان مسلمانان بود، ولی کسی
چرچت اظهار آن نمیکرد ولی قاسم امین از
آزادی قلمی که در نتیجه استیلای انگلیس
بر مصر بوجود آمده بود اظهار کرد و کتاب
نوشت و هیچ زبان مادی نکرد و چون
نویسندگان روشنفکر زیادی در مصر بودند
که اغلب ایشان نیز مسیحی بودند واز
استبداد عثمانی از سوریه بمصر گریخته
بودند اورا تأیید و بزرگ کردند، ولی
از طرف عامه مسلمین احانت و دشنامزایی
به وی اهداء شد و حتی معروف است که
جمعی از طلبه جامع الازهر رفتند و در خانه
اورا زدند و چون بیرون آمد و پرسید
چه کار دارید گفتند: ما با تو کاری
نداریم با خانم کار داریم!

گفته از آن بر شد او کتابها و
مقالهها نوشتند، ولی او اعتناء نکرد و
بیمارزه خود ادامه داد و این مسئله بین دو
طبقه روشنفکر و محافظه کار مورد نزاع بود
تا که در دو مملکت اسلامی دوقائد بزرگ
پیدا شدند و هر نوع حجاب تاریکی و
کهنه پرستی را دیدند که از آنجمله حجاب
پوشیده رویان بود.

این دوقائد بزرگی یکی کمال آتاتورك
بود که در ترکیه قیام کرد و دیگری
رضاشاه پهلوی بود که در ایران ظهور کرد.
این دو نایفه همایه و هم عصر با هم دوست
و رفیق بودند.

این دوفکر که در اول قدمهای بزرگی
برای نجات مملکت خویش برداشته بودند
قدرت معنوی و مادی زیادی یافته بودند
و از قدرت خود استفاده کردند که یکباره
زنجیر اسارت و بدبختی جامعه را از هم
بگسلند و این زنجیر را که پای جامعه زن
و مرد را از سیر بسوی ترقی و تمدن بسته
بود از هم گسستند.

شاید کسی بگوید: جامعه زن درست
است برای اینکه جامعه زن اسیر بود ولی
جامعه مرد چرا؟ اگر قبول کنید که
مرد زائیده زن و پرورش یافته در دامن
آوست و اولین طرز فکر اخلاقی و عادت
را از زن فرا میگیرد باید اقرار کنیم که
با جاهل بودن و بیسواد بودن و منسلط بودن
زن فهم و درایت و روشنی فکر و عقل و
منطق سلیم در مرد غیر ممکن است و اگر
غیر ممکن نباشد نادر است.

روزی در پاکستان هنگام جشن
تاجگذاری کریم آقاخان یک اسماعیلی به
من گفت: امامی که نه کسی اورا می بیند
و نه کسی به او راه دارد چه فایده دارد،
گفتم: این امام شما که همه کس او را
می بینند و همه باو راه دارند چه فایده
دارد؟

گفت: من باید با تو بحث کنم.
گفتم: من بحث نمیکنم.
گفت چرا؟

گفتم: چه بحثی دارد راجع به امری
که اگر تو توی دامن مادر من بزرگ شده
بودی حرف مرا میزدی و اگر من توی
دامن مادر شما بزرگ شده بودم حرف ترا
میزدم؟

این حکایت را برای این آوردم که
متوجه شوید که ما هر فکری در بزرگی
داریم در کوچکی از مادر خود فرا گرفته ایم
و اگر وقتی بزرگ شدیم خیال میکنیم
فکرمان با مادرمان فرق دارد اشتباه در
توجیه و تفسیر آن فکر میکنیم یعنی همان
عقیده مادرمان را داریم منتها عقیده ارا
معقول تر و خواص رسندتر بیان میکنیم و الا
اصل فکر همان است که از مادر فرا گرفته ایم
وریه در مادر بزرگهایمان دارد.

مادر خرافی، اوهام پرست، دون
هت، تن آبا، فرزند خرافی، اوهام -
پرست، دون هت و تن آبا تحویل جامعه
میدهد.

باید دارم که روزی مادرم با يك
زن دیگر نشسته بودند. من و بچه آن زن
رفتم بیرون بازی بکنیم، مادر آن بچه
گفت: سرآب انبار روید که «دوده ملاکو»
شمارا توی آب انبار میکند و خفه میکند.
مادر من گفت: دروغ میگوید.
دوده ملاکو نیست، من گفتم - پس آن
چیزی که وقتی آدم سنگ توی آب انبار
میاندازد بر سفت گنبدی آب انبار حرکت
میکند چیست؟

گفت: آن انعکاس آب است که بر
اثر آفتاب بر سفت ظاهر میشود.
آن زن گفت: مگر میخواهی
بجای توی آب انبار بیفتی و بمیری؟
گفت: بجهام بمیرد بهتر از اینست
که ترسو و احمق بار بیاید.

من از کوچکی از هیچ چیز نمترسیدم
برای اینکه مادرم همیشه میگفت: هر
جانوری از آدم میترسد و فرار میکند حتی
ماز تا آدم پا روی آن نگذارد آدم را
تیمیزند، ولی فرزندان آن زن جرئت
نداشتند که شب تنها از خانه با بیرون
بگذارند و با توی تاریکی بروند و مادر
من همیشه میگفت: بجهاهای این بواسطه
خبرخواهی جاهلانه مادرشان اینطور ترسو
و رقیق با آمده اند.

جامعه ای که زتش ترسو و دون هت و
خرافی و موهوم پرست و تنبیل و تن پرور بود،
مردش ترسو و دون هت و خرافی و موهوم
پرست و تن پرور و تنبیل خواهد بود و آن
کسیکه زنجیر را از پای زن برداشت در
حقیقت زنجیر از پای زن و مرد برداشته
است و کسیکه زن را تربیت کرد، مرد
را تربیت کرده است، زیرا محال است
که زن تربیت شده فرزند بی تربیت بار
بیآورد.

در طایفه ما زنای بودند که شوهرانشان
کنشته شدند یا مردند و آنها از اقوام
شوهران خواهش میکردند که بجهاهایشان
را بکتاب بگذارند و بمدرسه بفرستند و زنای
فرزندانشان را دزدیدند و بداهات دیگر

چرا اسارت زن،

اسارت مرد است؟

در ایام كشف حجاب وزیری برسم گله
و شکایت گفته بود که آخر من این والده
آقا مصطفی را بی حجاب کجا ببرم و شاه جواب
داده بود: اگر او والده آقا مصطفی است توهم
بابای آقا مصطفی هستی!

وامور اجتماعی و وطن و ملیت یا بشریت و
انسانیت چیزی درك نمیکنند، خود را يك
لغت یا بازیچه مرد میدانند که برای خاطر
او آرایش میکند و برای جلب عشق و محبت
او بهر گویا و جادوگری متوسل میشود.
همش در تظاهر و تفوق جستن با زینت و
زیور خیز و اطالی بر همچنان است و از
چش مرد نیز آن کسی را می بینند و
میستایند که این وسایل را بهتر برای او
فراهم کند.

يك جمله از او بخاطر دارم که دم
بدم در معاشرت با طبقه قدیم و نیمه متجدد
زنان بآن بر میخورم. میگوید: «اگر
تمام بعرف زنها گوش بدهید می بینید از
مردی تمجید میکنند که آدم شریف حاضر
نیست به وی دست بدهد».

اینرا من هنوز حتی در خانههای کداعای
تجدد میکنند می بینم و اقرار میکنم که
در طبقه بالای مردها نیز اینطور است.
هر کسی ثروت و مقام و نفوذ مادی دارد
در نظرایان محترمترین آدم است. سجایای
اخلاقی، ملکات فاضله، عزت نفس و امتناع
از قبول پستی و ذلت و تن ندانیدن و از
اهانت برای مقام یا ثروت ابد در نظرایان
مورد اعتناء نیست و نه تنها صاحبش را
دیوانه می شمارند، بلکه اورا پست و حقیر
می پندارند.

قاسم امین يك جمله دیگر دارد که
گوئی تصویری از تمام جامعه های عقب
افتاده است. میگوید: «مخالفین رفع حجاب از بی عفتی

هفدهم دی روزی است که ایران از
فلج سقی رهائی یافت و نصف جامعه ما
وارد زندگی انسانی گشت. بیش از صد
سال بود که متفکرین عالم اسلام گاهی
بکتاب و گاهی بتصریح از وجود حجاب و
محرمیت نصف جامعه از شرکت در زندگی
سخن میگفتند و اول کسی که جرئت کرد
کتاب بنویسد قاسم امین عضو دادگاه
استیناف مصر بود.

او دو کتاب نوشت. یکی بنام «زن
مصری» و دیگری بنام «زن نو» و با دلیل
و برهان و استناد به آیات و احادیث ثابت کرد
که حجاب جزو اسلام نیست و در صدر اسلام
حجابی بدین کیفیت وجود نداشته و گفتند
تا زن از پرده بیرون نیاید و تربیت نشود
ما دارای يك جامعه مترقی تربیت شده
نخواهیم شد.

گفت: زن و مرد دهاتی در عرض هم
هستند. با یکدیگر همکاری میکنند و از
محیط زندگی و راه و رسم معیشت خود
بگذریم اطلاع دارند و شبیه بهم فکر میکنند.
هر دو بیسواد و از اوضاع دنیا بی اطلاعند
و ساده.

ساده زندگی میکنند، ساده فکر
میکند و مطالب را مطابق طبیعت يك آدم
ساده درك میکنند. اما مرد شهری وزن
شهری بقدری تفاوت فکر دارند که یکی
بر فراز و دیگری در تنبیل است. زن
شهری از مروت، جوانمردی، گذشت و
اغماض، بزرگواری و علو همت چیزی
نمی فهمد، از زندگی و تهیه اسباب معاش

...وزن چه شد؟

(از ۱۸۱۲۳ نفر به ۵۰۶۰۰ نفر)
در امور اداری و اجرایی و دفتری تعداد
زنان بیش از دو برابر شده است . (از
۷۵۴۳ نفر به ۱۶۰۵۰ نفر) .
در مشاغل فروش افزایش زنان حدود
۵۰ درصد بوده (از ۵۱۹۶ نفر به ۷۳۰۰
نفر) و در امور مربوط به تولید و استخراج
و حمل و نقل تعداد زنان دو برابر گشته
است (از ۲۷۱۷۴۴ نفر به ۵۰۶۰۶۰۰ نفر)
درخشانترین رقم مربوط به افزایش اشتغال
در جامعه بانوان کشور ، فعالیت های مربوط
به خدمات است که نشان میدهد تعداد
زنان حدود ۴ برابر شده و از ۱۰۸ هزار
و ۷۳۳ نفر در سال ۱۳۳۵ به ۴۸۲ هزار و
۶۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ رسیده است .
سرشماری سال ۴۵ رشته های عمده
فعالیت بانوان کشور را بشرح زیر نشان
میدهد :

کشاورزی ، جنگلکاری ، شکار و
ماهگیری ۱۹۸ هزار و ۸۰۰ نفر .
استخراج معادن و سنگ ۴۰۰ نفر
تولیدات صنعتی و کشاورزی سبک
هزار نفر
ساختمان دوهزار نفر
امور بازرگانی پانزده هزار نفر
حمل و نقل و انبارداری و ارتباطات
پنج هزار نفر
خدمات گوناگون سبک هزار نفر

**و اینها همه ثمره نهضت
آزادی و تساوی حقوق زن و مرد
است که سنگ اول آن در ۱۷ادی
ماه ۱۳۱۴ ، با کشف حجاب
گذاشته شد و موج ترقی و
پیشرفت زن بطور تصاعدی ادامه
دارد و تا ده سال دیگر در تمام
شؤون اجتماعی و علمی و اقتصادی
زن مساوی و شانه بشانه مرد
پیش خواهد رفت .**

پایان

در توسعه خدمات اجتماعی زن امروز
ایران نقش مؤثری را ایفا میکند . با
فعالیت صمیمانه و شبانه روزی این زنان و
دختران جوان است که چرخ اقتصاد و
صنایع ایران سرعت لازم برای پیشرفت
را بدست میآورد .



حتی در پشت فرمان تراکتور، هیچ زنی کمتر از يك «مرد» نیست .

بهین ترتیب سرشماری عمومی سال ۱۳۳۵ ،
تعداد زنان دانشگاه دیده کشور را حدود
۲۳۰۰ نفر برآورد میکند و حال آنکه
در سال ۱۳۴۵ این تعداد به ۱۱ هزار
نفر رسیده است .
مقایسه این ارقام ، بادر نظر گرفتن
این واقعیت که هنوز تحصیلات عالی برای
اکثریت قریب باتفاق دختران و زنان جوان
ایرانی امری بسیار مشکل و شاذ بشمار میرسد
باشد عظمت تلاشی را که دختران و زنان
کشور برای دستیابی به تحصیلات عالی
آغاز کرده اند آشکار می سازد .

کار و فعالیت

از قدیم گفته اند که « علم بی عمل
چون درخت بی ثمر است » اما مطالعه در
باره جامعه بارور زن ایرانی نشان میدهد
که دختران و زنان ، هدف غائی از آموختن
علم را که کمک به بالا رفتن میزان تولید
ملی و افزایش نیروی کار در کشور میباشد
بخوبی درک کرده اند . بررسی مسائل
مربوط به کار و فعالیت در فاصله سالهای
۱۳۰۰ تا ۱۳۴۵ نشان میدهد که در فاصله
چهل و پنج سال تعداد زنان فعال ایرانی
که کار و حرفه ای دارند از صفر به يك
میلیون نفر بالغ شده است !

بررسی تفکیکی از وضع اشتغال زنان
در ده سال اخیر حاکی از بالا رفتن
سطح اشتغال در کلیه زمینه ها است . در امور
حرفه ای و فنی و کارهای مربوط به آن
تعداد زنان تقریباً سه برابر شده است .

شده است . در همین فاصله تعداد دختران
و زنانی که در کلاسهای اول تا سوم
ابتدائی درس میخوانده اند از ۶۹ هزار و
۴۴۰ نفر به ۵۵۴ هزار و ۳۰۰ نفر رسیده
است . یعنی این تعداد بطور تقریب ۸ برابر
افزایش یافته است .
این ارقام نشان میدهد که دوران
کورذهنی و ناپائیدی باطنی زن ایرانی
بسر آمده است .
برای جامعه ایرانی مایه افتخار است
که تا ده سال پیش ، در برابر هر سه
پسر دانش آموز دبستانی فقط يك دختر
بمدرسه میرفت . اما امروز این نسبت
دوبرابر شده و تردید نیست که تا چند
سال دیگر تعداد دانش آموزان پیرو دختری
که در ایران رهیار مدرسه خواهد شد
مساوی خواهد بود .

مطالعه درباره چگونگی رشد تحصیلی
جامعه زنان ایران نشان میدهد تعداد
دختران دانش آموز در سال تحصیلی
۱۳۰۲-۱۳۰۱ در ایران از ۷۵۹۲ نفر
تجاوز نمیکرده است . اما در سال ۱۳۴۵ ،
تعداد کل دختران و زنان دانش آموز
کشور بالغ بر ۶۰۶ هزار و ۷۰۰ نفر
(یعنی حدود ۱۰۰ برابر ۴۰ سال پیش)
بوده است و این یکی از نتایج بزرگ
عملی شدن کشف حجاب است .

تحصیلات عالی

در زمینه تحصیلات عالی ، توجه
به رشد جامعه زنان کشور انجذاب انگیزتر
است . بررسی نشان میدهد که در فاصله
۲۰ سال گذشته ، تعداد دخترانی که
بتحصیلات عالی در داخل کشور می برداختند ،
تقریباً از هیچ به تعدادی قریب ۱۰ هزار
نفر در سراسر کشور رسیده است . (این
آمار شامل دانشجویان دختر در کلیه رشته
های تحصیلی و در کلیه سالهای دانشگاهی ،
انجام از مدارس عالی دولتی و خصوصی
در تهران و شهرستانهاست) . طبق سرشماری
عمومی سال ۱۳۳۵ ، تعداد زنان و دختران
کشور که در سالهای اول دانشگاه های
مختلف درس میخواندند و یا باین مدرک
از دانشگاه کناره گیری کرده بودند از
۲۷۷ نفر تجاوز نمیکرد . اما در سرشماری
عمومی سال ۱۳۴۵ این تعداد به حدود
۲۵ هزار یعنی ۶۲۰۰ نفر رسیده است .

برند که اقوام شوهرشان نتوانند آنها را
بگیرند و بمدرسه بفرستند و در نتیجه دو
برادر که از دو مادر بودند یکی چیز
اشخاص برجسته محل خود یا مملکت شد و
یکی حمال یا گاوپران از آب درآمد و او
هم آن بود که مدرسه نرفت .

پس این دو نایبه شرقی که هر يك
برای ترقی خود قدمهای زیادی برداشتند
بزرگترین خدمتی که به جامعه خویش و در
نتیجه به دنیای شرق کردند درین
حجاب زنان بود که در ادبیات فارسی بنام
«پردگیان و پوشیده رویان» و در زبان
هندی و پاکستانی بنام «عورت» خوانده
میشدند ، زیرا بعد از اقدام جنورانه این
دو متفکر بزرگ در تمام عالم اسلام و
شرق تعصب حجاب و پرده نشینی یا بقول
هندیها عورت بودن زن از بین رفت و این
آزادی حاصل شد که هر زنی آزاد باشد
که اگر خواست پرده از چهره برگیرد و
وارد حیات اجتماعی شود و تحصیل کند
تا آن زمان از برای زن عیب بود طوری
در جامعه نسوان رایج شد که امروز در
تمام ممالک اسلامی دختر و پسر بموازات
هم بدرسه میروند و از نور علم و دانش
برتو میکنند .

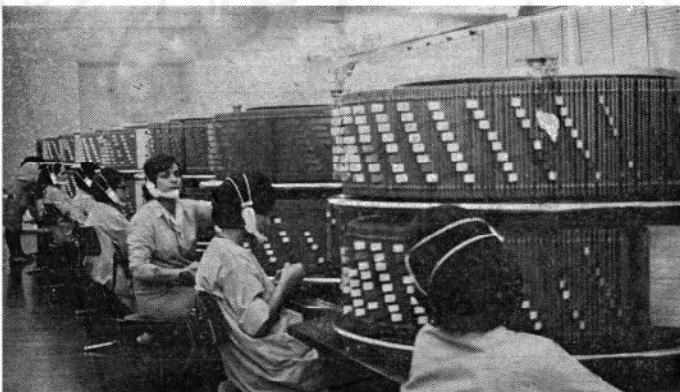
**عورت؟! شما فکر کنید که چرا در
زبان چند میلیون بشر به زن عورت
میگویند؟!!**

عورت ، یعنی آن جای بدن انسان
که دیدنش و زکری قبیح است . یعنی از
زیر ناف و بالای زانو . آیا سزاوار است
که ما ، مادر خود ، خواهر خود ، دختر
خود ، پسر خود و عمه و خاله خود را عورت
بدانیم؟!!

رضاشاه پهلوی روی این افکار پست
قلم کشید و در يك چنین روزی امر داد
که چش بگیرند و زن و دختران خود را
با روی باز بدن چش آوردند .

این کار آسانی نبود . در درجه اول
خود زنها برای این کار حاضر نبودند
و در درجه دوم حتی مردهای روشنفکر
نمیتوانستند خود را حاضر سازند که دست
زنهای خود را بگیرند و باروی باز آنها را
وارد مجامع سازند و من خودم که دهها
کتاب و مقاله خوانده بودم که حجاب جزو
اسلام نیست و دو کتاب قاسم امین را خوانده
و قانع شده بودم که این حجابی که مادران
معایب حجاب و بی حجابی را جمع کرده
و قرآن را خوانده بودم که پیغمبر یاکروز
برای بیعت زنان معین کرده بود نمیتوانستم
تصورش را بکنم که یکروز با زخم دوش
بدوش هم مثل دو مرد وارد يك محفل یا
اجتماع گردیم و تازه وقتی من موافقت
کردم زخم حاضر نمیشد که بیرون بیاید
و شما فکر کنید که چه مشقاتی تحمل شد
تا این کار صورت گرفت .

مرحوم رضاشاه کبیر تنها بگرفتن
این چش اکتفا نکرد ، زیرا میدانست
که بایک چش کار تمام نمیشود . بلکه
دولت را مکلف ساخت که در هرجا چش
بگیرند و دعوتهائی بکنند و رؤسای ادارات
و وزراء با خانهایشان در آن چشها حاضر



من و تو، در دو افق..

وقتی به شهر خودمان رسیدم بیش از پدر و مادر و برادران و خواهرانم، دوستان من خوشحال شدند. من برای آنها تا حد يك منجي بزرگ، يك پیغمبر، يك قهرمان شکستناپذیر قابل ستایش و درخور احترام بودم. تازه تلفن خودکار در شهر تاریخی ما افتتاح شده بود و این برای دوستان من وسیله ارتباط بسیار جالبی بود که بوسیله آن میتوانستند ورود مرا یکدیگر اطلاع دهند. شاید اگر یکی از وزراء گذارش بدیار ما میافاد در خانوادهها و بین جوانان اینهمه بحث و گفتگو بوجود نمیآمد که من، يك دختر بیستساله لاغر اندام و سبزه وارندم و چنان هیجانی ایجاد کردم که خندام میگرفت. کار مهمی انجام نداده بودم. من بهتیت از طبیعت و سرشت خودم، از سرشت يك انسان که آزادی را دوست دارد، نفس کشیدن، آزادی تفکر و آزادی عمل را میخواهد دست به کاری زده بودم که از نظر جوانان معجزه تلقی میگردد و برای برادران و مادران و خانوادهها بطور اعم، ننگ و رسوائی و عیبیان و گناه محسوب میشد. حالا باز، پس از دوسال، عیبیانگر بزرگ ستمشکن خطرناک بازگشته بود و خانوادهها، مانند شبانی که بشنیدن صدای گریه گوسفندان خود را در آغل جمع میکنند، دختران را در چهار دیواری خانه محبوس میکردند که بمبادا با من تماس بگیرند و در اثر القاء عقاید در مقابل اراده بزرگتران عصبان کنند.

شما که در تهران زندگی می کنید هیچ نمیتوانید قیاس کنید که بردختران شهرستانی چه میکنند. این يك کتابسياه است. زبانی که هر صفحه آن نمایشگر دنیائی زشتی است. زشتی زندگی مردمی که گوئی هنوز از عهد و زمان شاسطان حسین صفوی گامی فراتر نرفته اند. من با همه جارانی که درخوشن سراج دارم جرئت نمیکند چنین کتابی را برشته تحریر درآورم تا شما تهرانیان بخوانید و بر سیاهی بختی ما دختران شهرستانی انکس بریزید. من سرب وارد شدم و مستقیما بخانه پدرم رفتم. دختر همسایه از پنجره مرا با جامدانی که بدست داشتم دید و مرا آووبد که بوسیله تلفن چند تن از دوستان را خبر کرد، آنها نیز دیگران را مطلع ساختند که من از تبعید بازگشتم. پدرم شام درخانه استاندار مهمان بود. همانجا باو اطلاع رسید که من آمده ام. بمادرم تلفن کرد و قبل از اینکه از شامست من اظهار خوشحالی کند، با خنوت ذاتی که داشت دستور داد:

— تلفنو قطع کنین. نذارین (گلی)

با دوسانش تماس بگیره. تلفن را قطع کردند و برخلاف انتظار از من هیچ اعتراضی نشنیدند. حالا از خود می پرسید من چه کرده بودم که از طرف خانوادهام به تهران تبعید شدم و چرا جوانان، بخصوص دختران شهر از شنیدن خبر مراجعت من خوشحال شدند. اجازه بدهید کمی از گذشته حرف بزنم و بعد به نقل اصل ماجرا بپردازم. من زاده شهری هستم که سابقه تاریخی دارد و بطوریکه نوشته اند و میگویند حتی در زمان هخامنشیان نیز معنور بوده. این شهر تاریخی بعلاصت موقعیت خاص جغرافیائی، یرت افتاده است. بهمان نسبت که آثار تمدن خیلی دیر با تاجا میرسد مردمش قابلیت انعطاف و استعداد قبول تمدن مدرن جهانی ندارند. اهالی معقید، متعصب و بسیار ستم پرست هستند. امکان دارد قاتل پدر خود را بصدق (هر کسی ببخشد، خدا راو میبخشاید) جزا کنند لیکن کسی را که ستم و ظلم و سرکشی بوسیله را زیر پای بنهاد و در مقابل اصول و معتقدات قد برافرازد، بختیاد بختیاد ستم است بشدیدترین وجهی مجاز می کنند. در تمام شهر بزرگ و تاریخ دار دو دبیرستان دخترانه وجود دارد که یکی از این دو نیز تا سی سال پیش تاجاگرد نمی پذیرد. هنوز کسی ندیده که زن یا دختری بدون حجاب و چادر به خیابان راه و هنوز کسی نشنیده که از خانه صدای موسیقی برخیزد. ممکن است از هر ده خانه در یکی رادیو وجود داشته باشد اما اهالی آن خانه از ترس همسایگان جرئت ندارند صدای آنرا بلند کنند. اگر مهمانی سرزده وارد خانه شود اولین چیزی را که پنهان می کنند رادیو است. عوام فریبی به حد اعمال رواج دارد و این مردم که یا خود عوام فریبند و یا اسیر عوام فریبان، دمار از روزگار کسی که حتی يك قدم برخلاف مصالح عمومی بردارد در میآورند.

من در چنین شهری پدنی آمدم و در چنین محیطی که فضایش بوی کهنه — پرستی و قرب و نیرنگ میبیدار بزرگشتم. پدرم اگر تروتمندترین و قدرتمندترین مرد شهر محسوب نمیکردید بدون شك دومین نفر بود. همیشه خانه ما محل رفت و آمد استاندار، فرمانداران شهرهای مختلف استان، فرمانده نظامی و روسای ادارات دولتی بود. پدرم مانند بزرگان و اعیان زمان صفویه وقاجاریه بیرونی و اندرونی داشت و هنگامی که مهمانی در بیرونی بود هیچ صدائی از اندرون برنمیخاست و هیچ جنبه های جرئت نمیکرد قدم از آن

محیط که مخصوص زنان بود بیرون نهد. مطالعه روزنامه و مجله آرزوی من بود. دبیرونی خانه و در اطراف پدرم روزنامه های کیهان و اطلاعات بافت میشد و من بذرت توفیق می یافتم بآنها دستبرد بزنم. مجله که هیچ. اگر در مدرسه دختری يك مجله در کیش پنهان میکرد، که تازه معلوم نبود به چه وسیله بدست آورده، دختران دیگر او را بگوشه خلوتی می بردند، گردش حلقه می زدند و جملات و کلمات را نمیخواندند بلکه می بلعیدند.

این وضع و موقعیت من بود حالا تصور کنید که دختران دیگر شهرچندنگی تکت باری داشتند. پدرم با استبداد و قلدری، به خواهر بزرگتر مرا، که دوازده ساله از مادر دیگری بود، روی مصالح شخصی خودش شوهر داده بود. يك خواهر مرا به مردی شوهر داد که سی دوسال با او تفاوت سن داشت و لسی متحول و صاحب املاک متعدد و يك کارخانه بافندگی بود. او از خواهران دیگرم خوشبخت تر از آب درآمد زیرا شوهرش با وجود سن زیاد، مردی روشنگر بود و خواهرم را نه ماه از سال در تهران نگهداشت. از دوازده دیگر چیسری نمیشدیم زیرا باور نمیکند که حتی در میان قبائل وحشی افریقا، رئیس قبیله ای دخترانش را با آن توحش و خودسری بخانه بخت بفرستد. همیشه يك چشم آنها بر از انك بود و چشم دیگرشان لریز از خون زیرا هر دو صاحب به تا پنج ماه و چندین بچه شوهر بودند و شوهرانشان را دوست نمیداشتند. اما از ترس پدرم جرئت نمیکردند ناراضی خود را نشان دهند. برای من نیز چنین بود. نوشی پیشانی میشد اما من از همان روزها که قدم بمرز پانزده سالگی گذاشتم تصمیم گرفتم و بخواهرانم نیز تصمیم که جر بدخواه خودم بهیچ شرطی شوهر نکشم. آنها و مادر و زنها دیگر پدرم را میخندیدند و در اندرونی، چهار دیواری خفخان آور بردگان، مرا دست میزدند و آرزو مند من دزدان بچگر میفشدند و آرزو مند فرارسیدن روزی بودم که این اذیت را به نبوت رسانم.

تازه هیجده ساله شده بودم که زمزمه های برخاست. روزی، یکی از زنان پدرم که مادر بزرگترین برادرم و تقریبا گیسفید اندرون بود مرا بگوشه ای کشید و گفت: — گلی. هیچ میدونی میخوان تو رو شوهر بدن. خودم این موضوع را جلس میزنم اما آرزو قافه متعجبی بخودم گرفتم و گفتم:

— نه خبر ندارم. به کی؟
— به برادر الدوله.
— اون برادر الدوله؟
خودش کیه؟
— خوب برادر اونه.
میدانستم پدرم او را مامور کرده که در این باره با من حرف بزند لذا آب پاکی را روی دستش ریختم و شاهانه را بالا انداختم و گفتم:
— نه جونم. خیال پدرم راحت باشه که من زن این جونورا نمیشم. این مرد دوتا و نصفی سن منو داره. به پاش چلا ف. هرچیم داره مال برادرشه بخودش مربوط نیس. پدرم میخواد منو وجه المصالحه قرار بده که باتکاء نفوذ و قدرت الدوله توی بجهوه اصلاحات ارضی بهش کمتر تقسیم میکن. پس بیخودی منو قربونی نکنه. بعلاوه من عروک نیستم که پدرم بهر کی دلش خواص منو بفروشه.
رنگ زن پدرم پرید. او هرگز چنین جوابی از دهان کسی نشنیده بود و یاری بازگو کردن آنرا هم نداشت. میدانید که در شهرهای کوچک برخلاف تهران که اگر روزی بعد نیز خبر ازدواج قطعی من نیز بگوش همه رسیده بود و وقتی بمدرسه رفتم دریافتم که دختران با ترجم بمن نگاه می کنند. با ترجم بمن نگاه میکردند زیرا برادر الدوله را که شاید زشت ترین مرد شهر بود می شناختند. من برعکس خونسرد بودم و رنگ آخر هم معلسم نداشتم، مثل خطیبی که برای انقلابیون خطبه میخواند و نفق میکشد برای هکلا ایضای خودم حرف زدم و در پایان گفتم:
— من زن این یارو نمیشم و به پدرم بیوسی میلم که آویره گوشش بشه.
یکی از دخترها پرسید:
— چیکار میتونی بکنی. انقدر کتک میزنن که بمیری.
— حالا می بینی. خورش بهت میرسه. دخترهائی که مرا می شناختند برایم دست زدند و هورا کشیدند بطوریکه خانم مدیر از دفتر آمد و ما را متفرق کرد اما عده ای با خنده تسخر جواب را دادند. اینها کسانی بودند که چوب بیشتری از حامیان کهنه پرستی خودم بودند.
درخانه ای آنکه بمن حرفی بزنند

بقیه در صفحه ۷۲

همه آدمیان خونی سرخ دارند اما خون من و تو سیاه است از بختمان سیاه تر. وقتی توانائی بر انسان ستم روا میدارد ، از او بدرگاه خدا مینالیم ، امروز از خدای دانا و توانا پیش که بنالیم ، که او بر ما ستم کرده است. من و تو در دو افق روبروی هم ایستاده ایم. من و تو هرگز بهم نخواهیم رسید آنچنانکه دو خط افق هیچگاه بهم نمی‌رسند. زمانی که تو طلوع میکنی من با خورشید خسته که همه روز آسمان را با ارا به زربش پیموده

میمیرم و هنگامیکه من با سپیده بامدادی بشوق دیدارت از حاشیه ابرهای نقره رنگ سرک میکشم تو بر ارا به خورشید می‌نشینی و در پشت جهان که دسترس من نیست بخوابگاه او میروی. من و تو سرگردانان جاودان هستیم. اینست افتخاری که خدای عشق بما بخشید. فردا با آفتاب برایت خرمن خرمن گل بوسه میفرستم، پیش از آنکه به خوابگاه خورشید بروی نگاه نوازشگری را که از من دریغ داشتی باز فرست.

بر سر دوراهی زندگی

تنظیم از :
منوچهر مطیعی





نوشته :
مهندس غلامرضا صاحب قلم

زن از زیر نقاب چگونه در آمد؟

گبار (زنگبار کشور آلمان) زن جبیل (زن جبیل) - زن دان (زندان) زن بور (زن بور) - زن جیب (زن جیب)
از دواج دختران کهن و سال امر عادی و معمولی بود. تصور نکنید در طبقات پایین اینطور بوده است.
«اخترالدوله» دختر «شاه ناصرالدین شاه» را به ملیچک ۱۲ ساله شوهر دادند.
عروس خانم در شب عروسی گریه میکرد و میگفت: «من عروسکهام را میخوام شوهر نمیخوام». تا شروع انقلاب مشروطیت و اوایل آن، زندگی زن در دو کلمه «اسارت و بدختی» خلاصه می شد.

در روستاها دختران را از پشت سر با کلاه (کلاه بوفی) می زدند، اگر دختر زمین نمی خورد موقع شوهر دادنش بود. بعد از انقلاب مشروطیت، گویا موقع اولتیماتوم روس و انگلیس راجع باخرج (مستروستر) مستشارماریکائی از ایران، زنان در تظاهرات جلو مجلس شرکت میکنند. و دیگر فعالیتی دیده نمی شود.

سالها بعد، چند تن از نویسندگان و شعرای زمان، درباره نهضت آزادی زن مقالاتی نوشتند و اشعاری سرودند، از جمله میرزاده عفتی، ایرج میرزا، ملک الشعرای بهار و ابراهیم خواجه نوری را میتوان نام برد.

در این ایام در شهرستانها مدارس بنام - عصمت - غف - دوشیزگان بود که اگر باران نمی آمد و خشکسالی می شد تقصیر را به گردن این مدارس می انداختند و اگر باران می آمد و سیل جاری می شد باز تقصیر مدارس دختران بود و در هر دو حال مدارس دختران غارت می شد و معلمان آن کتک می خوردند.

هنوز مرد و زن حق ندارند سوار یک درشکه شوند. هنوز پیاده رو مردان و زنان از هم جداس. تازه خانها اجازه دارند به کسرتها بیروند، اما محفلشان مجزاست.

در شهر ما اداره فرهنگ موقع پرداخت حقوق آموزگاران زن دچار اشکال میشد. اغلب زنان غیر آموزگار حقوق دریافت می کردند. لذا از آموزگاران عکس خواسته شد. چه! عکس! آنهم از زن!

طوفان شروع شد، بازارها بسته شد، مدارس غارت گردید.

فریاد میکشیدند: واعصمتا! واعصمتا! واناموسا!

مردم کفن بپوشید، از دختران شما عکس خواسته اند.

چند دختر فروزان چون اختر هم خوابه او گردانیدند. تا خان از وحشت ظلمت مصون ماند.

یادآوری منظره ای که خاک مرگ بر سر دختران زنده بگور می ریختند بسیار هولناک است و پس از قرنهای هنوز با خواندن آن مو بر اندام انسان از وحشت راست می شود.

در گذشته، زن همیشه مظهر و نمونه مکر و فریب بوده و مردان بهمی گفتند: «خداوند شما را از مکر زن و شر شیطان حفظ کند».

در جنوب درختی است که شاخ و برگ آن خیلی در هم و پیچیده است و لذا بنام درخت «مکر زنان» موسوم گردیده است.

این نرفت از زن تا جایی بوده است که عوام الناس می گفتند هر چیزیکه اولش زن است تلخ و دردناک است، مثل زن-

اسیر و بنده مرد بوده است. فاتحان و جهانگشایان، شاعران، هنرمندان و بالاخره مورخان بیشتر از مردان بوده اند و زن فقط برای خرمیها خلق شده بوده است و یا «ماشین بچه داری» بوده است. بنابراین خیلی کم از صفحات تاریخ را اشغال کرده و شرح حال و گذشته بکتب بار زن در تاریکیهای تاریخ فرورفته است.

مردان برای املاک و ائانه و حیوانات خود حق قائل بوده اند و فقط زن بوده است که بحساب نیامده است.

اگر گاهی اشاره بموجودیت زن رفته خیلی با احتیاط و با اشاره و کنایه و در لافافه بوده است.

در «تاریخ و صاف» در مرگ هلاکو خان می نویسد:
«بر آتین مغول دهمه ای ساختند و زر و جواهر وافر در آنجا ریختند و

زنها را در کوچه و بازار با چوب و چماق میزدند. وجود مدارس دخترانه را مایه نزول بلا و آفت و خشکسالی یا سیل و طوفان میدانستند.

اعراب در زمان جاهلیت دختران را زنده بگور می کردند. رومیان دختران را به محض تولد در آب دریا غرق می کردند. در اقوام و ملل دیگر نیز وقتی مادری دختر بدنیای می آورد، همسایگان به پدر و مادر دختر تسلیت می گفتند. بنابراین زن تا گذشته ای نه چندان دور



خانم فخر سمیعی

خانم آقای سمیعی کفیل حکومت بزد که در یسره نهضت بانوان در محل مذکور مسامی بسیار بذول داشته و نطقها و خطابه های مؤثری ایراد نموده اند.



خانم سکینه نظامی انصاری

کرارور فوق عکس خانم سکینه نظامی انصاری صبیح آقای یاور نظامی است که در مجلس جشنی که چند روز قبل در منزل آقای صادق انصاری منعقد گردید خطابه به جا لی ایراد کردند. خطابه مذکور در صفحه سوم این شماره تحفه متوازن (در مجالس جشن) درج شده است.

زن در مد چادر و پیچه!
تهیه و تنظیم از: ج - تجارتچی

اگر کشف حجاب نشده بود!



وسرکار عالیہ دخترخانم چتر باز ناگزیر
بود کہ از ترس مرغان نامحرم هوا
حتی هنگام فرود ہم چادر و پیچه بر
باشد .

تجارتچی ، کاریکاتورست
هنرمند و خوش قریحه نشسته
و با خود فکر کرده که اگر سی و
دو سال پیش کشف حجاب نشده
بود، و چادر و پیچه و روبنده
کماکان لباس زن ایرانی بود وضع
خدمات اجتماعی زن در مشاغل
گونگون چه شکل و قیافه‌ای
بخود میگرفت.

السته تجارتچی در این
فانتزی هنری تصور کرده است
که زن در رشته های طب و
صنعت و کشاورزی و هنر و
ورزش بنا به جبر زمانه کماکان
پیش میرفت منتها لباس او چادر
و پیچه و روبنده بود و نه لباسی
که زینده شان و وقار اجتماعی
او و باب زندگی دنیای متمدن
امروز است.

نتیجه این تخیلات این شد
که کاریکاتورست خوش قریحه،
زنها در خدمات و مشاغل مختلف
پیش خود مجسم کرده و صحنه
هائی ترسیم نموده که اکنون
یکایک از نظر شما می‌گذرد:

لطفا ورق بزنید



واین بود ریخت و قیافه يك خانم
مهماندار هواپیما که با اونفورم
مخصوص که از پیچه و چادر و شلیته
اقتباس شده بود .

و چادر هم فی الامر

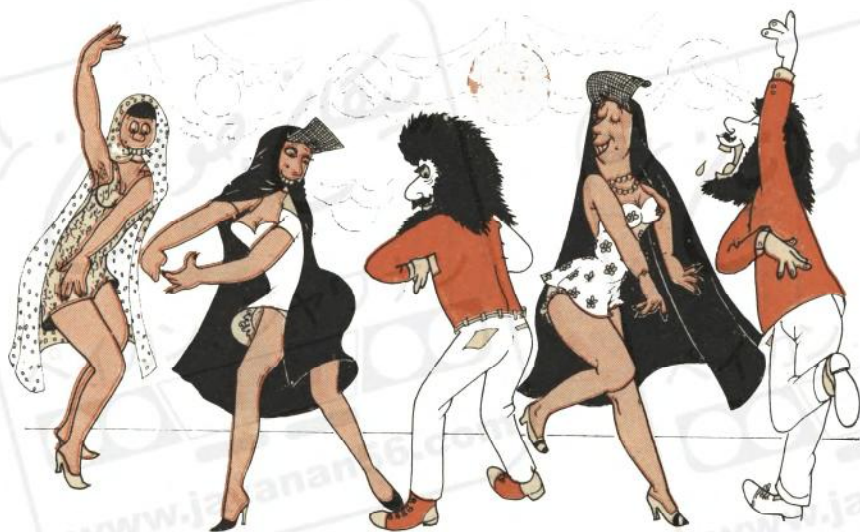


و خانمهای نماینده مجلس با چنین وضعی
در طالار جلسه علنی ظاهر میشدند و از
لوايح دفاع می‌فرمودند .

و خانمهای پرستار نیز مجبور بودند از مریض‌های مرد رو بگیرند .



و سرکاران خانمهای باسبان ناان‌سرووضع سرچهارراهها به رتق وفتق امور ترافیات می‌پرداختند و ضمناً راننده‌های لطیف درماد سياه ان‌چنین جالوه درشهر می‌فروختند.



در بارتی‌ها هنگام «جرک» و «شیک» چنین صحنه‌هایی فراوان بچشم می‌خورد .

و دختر اسکی‌باز مجبور بود گوشه‌جادرش را بادندان بگیرد که آنرا باد نبرد .



و خانمهای سکرتر ناان وضع در ادارات بکار منشی‌گری می‌پرداختند .





و بالای سردر سینماها تابلوهای بزرگ
اعلان درباره هنریشان فیلمهای فارسی
چنین منظره‌ای میداشت .



و لابد در ارکسترهای خانهای نوازنده
اینطور ظاهر میشدند .



وبالآخره مد
«مینی حجاب»
بدنور قطع
بهوازاات مد
مینی ژوپ در
ایران رواج
بی یافت !

و نمایشگاه پات زن نقاش بدین ترتیب مورد بازدید منتقدین هنری و خبرنگاران
قرار میگرفت .



سندوق پست گلی

فوائد

مرد چگونه موجودی است؟

یک مسابقه جالب با دهها جایزه بزرگ

امید زندگی به زیستن نمی‌ارزد.
زهر خاکی. آموزگار. بم

● شاهکار بدیع خلقت اوست
چونکه در پیکر جهان جانست
گاه آرام همچو آقبانوس
گاه در خشم همچو طوفانست

فاطمه مقدس. خانه‌دار. تهران

● مردها مانند هسته زردآلو هستند
تا شکسته نشوند. تلخی و شیرینی
آن آشکار نمیشود.

حواوردی‌زاده. دانشجوی تربیت‌معلم. زنجان

● از هر ۱۰۰ مرد، ۲۰ تا بسیار عالی،
۲۰ تا خوب، ۲۰ تا متوسط و بقیه یعنی
۴۰ نفر زورگو و متقلب و عیاش و بیکاره
هستند.

ژاله هدایتی. خانه‌دار. اسفراین

● در دریای زندگی، زن زورق شکسته و
مرد فرشته نجات است. اگر فرشته نجات
نباشد هیچ زورق شکسته‌ای به ساحل
نجات نخواهد رسید.

هما تاج پراینده. دانش‌آموز. شیراز

● مردآتش است که زودشعله‌ور میشود
و زودتر خاکستر میگردد.

طوبی ازمند. خانه‌دار. رشت

● مرد چون صدفی است که اخلاق نیک
عواطف، گذشت، احساس، و شخصیت
اومروارید آنست، بدون این صفات صدف
ارزشی ندارد.

منیره نجفی. دانش‌آموز. رضائیه

● مردها درست نقطه‌مقابل زنها هستند،
پوستشان برخلاف زن کلفت و قلشانی‌بیز
بعکس آن رفیق و لطیف است. عاشق‌کش
و عشوهرگر نیستند. در عوض رئوف و

مهلث شرکت در مسابقه مرد چگونه
موجودی است پایان یافت. لکن درج جالب-
ترین جوابهای رسیده تا چند هفته دیگر
ادامه دارد.

۵. جلدکتاب، رادیو ترانزیستوری،
صفحات موسیقی، آلبومان مجانی یکساله
مجله، آلبومان مجانی ششماهه مجله. بلیط
مسافرت با هواپیما به اصفهان و شیراز
جزئی از جوایز زن‌روز به برندگان این
مسابقه است. اسامی برندگان در پایان
چاپ خاطرات جالب درج خواهد شد.

● مرد فرشته‌ایست که از جانب خداوند
ماموریت یافته تا بهشت و جهنم را در
همین دنیا پیش چشم زن بیاورد.

ماه‌انوریسیان. خانه‌دار. تهران

● مرد در همه چیز طالب بزرگی و راستی
است، جز در عشق به زن. چون مرد که
عاشق شد اول «بزرگ منشی» خود را از
دست میدهد و بعدا راستگویی‌اش را.

همین‌دخت دادرس. خانه‌دار. تهران

● لعنت بر همه مردها بجز بابام و بابای
دوستم سروش.

زهرای نجاتی. دانش‌آموز. شاهی

● هرکس که گت و شلوار بپوشد و
کراوات بزند مرد نیست.

پروین. گ. ه. دانش‌آموز. تهران

● فقط زنهای عاشق پیشه هستند که
مردهای این سال و زمانه را «مردا»
می‌دانند.

ملیحه فرجاد. خانه‌دار. رضائیه

● اگر مرد نباشد زندگی وجود نخواهد
داشت. چون بدون مرد عشقی نیست،
بدون عشق امید نخواهد بود و بدون

پوران‌دخت ضرابی‌نژاد

بری مهرنوش

محترم افشار

سیمین‌دخت شریفی



مهر اعظم سنگچی



مینا گیاهی



هماتاج پراینده

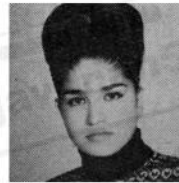


ایراندخت نهرودی



فاطمی کمالی. آموزگار. تهران

بقیه در صفحه ۶۸



واقعی‌بین هستند.

● زن از نظر مرد شکاری بیش نیست و
«عشق» سرگرم‌کننده‌ترین شکار برای یک
مرد است.

ط. ا. کارمند شاه‌رود

● مرد اسب راه‌واری است که معمولا
پس از ازدواج شروع به سرکشی میکند.

پوران‌دخت ضرابی‌نژاد. کارمند. تهران

● علاقه مردها به گوشت بوقلمون نشانه
شباهت فوق‌العاده‌ایست که بین ایندو
موجود از نظر «رنگ عوض‌کردن» وجود
دارد.



سوفیالورن

فال هنرپیشگان

در سال نو

ستاره‌ها برای

«ستارگان»

چه میگویند؟

ستارگان سینما، بعنوان شخصیت های سرشناس جهانی، از جمله کسانی هستند که زندگی خصوصی و غیر خصوصی شان همیشه برای عامه مردم جالب است و نشریات مختلف جهان نیز به پیروی از سلیقه مردم، دائم زندگی خصوصی این افراد را در مطالب مختلف دنبال میکنند. از جمله این مطالب پیشگویی هائیکست که در پایان هر سال در اطراف زندگی هنرپیشگان صورت می گیرد. در فال امسال ما یک پیشگوی معروف فرانسوی این خوابها را برای ده هنرپیشه شهر جهان طی سال ۱۹۶۸ دیده است.



الیزابت تیلور



ریچارد برتن



۱ - جینالو لوبریجیدا :

سال جدید برای جینا سالی اضطراب آوراست. سالی که با مشکلات مادی روبرو میشود و احتمالاً مقداری از ثروتش را از دست میدهد ولی مشکلات زودگذر است. «جینا» بالاخره به آرزوی خویش که داشتن يك زندگی ساده و نوام باخوشی است میرسد. و وارد زندگی خانوادگی تازه ای میشود. کیوتر سقیدی که سبیل آرایش است پیوسته بالای سر او در پرواز است.

۲ - آدری هپورن

در طالع او درخت بزرگی رامی بینم که شاخ و برگش پسر «آدری» سایه انداخته است. «آدری» مضطرب و نگران زیر این درخت ایستاده در يك دشت سیبی است که از وسط نصف شده و درست دیگرش سبزی پر از میوه دیده میشود. درخت بزرگ نشانه اعتماد بنفس است، سیب نصف شده نشانه طلاق و سید میوه سبیل عشق او نسبت بچه هاست : آدری آرزو دارد صاحب فرزندان دیگری بشود.



بریث باردو

جولی کریستی

پیروز است. هرگز باعث رنجش اطرافیان نمیشود. در زندگی خصوصی نیز همان فرشته ایست که روی پرده سینما مجسم میکند. آدری را عموم مردم دوست میدارند.

۳ - الیزابت تیلور

خطرات بسیاری زندگی هنری و خانوادگی «لیز» را تهدید میکند، اما کیوتر سقیدی همیشه در بالای سر او و «برتن» پرواز میکند که نشانه ثبات و استحکام زندگی زناشویی شان میباشد. «لیز» پیوسته نگران آینده است، وحشت دارد از اینکه «لیز» را از دست بدهد، اما باید باو اطمینان داد که آقای «برتن» برای همیشه و تا آخر عمر حلقه غلامی اش را در گوش کرده است!

۴ - بریث باردو

در طالع او خانه بزرگی را می بینم که

دردوستی ثابت قدم و فداکار است. مسئله جدائی از همسرش سخت فکر اورا بخود مشغول داشته. در سال ۶۸ با احتمال قوی وی در فیلی با «ژان - پل بلوندو» همبازی خواهد شد. «آلن» سردست بسیار فعال، با گذشت و مهربان. برخلاف آنچه ظاهرش نشان میدهد هیچوجه آدم حساسی نیست. در سال آینده باید مواظب سلامت جسمی خود باشد زیرا امکان دارد هنگام فیلمبرداری بانگی دو حادثه خطرناک مواجه شود.

۶ - جولی کریستی

«جولی کریستی» شخصیت جالبی دارد. با تمام وجودش زندگی عشق میورزد و ضمناً میکوشد راهی را که بعضی از جوانان مدرن امروزی پیش گرفته اند، دنبال کند. جاذبه مقاومت ناپذیر و هنر قابل ستایش روز بروز اورا بیشتر بسوی ترقی سوق میدهد. «جولی» همیشه مایل بیازی در فیلمهای مجلل و پرخرج است و بیشتر ترجیح میدهد که سوز فیلمهای روسی یا آمریکائی باشد. اوزن هوسباز دمنمی مزاجی است. در سال ۶۸ شانس همیشه با او همراه است و بهرچه که بخواهد دست مییابد.

۷ - جین فاند

«جین» زن آینده ای است که از بقیه در صفحه ۳۰

در نتیجه هایش پسته است. يك زن و يك مرد در این خانه در حال دعوا هستند، زن که کسی جز «بریث» نیست میکوشد یکی از درها را باز کند، ولی موفق نمیشود و بعد همان زن و مرد را می بینم که روبروی هم نشسته و بارامی مشغول صحبت هستند. مشکلی در زندگی بریث پیش می آید که اورا تاپای طلاق میکشاند ولی این گریه ملوس از تنهایی وحشت دارد...

بریث چون گل زیبایی است که مردهای بیشماری آرزوی چیدنش را دارند. در چهار دیواری زندگی اش مشکلات زیادی وجود دارد. يك خبر تازه و مهم انتظار «بریث» را میکشد شاید هم يك عشق تازه... «بریث» بزودی بازی در فیلمی را آغاز میکند، اما بعلی از ادامه بازی در آن چشم خواهد پوشید.

۵ - آلن دلون

در طالع او دوشمیر می بینم که بصورت ضربدر روی يك لانه کوچک قرار گرفته اند: این لانه کوچک زندگی زناشویی آنها و دوشمیر نشانه طلاق است، اما «آلن» هنوز تصمیم قطعی برای جدائی از همسرش نگرفته است. سروصدای زیادی در اطراف زندگی «آلن» یا خواهد شد. در سال جدید پیشنهاد های زیادی برای بازی در فیلم باو خواهد رسید. «آلن» آکتر بسیار با استعدادی است،

در سال ۱۹۶۸

این فیلم‌ها

در جهان

«گل» خواهد

کرد!



چارلتون هستون در سیاره میمون‌ها

نقش يك افسر آلمانی علاقمند به موسیقی باعث نجات جان استاد میشود. «هستون» همچنین در يك وسترن غیرعادی به نام «ویلپی» عهده‌دار نقش نخست است. در ۱۹۶۸ با وسترن‌های جالب و شیرین دیگری سروکار خواهیم داشت، از جمله فیلم «ارابه جنگی» که در آن دو هنرمند نامی جان وین و کرک داکلاس بازی میکنند و همچنین فیلم «فایرکریک» که در آن جیمز استوارت و هنری فاندانا ایفا کننده نقش‌های نخست هستند. «کاستر» مردی از غرب» نیز يك فیلم سینما را پرخرج است که در آن رابرت شاپر، رابرت دایان و جفری هانت بازی دارند. همچنین چهره محبوب «چارلز کابرن» را در وسترنی بنام «چاه آب شماره ۳» و «گریگوری پک» و «عمر شریف» را در «طلای مک‌کنا» خواهیم دید.

فیلم‌های موزیکال که در طی تاریخ سینما همیشه محبوبیت خود را حفظ کرده‌اند در برنامه سال ۱۹۶۸ نیز مقام بسزائی خواهند داشت، غیر از فیلم‌هایی چون «ستاره» و «کامالات» در ايسن سال موزیکال‌های شیرینی چون نصف شدن، خوشبخت‌ترین میلیونر، رنگین کمان، قبتیان از سینمای آمریکا عرشه خواهد شد. آثار قهرمانی و پلیسی و باسلاح جیمز باندی نیز همچنان محبوب‌روز خواهند بود. در این سری، استیو مک‌کوئین را در «دستبرد تاج» و مایکل کین را در «سقوط» و مگر یک میلیارد دلاری، استیفن بوید را در «ماوریت ایکس» و دین مارتین را در يك ماجرای «مت‌هلم» با اسم «کمین‌گذاران شهر» خواهیم دید. کمندی باز برای تماشاکرانی که مایلند خستگی و ناراحتی زندگی روزمره را فراموش کنند بنام خوبی است. فیلم‌هایی چون «عشق» (با شرکت جک لمون)، «احتیاط و قرص» (دیوید نیون) - «دورا کار» (نعمت وجود خانم بلاسم) (شرلی مک‌لین)، «میوه» (راکول ولش) و «دور از جبهه» (پل نیومن) - سیلواکوشینا» در ۱۹۶۸ این بنا را برای تماشاکران جهان تدارک دیده است.

خارج از این دسته‌بندی‌ها، در سال آینده مسیحی آثاری چون «رومئو و جولی» و «مک‌سیمیلیان» در



کلودیا کاردیناله در فیلم روح آرام

صحنه از چارلتون هستون شد. او در یکی دیگر از جالب‌ترین فیلم‌های سال ۱۹۶۸ با اسم «شیورهای جنگ» رل موسیقیدانی را بازی میکند که به چنگ سربازان فازی می‌افتد، «مک‌سیمیلیان» در



«وانساردگریو» و «ریچارد هریس» و «فرانتونرو» در کلمات

موزیکال است و در آن هنرپیشگانی چون وانساردگریو، ریچارد هریس و دیوید هینگر هنرنمایی میکنند. روی فیلم «ستاره» آخرین فیلم «جولی آندروز» هم زیاد حساب میشود. این نیز فیلمی است موزیکال که میلیون‌ها علاقمند «جولی» بار دیگر ستاره محبوب خود را در آن ایفاگر نقش ایده‌آل خواهند یافت. «دکتر دولیتل» هم يك فیلم پرخرج و فانتزی است که قصه‌ای چون افسانه کودکان دارد و در آن آکتور هنرمندی مثل «رکس هاریسون» جلوه‌گری میکند. «رکس» در این فیلم نقش دکتری را دارد که زبان حیوانات را می‌فهمد!

باز در میان فیلم‌های فانتزی که در سال ۱۹۶۸ تماشاگر آن خواهیم بود، باید به اثر جالبی چون «سیاره میمون‌ها» اشاره کرد. این فیلم داستان سه فضانورد است که گذارشان به يك سیاره ناشناس می‌افتد. در این سیاره انسان‌ها وحشی و بدوی هستند، در عوض میمون‌ها از تمدن و نظم برخوردارند. در این فیلم عجیب «چارلتون هستون» رل اول را بهنده دارد.

در سال نوبسی در میان جنب و جوش همه جانی‌های که زندگی دنیای غرب را فرا میگیرد، دنیای سینما نیز سخت به تکاپو می‌افتد، این تلاش برای آن است که نخبه‌ترین و دیدنی‌ترین فیلم‌ها هرچه زودتر آماده گردد و مقارن با ایام سرور و شادمانی سال نو روی پرده بیاید.

فیلم‌هایی که طی این مطلب به آن اشاره خواهد شد، در برنامه سال ۱۹۶۸ سینمای آمریکا و اروپا قرار دارد. در این میان همه نوع فیلم از تفریحی مطلق تا آثار مبجل و پرخرج و بالاخره فیلم‌های سنگین و هنری برای سلیقه‌های مختلف به چشم می‌خورند.

بهرحال این نمونه‌ای از آثاری است که جهان‌یان با علاقه و اشتیاق تماشای آنها را انتظار میکنند.

در بالای لیست فیلم‌های جالب سال ۶۸ همچنان آثار پرخرج و مبجل‌بشم می‌خورند، فیلم‌هایی که توفیق آنها بین عموم طبقات تماشاگران از هرس و سال که هستند، تضمین شده و کسی نیست که آنها را نپسندد. از این جمله باید فیلم پرشکوه «کامالات» را نام برد که يك اثر تاریخی-

داماد توی بورس

مشخصات و ارزشهای یک مرد خوب و زن پسند در نیمقرن پیش... و امروز

شوهر توی بورس نیمقرن پیش	شوهر توی بورس امروزی	
مشخصات ظاهری :	مشخصات ظاهری :	
قد و بالا مهم نبود	بلند	قد
مورد توجه نبود	لاغر شبیه لاورنس هاردی و گریگوری پک	هیکل
هشتاد الی نود کیلو	هفتاد کیلو	وزن
سی و پنج سال	بین بیست و هفت تا سی و دو سال	سن
چشم و ابرو مشکمی و ابرو پیوسته. اصولا زیبایی مورد توجه نبود.	خوش قیافه ، چشمهای میشی و درشت ، ابرو ها فاصله دار . چشمهای آبی یا سبز ایده آل است.	قیافه
هفتهای یکبار اصلاح صورت کافی بود	نه، باید حتما روزی یکبار صورتش را اصلاح کند.	ریش
چخماقی، هیتلری و استالینی بسیار موردپسند بود	وای، نه! ایدا ! مردی که سبیل دارد عقده روحی دارد!	سبیل
اشکالی نداشت	ایدا، خدا نصیب نکند!	غیب
رنگ مو مطرح نبود	موهای صاف و براق و کم پشت که بجلو یا بیکطرف شانه بزنند. مردهای مو بیتیلی خوبند ولی بدرد ازدواج نمیخورند! مو خاکستریها بهترند!	مو
کلاه لبه دار خوش فرم نشانه مردی و ثروت بود	نه، شبیه بابا بزرگ میشود ! کلاه گیس بازهم زیاد عیب ندارد.	کلاه
سرداری بلند مشکمی باشلوار دوپل	تمیز و شیک باشد . کت وشلواری همیشه اتو داشته باشد و رنگ کراوات و پوشتش با لباسش بخورد . شلواریهای پاچه گشاد و مدهای دکتر ژبواگوئی شایسته «آقای تو بورس» نیست.	لباس
مشخصات اخلاقی و اجتماعی :	مشخصات اخلاقی و اجتماعی :	
تحصیل موردتوجه نبود، بلکه ملك و مال اهمیت داشت	تحصیلات عالی داشته باشد و حتما يك زبان خارجی بداند.	تحصیلات
مهم نبود	اگر تیترو عنوانی ندارد لااقل آدرس دانشگاهها را بداند!	تیترو
فقط پول مهم بود	پول دار بودن یکی از شرایط اساسی است	پول
بیشتر مردم حجه و تجارتخانه باز میکردند و ازنوگری دولت بیزار بودند.	ریاست يك شرکت خصوصی یا لااقل کارمند شرکت نفت، سازمان برنامه یا وزارت امور خارجه.	عنوان و مقام
اعتبار و تشخص پدر و بستگانش در میان کسبه و اهل بازار مهم بود.	باید بستگانش اکثر دارای مقامهای قابل توجه و چشمگیر باشند.	فامیل
اصلا مورد توجه نبود. آنروزها داشتن خانه شخصی اهمیت داشت.	دردرجه اول يك اتومبیل کورسی، دردرجه دوم يك اتومبیل قرمزدودر و بالااقل يك فولکس واگن تمیز داشته باشد.	اتومبیل

بله، تعجب نکنید. مرد هم مثل هر «جنس» قابل معامله دیگر برای خودش بورس دارد و هر چند سال، نوع بخصوصی از آن در بورس قرار میگیرد و ارزشش بکوه بالا میرود و توی سر جنسهای دیگر میزند ... و خدا را شکر کنید که در این بازار دست دلان بورس در کار نیست و گرنه خدا میداند دختر خانمها برای بدست آوردن يك «داماد توی بورس» چه بهای گزافی باید میپرداختند و چه مشقاتی را باید تحمل میکردند! کمیته تحقیق زنروز برای شناختن «داماد توی بورس» امروز تحقیقاتی کرد و با مراجعه به پنجاه دختر هجده تا بیست ساله «امروزی» و تلفیق و ترکیب عقاید و نظرات آنان، کلیه مشخصات جسمی، روحی، اجتماعی و «جیبی» «داماد توی بورس» را کشف کرد و حالا این موجود جالب و تماشائی را بشما خوانندگان عزیز معرفی می کند.

کمیته تحقیق زنروز باین اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه برای اینکه معیاری برای مقایسه «مرد ایده آل» نیم قرن پیش با «داماد توی بورس» امروز بدست دهد، با پنجاه زن ۵۰ تا ۷۰ ساله نیز درباره مشخصات مورد علاقه دوره جوانیشان گفت و گو کرد. بدین ترتیب جدول دو طرفه «داماد توی بورس» ما بوجود آمد و شما با يك نگاه باین جدول به آسانی میتوانید: اولاً «آقای توی بورس» امروز را بشناسید و ثانیاً او را با «جنسی» که پنجاه سال پیش در بازار ناشوئی رایج بوده مقایسه کنید و ثالثاً پی ببرید که طرز فکر و ذوق و سلیقه زنان ما در عرض پنجاه سال چه تغییراتی پذیرفته است.

خواهش از آقایان: ما در اینجا لازم میدانیم از همه آقایان خواهش کنیم که اگر مشخصات خود را با مختصات ستون امروز «داماد توی بورس» مطابق یافتند بخود غره نشوند و باد در گلو نیندازند، چون همه میدانیم که امروزها وضع «بورس» ها چقدر متزلزل است. جانی که «بورس لیسه» شکست بخورد به «بورس مرد» چه اعتمادی میتوان داشت؟

شوهر توی بورس نیمقرن پیش	شوهر توی بورس امروزی	
نه، چپ و قلیان بهتر است	نکشد ولی اگر میکشد حتما نوع فرنگی باشد. داشتن يك فندك «دوپن» یا «دان هیل» ارزش او را جلو مردم بالا میبرد.	سیگار
نه، ابد! اگر لب به «نجسی» میزد باید اول سرخوس میرفت و دهانش را آب میکشید، و بعد وارد اتاق میشد!	نخورد ولی در بسیاری محافل و مجامع نوشیدن مشروب جزو آداب شده است، بشرطی که عرق کشمش دو آتشه سر نکشد. ویسکی یا مارتینی خوب است.	مشروب
مطرح نبود. کسی که کتاب میخواند خل حساب میشد ولی روزنامه خواندن مخصوصا بصداي بلند قُرب و منزلت مرد را میافزود.	باید اهل کتاب و مطالعه باشد و حتما صبحها يك روزنامه انگلیسی صبح تهران توی جیب راستش دیده شود!	مطالعه
محبوب بود و سر بزر و کمی خجالتی خاصه در مهمانی ها.	خوب حرف بزند، بذله گو باشد و در موضوعات مختلف بتواند اظهار نظر کند.	طرز بیان
همیشه از تش بوی مرد بمشام میرسید! گاهی گلاب بسر و روش می پاشید.	باید نظیف باشد. بدنش بوی عرق ندهد. روزی یکبار دوش بگیرد و ادکلن خوشبو مصرف کند.	نظافت
مردی که میرقصید رسوای خاص و عام میشد، اما موسیقی اشکالی نداشت، ولی نه آنکه خود مرد بزند. بایستی مرد با کمال متانت می نشست و گوش میکرد!	با موسیقی، رقص و گل آشنا باشد. لااقل دو رقص خارجی بداند و در رقصیدن خوش بزند.	موسیقی و رقص
در موقع حرکت سر بزر می انداخت و سنگین و محکم قدم برمیداشت و اگر همراه زنش بود حتما سه چهار متر جلوتر از همسرش حرکت میکرد.	در راه رفتن خوش ژست باشد، زیاد خودش را تکان ندهد و سرش را پائین نیندازد.	ژست
در برابر اشخاص مهم و بزرگ خود را دست پائین میگرفت تا آدم مؤدبی محسوب شود.	همیشه آماده لیخنزدن باشد. در برابر آدمهای بزرگ خود را نبازد. بارفترامحترمانه جلب نظر دیگران را بکند.	طرز برخورد
با دست غذا میخورد و دهانش چنان صدا میکرد که دیگران را باشتا میآورد. در میان لقمه ها آروغهای بلند و کشیده ای میزد و بعد از غذا هم بهمچنین.	در موقع غذا خوردن دهانش صدا نکند، لقمه بزرگ برندارد، غذا را روی میز یا لباس خود نریزد. بعد از غذا آروغ فندقی نزند!	طرز غذا خوردن
روی زمین می نشست و جلو بزرگترها هیچوقت پایش را دراز نمیکرد.	موقعیکه روی صندلی می نشیند پاهایش را از هم باز نکند. گاهی پاهایش را رویهم بیندازد و اصولا مرتب بنشیند.	طرز نشستن
محبوب و سر بزر بود. همسرش را مادر و خواهرها برایش پیدا میکردند. در دوره نامزدی حق دیدن دختر را نداشت و فقط برای او هدیه میفرستاد، زنش را با کلمه «او هو» یا «شما» صدا میکرد. بعد از ازدواج با پدر و مادرش زندگی میکرد. در خانه سختگیر و بااهت بود و همسرش در حضور او جرات صدا بلند کردن نداشت!	باید يك با دون ژوان باشد. بازنش طی يك حادثه عاشقانه و سینمایی آشنا شود. برای نامزدش ولخرجی کند. زنش را با نام كوچك صدا کند باضافه «جون» بنامزدش آزادی معاشرت بدهد. گشاده رو و برای بچه هایش پدر حقیقی باشد. زندگی مستقل تشکیل دهد.	سایر خصوصیات



گل سرخ و شمشیر

قسمت هشتم
ترجمه: احمد مرعشی

خلاصه شماره‌های گذشته:

فرانسه در آستانه سقوط قرار گرفته، ارتشهای متحدین هر لحظه بیاریس نزدیکتر میشوند. در قصر روزامبو، مقدمات کوچ بیاریس فراهم میشود، کارولین دختر ماجراجو و هیجده ساله کنت در آخرین لحظات سراغ برادرش فیلیپ که از جبهه گریخته و در برج قصر مخفی شده می‌رود. بعد کارولین در نمازخانه قصر با پدرش که ژنرال ارتش ناپلئون بود و در چهارده جنگ دوش بدوش بنایات شمشیرزده روبرو میشود. کنت محل یک دقینه طلا را باو نشان میدهد، جواهرات مادرش را باو می‌سپارد و وصیت میکند وقتی مرد او را در پرچم جنگ مازنگو ببینند و بخارک بپارند. کارولین با تاشاق می‌رود. در آنجا بانامزدش آلبرت روبرو میشود، سپس با اتفاق پدرش و آلبرت برای همیشه قصر را ترک میکنند. بین

راه وقتی کارولین سر بر میگردد و قصر را طعمه حریق می‌بیند. به یاد فیلیپ می‌افتد. قصد بازگشت میکند، اما پدرش مانع میشود. کنت به تنهایی برای نجات پدرش بقصر بر میگردد و بزحمت او را از آغوش حریق نجات میدهد. بعد کارولین باردوگاه ناپلئون می‌رود و در آنجا با جد نامزدش آلبرت مواجه میشود. از فرط عصبانیت نسبت به ناپلئون بی احترامی میکند و از حال می‌رود. او را بصومعه می‌برند و در آنجا روزی مورد تعقیب قزاقان قرار میگیرد و راهب ناشناسی او را نجات میدهد و کارولین همراه برادرش بیاریس می‌آید و پلیس را در تعقیب پدرش می‌بیند، از آنجا برای دیدن پدرش به فونتن بلو می‌رود و نیمه شب ناپلئون با تاشاق خوابش می‌رود. اینک بقیه ماجرا:

۲

در کالسه کارولین روبروی پدرش قرار داشت. امپراطور توسط آجودانش برای آنان پیغام سفر به پیر فرستاده بود آجودان مخصوص به کنت گفت: «امپراتور خیلی میل داشتند شخصا در مراسم بدرخت شرکت کنند. اما چون سواره از قصر خارج شده‌اند مرا مامور کردند از جانب ایشان سفر خوشی براننان آرزو کنم.» کارولین در دل گفت: «ببین دارم از قصر خارج نشده‌ام. چرا نیاید؟ آیا از لحظه وداع ترسیده یا حجالت کشید. دمکنست پدرم فهمیده باشد...» وقتی پرده پنجره کالسه را کنار زد، سیمون را در حال سوار شدن و نگاهانان را در حال باز کردن در ملائی قصر دید. دیری نپایید که اسبها جنبیدند و کالسه براه افتاد. کالسه آهسته آهسته از حیاط قصر بیرون رفت و وارد جاده پر درخت شد. برکه‌ای که کارولین دیروز کنارش ایستاده بود ست راست قرار داشت. پیش خود زمزمه میکرد: «دیروز، چرا بنظرم بین این دیروز تا امروز باندازه یک ادبیت فاصله وجود دارد؟ اصلا از وقتی قصر روزامبو خانه پدری‌ام را ترک کردیم عمر زمان انقدر کوتاه شده و روزها روبحال قرار گرفته‌اند!» سپس حریق قصر، فرار شبانه، اردوگاه سن دیزیه، جدآلبرت، ایام بسی جادانه صومعه و سپس حمله قزاقان با آنجا را بیاد آورد... همه و همه اینها در دورست خاطرات ذهنی او قرار داشتند. آنقدر دور

دست که بیم آن میرفت بفراغوشی سپرده شوند. کالسه حیابان درختی را پشت سر گذاشت و بداخل جنگل پیچید. کارولین نگاهش را به پدرش دوخت. سایه انظار روی چهره آفتاب سوخته، چشمهای بگودی تشنه و موهای سفیدش افتاده بود. دخترک در دل گفت: «راستی من از پدرم چه میدانم؟ همینقدر میدانم که یکی از ژنرال های معروف فرانسه است. همینقدر میدانم وقتی از جنگ مصر برگشت تنی بومی با خودش سوقات آورد. همینقدر میدانم از ارتش کناره گیری کرد و به قصر روزامبو دور افتاده پناه برد. همینقدر میدانم به پول و املاکش بیش از سلامتش توجه داشت. همینقدر میدانم هر سال بکه و تنها به پناهانه معالجه چندین سفر سراغ آبیهای معدنی میرفت. همینقدر میدانم هیچوقت بمائنی گفت کجاها میرفت و هیچوقت از آنجاها برای ما تعریفی نمیکرد. و باز اندیشید: «اگر اشتباه نکرده باشم او همیشه جا میرفت جز سراغ آبیهای معدنی. این تندر موج را برای قانع کردن مایم‌آورد. بی اختیار حبسی در دلت جوانه زد. بیاد اتاق رختکن خانه‌شان در پاریس و بیاد رفتار عجیب سیمون افتاد. از خودش پرسید: «آیا پدرم جبل دولا مار، با آن راهب ناشناس را میشناسد؟ آیا در پاریس برای انجام نقشه‌اش روی کمک او هم حساب میکند؟ غرق در این افکار بود که ناگهان

۳

کالسه توقف کرد. این توقف بی دلیل کارولین را بخود آورد. همان لحظه سرو کله سواری مقابل پنجره کالسه پیدا شد. سوار سرخج کرد و گفت: «کتنس، بیکی از فونتن بلو هستم. چیزی جا گذاشته بودید براننان آورده‌ام. بسته کوچک و لاک و مهر شده‌ای را تحویل کتنس داد. ادای احترام کرد، سرباش را بر گرداند و بناخت دور شد. سیمون باز شلاق را با گردنه اسبان آشنا کرد و کالسه دوباره براه افتاد. کارولین لحظه‌ای بسته را با بالاکتیسی در دست نگهداشت ولی بعد لفاف دورش را باز کرد. بسته محتوی دفترچه‌ای مستعمل و رنگ رو رفته بود که جلدی کناسی و سبز رنگ داشت و از صفحه اول تا آخرش سیاه از نوشته بود. از لای دفترچه کاغذی بیرون افتاد. روی کاغذ با خطی درهم که از بی صبری و عجله نویسنده حکایت میکرد نوشته شده بود: «لابای صفحات این دفترچه قلب ناپلئون گمنام بخاطر آن زنی می‌تپد که او را در روناهاش می‌بیروراند و آرزو داشت بخاطرش زندانبانان با بپیرد. از آن پس در زندگی من لحظه‌ای نماند که بشما تعلق نداشته باشد...» کاغذ در دست کارولین می‌لرزید. وقتی سربلند کرد، لجنیدی بر لب های پدرش دید. *** کارولین در درختن، جلو آئینه سه پهلو ایستاده بود. می‌لوری معروفترین خیاط پاریس مشغول پرو کردن پیراهنی

از ابریشم پولک دوزی شده برانندام او بود. می‌لوری، نواری از تور ملائی رنگ محصول کارخانه (لور) برداشت و دور دکلته پیراهن سنجاق کرد. آنگاه بکتم عقب نشست و باج و راست بردن سر، به و راننداز کردن شاهکارش پرداخت. کارولین مثل مانکن‌ها مقابل آئینه چرخ زد و گفت: «نه، میو لروی، تور را بردارید. پیراهن را از جلوه میاندارد. خیاط با کمال ادب و باطرافت مخصوص فرانسوی گفت: «اجازه بدهید نظران را قبول نکنم. تور بجا ره تقصیری ندارد کتنس... این زیبایی خیره کننده شما است که نور را از جلوه انداخته است!» آنگاه بیش رفت، با چند حرکت ماهرانه دست سنجاق‌ها را کند و تیسور را برداشت. کارولین به ندیده‌اش اشاره کرد و گفت: «ملین، جواهراتم را بده. ملین، یابیر دختر رنگ پریده‌ای که رویوش مشکي پوشیده بود، در جعبه جواهرات را بالارد. کارولین مدتی به جواهراتی که به عروسی مادرش تعلق داشت، و پدرش هنگام فرار از قصر روزامبو به او بخشیده بود خیره ماند و بیاد آورد که پدرش گفته بود: «تو در پاریس فرصتهای زیادی خواهی داشت، تا اینها را زیب بیکرت کنی... حالا و در پاریس بود. سینه ریز را برداشت و بگردد بست. میو لروی که پشت سرش ایستاده بود و با تحسین تماشايش میکرد ناگهان ذوق فرده گفت:

— پیدا کردم، کتس .
بعد جلو رفت ، مقابل کارولین زانو زد. در حالیکه زیر پستان چپ رانشان میداد گفت :

— اگر یکی دو سنجاق سینه ، مثلاً آن بروش بنفش رنگ ، یا آن ستاره آبی رنگ را اینجا بزنی و دور دامن را هم برلیان دوزی کنیم معرکه میشود!

مسبو لروی دفترچه‌اش را برداشت، الهامی را که گرفته بود برای اینکه باشد نرود ترسیم کرد ، بعد افزود :

— پاریس از شما سخن خواهد گفت... پاریس در برابران برانو در خواهد آمد کتس

کارولین که از ذوقزدگی او خنده‌اش گرفته بود گفت :

— میسوروی ، شما يك هنرمندید ولی اگر بیراه را تا اشد تمام کنید حاضرم سد امضاء کنم که جادوگر هستید .

خساعت تعطیم غرائی بجای آورد

و گفت :
— کتس ، بخاطر زیبایی شماکیت

که همه کاره نشود ؟

کارولین به ملین اشاره کرد . او پاراوانی را پیش کشید . پاراوان روکی از گوبلن قیمتی داشت و روی گوبلن و در زمینه‌ای زرشکی تصویر زنی با يك شاخ که سمبل یکی از افسانه‌های کهن فرانسه است خامه‌دوزی شده بود . کارولین پشت پاراوان با احتیاط جامه بولت‌دوزی شده را از تن درآورد و بیراهه و برنگ برنگ فیروزه پوشید . همان لحظه نوکری در آستانه در ظاهر شد و خبر داد :

— کتس مطرب‌ها آمده‌اند .
— همین حالا می‌آیم .

سسی آنقدر این‌با و آن پا کرد تا ملین سنگ‌های ریز پشت پیراهنش را انداخت . کارولین خیلی دلخوار داشت ، مهمانان برای شب دعوت شده بودند ، درحالیکه هنوز یکدنیا کار باقی مانده بود .

از پله‌ها پائین دوید . مجسمه‌ها و تصاویر نفیس نابلتون که زینت بخش سررا بودند ساعتی قبل به تاریکترین قسمت زیرزمین تبعید شده بودند. مطرب‌ها که مطابق رسم روز هم‌چون فرشتگان بخودشان بال چسبانده بودند کتج سالی بساط خودشان را پهن کرده بودند و روی تمام سکوهاى مرم فیهوای رنگ گل‌دان



آن گله برچنب وجوش و رنگارنگ منگريت و فکرها میکرد .
لحظه‌ای چنان بنظرش رسید که در لژی نشسته بود و داشت تاتاری را تماشا میکرد. متأسفانه آنچه میدید حقیقت محض بود . حقیقتی خطرناک ... ناگهان

شدید کسی در کنارش زمزمه کرد :
— وقتی به رویا فرو میروید از چشمه‌ایان تالوئی آبی‌رنگ ساطع

میشود ... من ... من این چشمه را دوست دارم .

کارولین با تعجب سر بلند کرد . مردی مویور کنارش ایستاده بود . مرد در برابرش تعطیم کرد و بعنوان معرفی خوش اسم بالبلندی را که کارولین همان لحظه فراموش کرد بر زبان آورد . اما

کارولین بی‌اختیاء به او ، زود سر برگرداند و بنقطه دیگری چشم دوخت . دردپذیرش چهار صاحبص خوش اندام ، دور مردی بلندقامت و رشید حلقه زده بودند . قیافه

مرد ناشناس را نمیشد دید زیرا پشت به میزبان زیبایش داشت ، با وجود این کارولین در دل از خودش میپرسید :

— خدایا ، این مرد را کجادی‌هم؟
— خدایا این مرد چقدر بفرم آشنا است ؟

ناشاس ضمن صحبت یکندم عقب — نشست و زنی شبیه شمیر از غلاف کشیدن گرفت . هم صحبت‌هایش قهقهه سر

دادند . کارولین که از فرط هیجان می‌ریزد زمزمه کرد :

— این زست ماهرانه را فقط یکنفر میتواند داشته باشد ... فقط یکنفر است که میتواند با این چابکی و ظرافت شمیر از غلاف بکشد و او جیل‌دولامارست ...

مهمانان روی اولین پله ایستاده بود ، گوشه دامنش را گرفت و زانو زد. تالیران دستش را گرفت ، درحالیکه بلندش میکرد به کت گفت :

— اکت من از شما گله دارم. گله از این بابت که دختری به این زیبایی را تاکنون از چشم ما مخفی کرده بودید ... و بعد خطاب به کارولین افزود :

— امیدوارم ، پشت‌میز غذا شما کنارم بنشینید . آخر میل دارم از دست اول ، تعریفی را بشنوم که همه پاریس درباره‌اش صحبت میکنند . میل دارم از

دهان خود شما بشنوم باچه جرتی لباس قرافی پوشیدید و دوش بدوش سربازان متحلین وارد پاریس شدید ... شما باید

هه را بتسلیم برایم تعریف کنید . کارولین یکبار دیگر زانو زد و در عین حال تسیی بین او و مقتدرترین‌مرد

فرانسه ردوبدل گردید ... کت همراه تالیران ودوش‌دودنیو بمال رفت . کارولین با اشاره مستخفی را که مشروب میگردد پیش خواند ،

یک گیلای شامپانی از توی سینی برداشت و به کتج گلاری مجاور تکیه داد . برای

بعود آمدن و دوباره فوت گرفتن لحظه‌ای چشم‌هایش را بهم گذاشت .

حال نه‌هوخ داشت : صدای موزیک ، همه‌همه مدعون ، قیافه‌های تازه ، توالی

های غلیظ ، بوی عطرهاى تندوگرافیمت، عطر ملایم گل شیوری‌های سفید . بوی

شیرینی‌ها ، مشروبات و میوه‌ها ، همه و همه مزاحمش بودند ، مانع میشدند توان

براحت نفس تازه‌کند . بدون حضور ذهن و باچشمی‌ا که سیاهی میرفت ، به

از دیوار جدا شد ، بدون آنکه جلب توجه کند به آن عده نزدیک شد . ضمن

جلو رفتن نگاهش را از مرد بلندبالا برمیگرفت . مرد نیمیخی زیبا داشت . خطوط چهره‌اش بنحوی عجیب باهم

تناسب و هم‌آهنگ بودند ولی شابهت‌به‌یکی از الهه‌های کوه‌الپ نبود . کارولین

بمحض اینکه نیمرخ او را دید مکت‌کرد . قلبش میزد . دردل گفت :

— آیا این همانی است که چشم همه‌جا بدانش می‌گردد ... همان ناشناس

مرموز جیل دولاماری شجاع ودلاور؟ درست درهمین لحظه مرد بلندقامت

بی‌اختیار سر برگرداند ، تا چشمش به کارولین افتاد تانیه‌ای خیره ماند و آنگاه

سر خم کرد و گفت :

— تعلیم به‌آفریدگاری که شما را آفرید و تحسین بر شما یا زیباترین زنی

که درعمرم دیده‌ام. قدیمی‌نوی کارولین برداشت و با

صدای بسیار خوش‌آهنگی افزود:

— کتس ، زبانی شما مرهمی است بر جراحت قلب حادثه‌جویم .

کارولین بشوخی جوابداد:

— و این مایه نهایت تأسف‌است. مرد ناشناس این جمله معترضه را

ناشنیده گرفت و ادامه‌داد:

— و چه پرستیدنی و فریادت چشمه‌ایان . دراین چشمه می‌بینم هنوز

درپاریس قلبی هست که جیل‌دولامار جادوش نکرده‌است !

چهار صاحبص که کناری ایستاده بودند خندیدند اما طنین خنده‌شان

استهزاآمیز بود.

بشنیدن اسم جیل‌دولامار لرزشی بر اندام کارولین افتاد. بخوش گفت:

— با چه جرتی این اسم را بر زبان می‌آورد ؟ آیا سربس دیگران میگذازد ؟

باینکه درعین راستگویی آنان را خام میکند ؟

مرد ناشناس جلوتر آمد و گفت :

— کتس ، خیلی متعجب شدید ؟ مگر اسم این شیطان نامرئی را تاکنون

نشنیده بودید ؟ نگاه‌هایان بهم تلافی کرد و بروی

هم لیخن زدند . کارولین با احتیاط تکرارکرد:

— جیل‌دولامار ... ؟ نه . چنین اسمی را بخاطر نمی‌آورم.

— پناه بر خدا ، شما اورا نمیشناسید؟ هیچگاه آرزوی پرکردن آغوش را در

دل نیروانده‌اید ؟ دارید مرا امیدوار می‌کنید. کتس. دارید مرا برای تسخیر

کردن يك قلب جدید و مغرور تحریک میکنید .

بعد دست کارولین را گرفت، با نهایت ظرافت و احترام خم شد ، بوسه‌ای بر آن

گذاشت. کارولین گفت:

— اندک‌اندک دارید مرا نسبت‌بخودتان کنجاو میکنید.

— تنها شما کنجاو نیستید . پاریس کنجاو است.

و بعد درحالیکه یکی‌از صاحبصان را نشان‌میداد گفت:

— ببینید چه میگویم کتس . اگر این مرد را به دم تیغ من بدهیدهدیه‌ای قیمتی تقدیمتان میکنم.

پیروزی برلبانش درخشید . کارت سفید رنگ را زیر نگاه سیمون گرفت . روی

کارت خوانده میشد: تالیران کارولین‌آه آسوده خاطرانه‌ای کشید.

ظاهرا نقشه پدرش گرفته بود و حتی تالیران وزیر خارجه مقتدر فرانسه باور

کرده بودند که کت ، به نابلیون پشت کرده و خودش را تحت حمایت سفیر

اطریش قرار داده است . کارولین زیرلب گفت :

— پس تالیران می‌آید . پس مردی که همه سرخ‌ها دستش است قصد داردمارا

سرافراز کند. کارها دارد بدلیخواه پیش میرود .

آنگاه بدون سرکتی به جاهای دیگر شازبرده به سالی یعنی آنجائیکه مطرب‌ها

منتظرش بودند تا برنامه‌شان را از نظرش بگذراند رفت ...

رئیس تشریفات چاقی سرقره‌اش را دوبار بزمین کوفت و باصدای رسانی

گفت :

— عالیجناب تالیران ، و سرکار علیه‌دوش (دودنیو) تشریف‌فرما میشوند.

خانم‌ها به احترام زانو زدندواقایان بحال تعطیم ایستادند . تالیران درحالیکه

پایش را بدنبالش میکشید از پله‌های سررا بالا رفت . کتی بلند از مخمل طوسی‌رنگ

پوشیده و کلاه‌گیسه که دنباله‌اش تا سر شانه‌هایش فرو ریخته بود بر داشت .

دوش دودنیو در جامه متکی زربفت پخه سته ، با قیافه‌ای جدی اما رنگ بریده

کنارش فرمیداشت . کارولین که باتفاق پدرش بمنظور خوشامدگویی به



دوام زناشویی در ازدواج های امروزی بیشتر است یا دیروزی ؟ آیا در يك همزیستی ۵۰ ساله میتوان وفادار ماند؟

ما امروزی‌ها زودتر و در نوجوانی ازدواج میکنیم و زناشویمان به نسبت سابق بیشتر دوام می‌آورد. ما امروزی‌ها بیشتر از دیروزی‌ها عمر میکنیم و سالم میمانیم. حالا بیاییم و متصفانه قضاوت کنیم - آیا يك مرد و يك زن میتوانند مدت نیم قرن خوشبخت باشند ؟ آیا زن و شوهر در طول این مدت طولانی میتوانند بهمدیگر عشق بورزند و وفادار بمانند ؟ اینست مسئله مهم خانوادگی در عصر ما. مسئله‌ای که میخواهیم در موردش بحث کنیم :

همین چند وقت پیش در یکی از دوره‌های دوستانه‌ای که داریم، صحبت از ماجرائی میان آمد که قبل از جنگ اول جهانی اتفاق افتاده بود. ظاهراً بزرگ خانواده‌ای مرده بود و پنج پسر از خودش بیادگار گذاشته بود. اما این پسرها هنگام تقسیم ارث، به خاطر يك مدال نقره که قیصر و بهرام دوم بمناسبت سالگرد بیست و پنجمین سال ازدواج پدرشان به آنها اعطاء کرده بود اختلاف پیدا کردند و این اختلاف بقدری کش پیدا کرد که کار به مراجع و دادگاه و اینجور جاها کشید. البته چون پسر بزرگ هر خانواده وارث افتخارات آن خانواده میشود به موجب رای دادگاه مدال که سکه نقره‌ای بزرگی بود و رویش نقش امپراطور و بهرام و ملکه آگوستا را داشت وزیر آن بخط وامضای امپراطور تبریک کوتاهی گفته شده بود به پسر بزرگ تعلق گرفت و بدین ترتیب غائله ختم شد.

منظورم از بیان حکایت بعنوان مقدمه این بود که در حدود پنجاه شصت سال پیش زن و شوهری که بیست و پنج سال باهم زندگی کرده باشند و بعد جشن عروسی نقره‌ای‌شان را بگیرند بقدری کیمیا بود که شخص امپراطور برایشان مدال تبریک میفرستاد. و اکنون این سؤال پیش می‌آید آیا امروزه هم وضع بهمان منوال است ؟ باید رگ و راست و صاف و پوست‌کنده جواب بدهم - خوشبختانه نه. امروز، شهرداران اروپا از این گله دارند که بیشتر وقتشان صرف تبریک گفتن به زن و شوهرهایی میشود که جشن عروسی طلائی، یا الماسی (پنجاهمین یا هفتادوپنجمین سالگرد عروسی) شان را برگزار میکنند و بهمین دلیل فرصت نمی‌کنند کارهای دیگر خود ببرند. حقیقت هم جز این نیست. در دوره ما، جشن طلا و الماس بقدری زیاد است که جادارد از نقره‌اش اصلاً صحبتی بمیان نیاریم. چنین وضعی در هیچ دوره و زمانه‌ای سابقه نداشته است. چنین وضعی حتی در دوره و زمانه خود ما نیز نازکی دارد.

قبل از آنکه دکتر «رمل وایز» (۱۸۶۵-۱۸۱۸) پزشک بیماریهای زنان در اواسط قرن گذشته علت مرگ و میر در بستر را بمان را کشف کند، تعداد زنانی که سر از میرفتند بیشمار بود. طبعاً شوهر



از : دکتر گابریل اشتراگر جامعه شناس مشهور آلمان

از دواج مدرن یا قدیمی ؟

پنجاه شصت سال پیش حد متوسط عمر زن و مرد از ۴۴ سال تجاوز نمی‌کرد. بنابراین باید نتیجه گرفت که - چون عمر بشر زیاد شده، طبعاً بر عمر و دوام پیوندهای زناشویی نیز افزوده گردیده است. يك نگاه به آمار بما میفهماند که :

قبل از حد متوسط دوام يك ازدواج ۲۰ سال بود در حالیکه امروز به دو برابر یعنی به ۴۰ سال رسیده است. از طرف دیگر این نکته هم که حد متوسط سن ازدواج، سال بسال پائین‌تر میرود، یعنی جوانان در سنین کمتری ازدواج میکنند بنوبه خودش مهم و جالب توجه است. در هیچ عصری پسران و دختران نوبالغ تا این اندازه عجلت ازدواج کردن و تشکیل عائله دادن و قبول مسؤولیت نداشتند. بدنیت به این آمار که مربوط بکشورهای اروپایی است توجه کنیم :

- تعداد پسران ۲۰ ساله‌ای که فعلاً ازدواج میکنند دوبرابر تعداد پسران بیست ساله‌ای است که در سال ۱۹۱۰ زن می‌گرفتند. - تعداد پسران ۲۴ ساله‌ای که در دوره‌ما زن میگیرند دوبرابر تعداد پسران ۲۴ ساله زن گرفته در سال ۱۹۱۰ میباشد. - از میان زنانی که شوهر میکنند سن يك سومشان پائین‌تر از ۲۱ سال است. - از میان زنانی که شوهر میکنند سن سه چهارمشان از ۲۵ سال تجاوز نمی‌کند.

از طرف دیگر شانس زن برای پیدا کردن شوهر نیز بالا رفته است، زیرا تلفاتی که جنگهای اول و دوم جهانی بر مردان وارد شده بود ترمیم شده و فعلاً تعداد مردان بر زنان فرونی هم دارد. در سال ۱۹۱۰ هر دختر برای پیدا کردن شوهر فقط ۶۶۸ شانس داشت، در حالیکه در دوره ما این شانس تا بیست و نه درصد ترقی کرده است.

سخن کوتاه کنیم : به نسبت سابق، فعلاً مردم شازده‌تر و جوان‌تر عروسی میکنند و اجتماع نیز مدتی است عادت کرده‌است ببیند که خود بچه‌ها دارای بچه شده‌اند و چهل ساله‌ها مادر بزرگ یا پدر بزرگ شده‌اند.

لایه می‌پرسید : شما که هه‌اش از ازدواج صحبت میکنید چرا نمی‌نویسید که آمارها در باره طلاق چه می‌گویند؟

جواب میدهم : - بموجب آمارهای بین‌المللی که موسسه گالوپ چندی پیش انتشار داد، يك منحنی کلی طلاق پست آمد. یعنی معلوم شد از هر ۱۰۰ فقره ازدواج ۳۰ فقره‌اش بدلیل مرگ زن ۶۰ فقره‌اش بدلیل مرگ شوهر و ۱۰ فقره باقیمانده بدلیل صدور حکم طلاق به نابودی می‌انجامد. بطوری که ملاحظه میکنیم ۹۰ درصد طلاقها بحکم جبر طبیعت است و فقط ۱۰ درصد به‌علت اجتماعی و اختلاف نظر زن و شوهرها. حالا بد نیست بدانیم دوام همزیستی زن و شوهرهای امروزی چقدر است.

آمار جدیدی که در این مورد گرفته‌شده، اطلاعات جالبی به‌اختیار ما می‌گذارد. مثلاً ثابت شده‌است که ۲۵ درصد از زن و شوهرها بطور متوسط ۳۳ سال باهم زندگی میکنند و هرچه در زندگی زناشویی زن جوان‌تر باشد حد متوسط زینور بالاتر میرود. بطور مثال اگر زنی امروزه در ۲۸ سالگی شوهر کند (باتوجه باینکه در عرف

میشدند. در قرن هجدهم يك آدم ۵۰ ساله فرتوت و عجز به حساب می‌آمد. تازه در قرن نوزدهم ویراثر پیروزی بر بیماریهای مسری و کشف علت سرزا رفتن و پیشگیری مرگ‌ومیر نوزادان بود که انسان شروع کرد به بیشتر عمر کردن. آمارهای موجود ثابت میکنند که :

امروزه در اروپا و آمریکا، حد متوسط عمر مرد ۶۶ سال و ۱۰ ماه و حد متوسط عمر زن ۷۲ سال و ۵ ماه است، در حالیکه

زن مرده که بچه‌های بی‌مادر را دوروبر خود میدید و بخاطر آنها هم که شده بود مجبور میشد تجدید فراش کند. و اندک اندک شرایط زمانی طوری شده بود که زنان پراثر بیماری ناشی از زایمان می‌میردند، مردان مرتب تجدید فراش میکردند و بطور متوسط و بقول معروف هر مرد سرچهار پنج تا زن را می‌خورد. تازه خود مرد ها هم عمر زیادی نداشتند. اگر تگاهی دقیق به گذشته‌های بی‌فکنتیم نتیجه میگیریم که اجدادمان جوانتر

سر زبونا

این حرفها و خبرهای
جالب و شنیدنی هفته
گنشته، در چهار گوشه
عالم بر سر زبانها بود

عمر دروغگو کوتاه است

عدهای از دانشمندان اطریشی،
هلندی و امریکائی که سالها روی
دروغگویی و اثراتش مطالعه میکردند
بالاخره نتیجه مطالعاتشان را افشاء
کردند و صریحا اعلام داشتند:

— دروغ عمر را کوتاه میکند.
بموجب این گزارش علمی زنان ۴۱
درصد بیشتر از مردان دروغ میگویند
و دروغگویی باعث میشود که از عمر
انسان دروغگو سه سال کم شود. ۱۸۱۵
وقتی کسی دروغ میگوید قلبش تندتر
میثد، فشار خونی بالا میرود و کار
عادی کبد، ریهها، کلیهها و لوزالمعده
دچار اختلال میگردد. این عوارض
بدان سبب است که دروغگو بیم دارد
دروغش فاش شود.

پروفسور «پیداست» امریکائی
اظهار داشته:

— همه ما مردم دروغ میگوییم منتها
دروغ گنشتان شدت وضع دارد. هر
انسان بطور متوسط در سال بین ۳۰۰۰
تا ۵۷۰۰۰ دروغ بزرگ و کوچک
میگوید. بچهها دروغگویی را از هشت
سالگی بعد یاد میگیرند. دروغهایی
که قبل از هشت سالگی میگویند دروغ
نیست بلکه تجسم فانتزیهای آنی است
که آنان از «راستگویی» دارند.

پردرآمدترین هنرپیشگان سهال گلخته

اداره مالیات (لوس آنجلس) در
امریکا، آسامی، پردرآمدترین هنرپیشگان
و ستارگان سال گذشته یا ۱۹۶۷ را افشاء
داده است. اینها عبارتند از:

جولی آندروز — لی ماروین —
بل نیومن — دین مارتن — شون کازری —
الیزابت تیلور — سیدنی پواتیه —
جان واین — ریچارد برتون —
استیو مک کوئین.

درآمد جولی آندروز در سال
گذشته بالغ بر ۴۹۰ میلیون تومان
بود و پادشاه آلمان اسم سیدنی پواتیه بین
پردرآمد های هالیوود، برای اولین
بار در تاریخ سینما سیاهپوستی در دردت
دهتن از پردرآمدترین هنرپیشگان سال
قرار گرفت.

زنی رئیس گانگسترهای اروپا

روز هفده دسامبر یعنی چند روز
پیکرسم مانده زن جوانی در هامبورگ
متگیر شد که سالها مایه وحشت
بانکهای آلمان بود. بعد از دستگیری
(گیزلاورل) روزنامه های آلمان
از او بعنوان (رئیس گانگسترهای زن) اسم
بردند. «گیزلا» که يك پاند دزدی

بدون شرح



شرط ناگوار

چند روز پیش در لندن آقای (آلبرت
روبن) میلیونر مشهور انگلیسی عمرش
را بشما بخشید ر تمام میلیون هایش را
برای تنها دخترش (والتر) باقی گذاشت
منتها آقای «روبن» در وصیتنامه اش
نوشته: «والتر تنها وارث من است
اما تا قبل از ۵۰ سالگی حق دست
زدن به یکشاهی از این ارثیه را ندارد،
زیرا زنهای تا قبل از پنجاه
سالگی عقل درستی ندارند و قریب
رانمیدانند دختر منم از این قاعده
مستثنی نیست.»

بدینست والدین والری بیچاره عجلان
۳۶ ساله است و ناچار باید ۲۴ سال دیگر
صبر کند.

دو ایرانی بیتل

(انوشاسی) ۳۱ ساله و (تیمور
سامی) ۴۷ ساله دو جوان پولدار ایرانی
هستند که اخیرا درمونیک یک کاباره
بیتلی بنام (بلوآپ) افتتاح کرده اند.
بقرار نوشته مطبوعات آلمان (بلوآپ)
بیتلیترین باطوق جوانان اروپاست و
متجاوز از پنج میلیون تومان خرج
تزئینات مدرن آن شده است. این دو
برادر ایرانی در شب کریسمس دست
بکار پرسروصدای دیگری زدند، یعنی
بروزنامهها آگهی دادند حاضرند در
شب کریسمس از ۱۲۰۰ دختر و پسر
بی پول و تنها در «بلوآپ» مجانی
پذیرائی کنند. شب کریسمس ابد
آهنگهای مخصوص کریسمس نواخته
شد و سپس ۱۲۰۰ دختر و پسر در درخت
کاج با موزیک بیتلی برقص و پایکوبی
پرداختند.

برده داری در (پرو)

(آلفردوی) شش ساله در کلاتری

گفت:
«من دیگر نمیخواهم در خانه غریبهها
زندگی کنم. من پدرم را میخواهم»
همین جمله باعث شد پلیس کشور
(پرو) بدواز وحشتناکی بی برده، زیرا
طی تحقیقات بعدی فهمید سرودی
آلفردو و بیست دختر بچه و پسر بچه
را پایتخت آورده و هر کدام را مبلغ
۱۸۰۰ تومان به خانواده های پولدار
فروخته است.

حقیقت وحشتناکتر اینکه پلیس متوجه
شد چون در پرو حقوق کلفت و نوکر
خیلی گران است مردم بچههای دهاتی
را بخرند و از آنان بصورت برده کار
میگیرند. ظاهرا مردم دهات بهشت
فقر زیاد اسفالتان را با کمال رشایت
میفروشند و بچهنی قریب بیستین هزار
متجاوز از ۲۸۰۰ بچه بفروش میرسد.
دختر بچهها مشتری بیشتری دارند و
قیمتشان هم گرانتر است.

تشکیل داده بود خیلی خوش سلیقه
تشریف داشت فقط به بانکها دستبرد
میزد. این زن ۳۳ ساله فقط در یکی
از دستبردهایش توانست ۸۰۰۰۰۰۰
تومان برساند. «گیزلا» که
برسه مرد ریاست داشت هنگام سرقت
لباس مردانه میپوشید، ماسک بصورت



میگذاشت و رولور بکرم میبست.
گیزلا تاکنون به ۱۴ بانک دستبرد
زده و جمیع کل سرقتهایش از میلیونها
تومان متجاوز است. وقتی پلیس در
(آلتونا) وارد خانه او
شد بیش از ده قبضه اسلحه، ۷۰۰ عدد
فشنگ، و انبوهی از ماسکها، کلاه
کیسه، و وسائل گریم، و شماره های
قلای اتومبیل پیدا کرد.

مرده شوی تعطیلی ندارد

هفته گذشته آقای (امبرتو تاورری)
مرده شوی ۶۶ ساله شهری کوچک در
حومه ناپل ایتالیا بدستور مقامات مربوطه
از کاربردکنار شد. علت برکناری
«امبرتو» آن بود که روی تابلوی
نوشته بود:
— بعث فوت زخم امروز غائلان
تعطیل است.
و پس تابلو را به درغائلان
آویخته بود.

«امبرتو» میگوید:

— زخم که بسافرت رفته بود در شهر
دیگر مرد، من مجبور بودم برای
تشییع و تدفین او بروم.
اما ظاهرا مقامات شهر معتقدند:
مرده شو مرخصی ندارد. زیرا مردههای
مردم را که نمیشود روی زمین بالا تکلیف
گذاشت.

سیمین بهبهانی

در مضمون پردازی
شعری، رقت زنانه‌ای
دارد

ز چه جوهر آفریدی دل داغدارمارا؟
که هزار لاله پوشد بی از این مزارمارا
تن ما چرا بوزی که خود این
گناه کردی
تو که بوسه گاه کردی لب پرشمارمارا
چه کنم جز اینکه گویم بگریه
لفظ بنگر
دل گرموز مارا، رخ شرمسارمارا
ز سرشک، نم فشانم به بنفشه زار
دوری
که زیوتها بجینی گل انتظار مارا
چونیم آشنایی ز کدام سو وزیدی
تو که بیقرار کردی همه لاله زارمارا
منم آن شکسته سازی که گاه توام
نمی نوازی
که فغان کنم ز دستی که گشته نارمارا
ز کوبیر جان «سیمین» نه گل و نه
سبزه روید
دل رنگوبو پسندت چه کندهار
مارا؟

«سیمین بهبهانی» در ۱۳۰۶ متولد شده، خانواده او - از جمله مادرش - همه دوستار شعرند و به تفتن شعر می‌گویند، اما در این میان، تنها «سیمین» است که پا از حد تفتن و تقلید شعری فراتر گذاشته است. «سیمین شاعری نوسرا نیست. اگرچه در این زمینه طبعی آژوده است و در کنایه‌های «جای پا» «چلچراغ» و «مرمر» آثاری از او هست که گرایش به شعر نو را نشان می‌دهد، اما عیب اشعار «نو» این شاعر - مانند بیشتر معاصران - در «دوگانگی» و تضاد «مضمون» و «قالب» شعر است. بقول یکی از معاصران، آنچه موجب «نو» بودن یک اثر است، «یافت» شعر است و مقصود از یافت شعری، مجموعه خصایصی است که شیوه کار هر شاعر را می‌سازد. تنها به مضمون تازه، کلمه‌های جدید یا وزن‌های غیر عروضی پرداختن و همه جهات و جنبه‌های یک اثر هنری را ندیده گرفتن، شاعر را به جایی نمی‌رساند و خواننده اینگونه آثار همیشه احساس نوعی پراکندگی و دوگانگی در شعر میکند.

بقیه در صفحه ۶۶

هنر

شعر های تازه

«سرود زهره بهرقص آورد
مسیحار!))
حافظ

سرود زهره

زیباترین سرودها را خواندیم
در نیمه‌های آذر

آن شب گذارتنها از شهر میگذشت
گیسوی شاهوارش بر آب‌ها را
زیباترین سرودها را در گذار
او خواندیم

ماه برهنه بود که می‌آشفست
و دستهای خسته خنیاگران
بر چنگهای سیمین، بر نقره
بلند کهن می‌نواختند
زیباترین سرود کهن را

گیسوی شاهوارش، بر آب‌ها
رها
م. آزاد

از نقطه پایان

کار من اینست:
در خالی پوچ زمان، فریاد کردن
بیهوده در تکرار ابلق رنگ‌ایام
بگذشته‌ها، آینده‌ها را یاد کردن

آینده را با طرح گنگی نقش
بستن
امید را در متن مبهوتش نشانیدن
وزدره‌های ژرف و کور یاس،
روستن

درماندگی را در نگاه دوست
خواندن
در لرزه‌زد مسردی آهش فتادن
در حیرت از خاموشی لب‌هاش
ماندن

آیا توانم؟
از نقطه پایان ره، آغاز کردن؟
بر سبک تاریک شهر، آواز
دادن

تا احتمالاً عقده دل باز کردن؟
پناهی سمنانی

شکفته در شب من

چو صبح چشم تو، ای صبح، صبحگاهی نیست
بیا که بی تو زمان جز شب سیاهی نیست
به جستجوی تو آواره‌جوی ره‌بوم
بجز ناله تو دریا، مرا پناهی نیست
گناه از تو و چشمان جادوانه تست
تو خویی اینهمه، چشم مرا گناهی نیست
همه نگاه نیازم بشوق دیدن تو
ترا بر این همه مشتاقیم نگاهی نیست
حدیث یاد تو پیوسته قصه دل ماست
بسته بکه غم تست راه آهی نیست
فسرده برگ خزانم بکام و حتی مرگ
جز آنکه تن بیارم بیاد راهی نیست
پرویز خاکی

سکوت شب تار

تا از شراب چشم تو مستم
حاجت به جام باده ندارم
مخمر چشم مست تو هستم
بی‌نی اگر غمین و فکرم

در آسمان خاطر من نیست
ای مهر من چو روی تو ماهی
جز ناشکفته غنچه مهرت
بر قلب من نرسه گیاهی

عمری در آسمان حوادث
شاهین صفت پریدم، مغرور
نی باکم از خدنگ بلاخیز
نی و حشمت زدره و ماهور

چون باز پر شکسته بدامی
افتادم کتون سرو پا چشم
بی شعله امید فسرده است
در قلب من که پر شده از خشم

حرباصفت به بهینه ایام
برسته‌ام دو دبیله خونبار
تا سر کند طلیعه خورشید
تا بشکند سکوت شب تار

نوح

غزل

لاله زار از اشک کردم تا کنار خویش را
در خزان عمر میجویم بهار خویش را
ز آتش این کاروان خاکستری بر جانماند
میزنم بر آب نقش انتظار خویش را
بار خاطر بود یاد یار و اندوه دیار
بردم از یاد خود یار و دیار خویش را
روز گاری رفت و عمری طی شد و گم کرده‌ایم
در دیار بی نشانی روزگار خویش را
چون سبا سر گشتم در وادی حیرت‌نواز
تا مگر جویم در این صحرا غبار خویش را
روی چون دریا ز طوفان حوادث بر متاب
تا مگر بسازی از گوهر کنار خویش را
قرنها بگذشت و در آینه گشت زمان
باز می‌بینم بحسرت یادگار خویش را
مشفق کاشانی

موزیک

«هنری لانگفلو» Langfelo

شاعر آمریکایی (قرن نوزدهم)

تیر و آواز

در هوا تیری رها کردم
بر زمین افتاد
من نمی‌دانم کجا، زیرا
آنچنان تند و شتابان بود در
پرواز

کز نظر گم بود.

بر دمیدم در هوا آواز

بر زمین افتاد

من نمی‌دانم کجا، زیرا

چه کسی را آنچنان چشمان
تیز و تند و هشیار است
که تواند دید پرواز نوایی را؟

سالها بگذشت، سالهای سال
یافتم بر شاخساران بلوطی پیر
تیر را

همچنانکه بود از آغاز

بی شکستی

سالها بگذشت، سالهای سال
یافتم بر شاخساران بلوطی پیر
تیر را، بی شکافی باشکستی

همچنانکه بود از آغاز

و همان آواز را، ز آغاز تا فرجام
یافتم در قلب یار مهربانی باز.

ترجمه: مهران

تازه‌های هنر

نمایشنامه «اسفل السافلین» نوشته صادق هائقی و به کارگردانی خود او، برای اجرا در تلویزیون ملی ایران ضبط گردید. بازیگران این برنامه، هنرچویان کلاس تئاتر پژواک و عبارتند از آقایان: هاشمی - کریمپور - ایرانی - فرهنگ - قنادزاده، همچنین آقایان جلال‌احسانی و اسمعیل خلیج.

ارکستر سمفونیک تهران برهبری حشمت سنجری و به همراهی نوبین افروز (پیانو) بدیعت انجمن فیلارمونیک تهران، روز شنبه ۹ دیماه در تالار رودکی اجرا گردید.



گفت و گونی با «ماری شایانس»

نقد نقاشی

انسانیت و محبت را میتوان با ترسیم
(چهره) نشان داد

«مادر» سمبل زندگیست
و من به تصویر کردن
چهره مادر علاقه دارم



— تاکنون چند نمایشگاه داده‌اید،
در کدام بی‌نال‌ها شرکت کرده‌اید
و آیا کارهایتان در موزه‌ها و گالری‌ها
هم وجود دارد؟
— رویه مرقه در ۳۳ نمایشگاه که نیمی
جمع و نیمی ونیمی شخصی بوده است شرکت
کرده‌ام. جوایزی که در بی‌نال‌ها برده‌ام
عبارتند از: مانسیون از اولین بی‌نال
تهران — جایزه اول بی‌نال ونیز —
جایزه اول بی‌نال «مستر» ایتالیا —
جایزه اول در قسمت حکاکی از
بی‌نال تهران و جایزه اول از بی‌نال
«کاوراز» — جایزه اول بی‌نال
«آدریا» ایتالیا .
— چند سال است نقاشی میکنید و
سبک کارتان چیست؟
— از دوران طفولیت نقاشی میکنم،
اما مدت ۱۳ سال است که بعنوان نقاش
شناخته شده‌ام. از کلاسیک شروع کردم
و حالا میتوان گفت که «امپرسیونیسم»
کار میکنم .

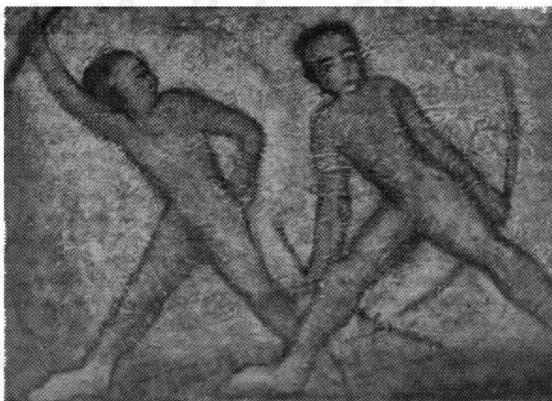
بقیه در صفحه ۶۶

این هفته بدیدن آتلیه خانم
«ماری شایانس» رفتیم و ضمن
تمنای کارهای تازه او در مورد
نقاشی و «حکاکی» که هنر
تخصصی «ماری» است به گفت‌وگو
پرداختیم .

— تحصیلات متوسطه را در مدرسه
«ژاندارک» تمام کردم و دوره‌های
بعدی را در سه دانشکده «پروچا» ،
«آکادمی ونیز» و «راونیا» گذراندم .
علاوه بر نقاشی ، حکاکی و موزائیک
و فرسک سازی را هم فراگرفتم .
وقتی در ونیز بودم در تئاتر «فنیچه»
شنوگرایی (نقاشی صحنه) را نیز آموختم .

«رقص شمشیر» (فرسک)

«خوشحال»



نقد تئاتر

مرگ در برابر

نویسنده: وسلین هانچف

کارگردان: سعید سلطانیور

بازیگران: منوچهر آذری -

صادق هاشمی - حمید طاعتی .



کند و پیرمرد با رفتار خوش شک را
درافر برمی‌انگیزد و
افسر: تنهایی؟
و آسیابان پیر اقرار می‌کند ،
اقراری پراز ترس و دروغ . آسیابان از
این که بارتیزان را بنه داده است
خود را گناهکار میدانند و افسر بی رحم
و سخت ، آسیابان را به پاسبان می‌فرستد
تا با قوای کمکی باز گردد .

آسیاب از سکوت سنگین است .
زمان می‌گذرد ، بارتیزان برمیخیزد و
او را دوست به تسلیم میکند ،
بارتیزان ، تند و وحشی برمیگردد افسر
را بر زمین میکوبد و ناگهان ... آنها
یکدیگر را میشناسند .
روزهای درس و توجو جوانی را . با
یکدیگر بوده‌اند ، سال‌ها با اندیشه‌های
یکدیگر آمیخته‌اند . افسر ، شاعر بوده
است و اکنون تمام شعرهای او از ذهن
بارتیزان می‌گذرد . آنها دوست بوده‌اند
و اینک رو در روی هم می‌جنگند .

بارتیزان نیروهای گشته راجون
آتش که از خاکستر برخیزد در افسر
بیدار می‌کند و افسر با ذرک هستی
آلوده و بوج خوش گلوله‌ای به خود
شلیک می‌کند تا با خون خود حقیقت
بارتیزان و عشق میهنی او را تأیید کند .

کارگردانی «مرگ در برابر» ریشدر
آگاهی دارد . اجرا آسوده و شناخته
است و بازیگرها از لحظه‌های دقیق
و سنجیده می‌گذرند .

کارگردان هدف اثر را دریافته ،
با تصویرها و حرکات ، آن را تفسیر
می‌کند و با اینهمه باید پذیرفت که فضا
گاهی از گرای دینامیک صحنه دور
میشود و به حالت های ست می‌رسد .
افسر و بارتیزان در تمام لحظه‌ها
دینامیک اجرا را با خود ندارند ،
درگیری آنها هنگام مطرح شدن تکنیک
تئاتر قدرت خود را از دست میدهد و
رویه مرقه کارگردان برای تکنیک ،
اندیشه‌ای اساسی نداشته است .

اما عاطفه در تصویرها جاریست .
تصویرها ، تابلوهای زنده‌ای می‌پردازد
و روح نمایشنامه ، گاهی به حماسه و
شعر می‌پیوندد .

«منوچهر آذری» با اجرای نقش
آسیابان توان خود را بارز می‌کند
حرکت های او از روان خسته و قلب
گرفته آسیابان سخن می‌گوید :
هنگامی که آسیاب را ترک می‌کند ،
گویی آخرین ریشه‌اش را با آسیاب
می‌گسلد ... آیا در جاده ، زیر بادها
و باران‌ها خواهد مرد؟ و «صادق
هاشمی» تصویرگر «بارتیزان»

بقیه در صفحه ۶۶

★ عاشقم ، ولی
محبوبه‌ام تردید
دارد ، چکنم ؟

★ ۵۰ ساله‌ام و
نمیدانم چرا زن
جوالم سرد مزاج
است !

★ فامیل شوهرم
میگویند ، زن

پدرم کبوتر باز است!

ب نظر من قبل از اینکه او را به کلینیک روانشناسی ببرید قلبش را به لاپراوار تحقیق و مکتشفه ببرید تا ببیند آیا واقعا شما را دوست میدارد یا ای هم آره و هم نه !
عجب سؤالی ؟!
با دختری از اهالی سنتدج ازدواج کردم . او را بسیار دوست دارم و از او صاحب اولاد میباشم

اعتراف کرد که دیگری را دوست ندارد و نمیتواند با من ازدواج کند. بدون او زندگی برابم محال است. کنترل خود را از دست داده‌ام و کنج خانه را در محلهای خلوت در انتظار مرگ روزشمار می‌کنم . از شما راهنمایی میخواهم .
● خوب آقای عزیز ، مگر عشق یکجایه میتواند سعادت شما را تأمین



کارمند ، بد زنی
است !

پدر کبوتر باز!

جوانی هتم ۱۹ ساله . در کلاس یازده درس میخوانم . پدری دارم کارگر که علاقه جینی بکبوتر بازی دارد و مرتب او و مادرم سراین موضوع دعوا میکنند . بچه‌های همکلاسم خیال میکنند من کبوتر بازی میکنم و مرا کبوتر باز صدا میکنند . هرچه پدرم میکوم از این کار زشت دست بردار گوش نمیدهد . نمیدانم چکنم . آیا از این منزل بروم . یاسنهم یاپدرم هنگاری کنم .
● با بختی نمیتواند با رفتار خود بر قضایان نشان دهد که افکار تان با پدرتان بکلی فرق دارد و کبوتر بازی پدر در شما اثری ندارد . بسیار ناپدرانی که اعمال بی‌رویه و عادات مضره دارند ولی فرزندان شان بعکس مردمی صالح و خوش رفتار و قابل تحسین اند . مگر نشینده‌ای که لقمان را گفتند :
ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان .

شما در نهایت صراحت بدوستان خود بگوئید که پدرتان کبوتر باز است ولی شما از کار او منزعجید و اگر آنها جوانانی فهمیده باشند به عقیده شما احترام میگذارند و حساب شما را از حساب پدرتان جدا می‌کنند و اگر هم که نفهم و بیجه باشند پشت شما هر فضیله‌ای که می‌خواهند بگذارند ، یک گوش‌درو یک گوش دروازه !

باقسم و آیه نمیتوان عشق خرید
جوانی هتم ۲۰ ساله . از کودکی بیکی از دختران فامیل دل‌بستم . وقتی خواستم از او رسا خواستگاری کنم

بگند . وقتی دختری شما را دوست ندارد کسی نمیتواند جبراً او را عاشق شما بگرداند کما اینکه خودتان او را دختری را دوست نداشته باشید آیا با موعظه و التماس و قسم و آیه میکن است تغییر عقیده بدهید ؟ نفرایم ، با قسم و آیه عشق نمی‌توان خرید . اگر صورت و فهمیده باشید این عشق نایامان یک طرفه را با گذشت زمان فراموش می‌کنید و بعدها خواهید دید در دنیای فراخی که زیر آسمان کود گسترده شده است شما هم غشی دارید و سروشتی و بالاخره عشق مناسب حال خود را پیدا خواهید کرد .

تردید در عشق

جوانی هتم ۲۲ ساله و خانوادهای متوسط . سه سال پیش با دختری آشنا شدم که از صمیم قلب دوستی داشتم ولی او در عین اینکه بن ابراز علاقه میکند هراس از اخلاق دارد . گاهی خوش‌روئی میکند و گاهی خشونت . در این سمال توانستم بفهم اخلاقش چیست . خیلی زود آشنایتم و بلافاصله فراموش میکنم . برقصیدن و خود نمائی خیلی علاقه دارد . از آینده میترسد و میکودن نتواند توانست زندگی آرامی داشته باشد نمیدانم چکنم . آیا پزشک روانشناس خواهد توانست او را معالجه کند و او دختر آرامی بسازد یا اینکه باید از عشق چشم بپوشم .
● خود نمائی و علاقه به رقص ارتباطی با میزان عشق ندارد . بنظر ما اگر این دختر واقعا و از ته دل و بدون تردید شما را دوست میداشت رفتارش سرد و گرم و چهار فصل نداشت و در سراسر مدت سال مخلص خاصی ونام عیار باقی می‌بود و چون چنین نیست چه‌جا که درباره شما مردد است و نمیداند که آیا از ته دل دوستان دارد یا نه ؟

ولی موضوعی که مرا ناراحت کرده اینست که او هیچگاه بر و وضع خودش نمیرسد و همیشه نامرتب است و نسبت بروهای اول زندگی خیلی سردتر شده . میدانم که زن نجیبی است ولی دلیل سردی او را نمیدانم . من ۵۰ ساله هستم و احتیاج به صحبت او دارم . نمیدانم چکنم مرا راهنمایی کنید .
● آقای عزیز اگر نظری به آینه و بعد به ششانه و تاریخ تولد خود بپندارید دلیل رشدن هسر جوانتان را بهتر درک خواهید فرمود !
اینکه دیگر سؤالات چون از قدیم گفته‌اند : اگر تیر به پهلو رو و بگیری به از آنکه شوهر پیر گیری!

فامیل متعصب

زنی هتم کارمند فرهنگ رفسنجان ۱۰ سال سابقه خدمت دارم ۵ سال آموزگاری ۵ سال مدیری مدرسه . هفت سال است با مردی ازدواج کرده‌ام . که او هم کارمند فرهنگ است . هتر هم داریم . سه سال اول زندگی خوب بودیم ولی قایل شوهر می‌گفتند زن کارمند خوب نیست و زن باید قلیل و بیچاره مرد باشد . در این مدت خیلی از دیت آنها فاراخی کشیدم و اخیرا او را پنهان اینکه مادرش سخت مریض است بشیراز برده اند و بان شهر منتقل کرده‌اند . اینک اظهاریه بنام من آمده که باید بشیراز منتقل شوی و از کارت دست برداری یا اینکه تقاضای طلاق کنی . نمیدانم چکنم حقوق شوهرم ماهی ۷۰۰ تومان است باین حقوق و کرایه منزل زندگی چطور اداره خواهد شد . بنم گوئید چکنم آیا دادگاه حمایت خانواده اجازه کار من میدهد یا نه ؟ فس . خانم ، یکی از مواد قانون حمایت خانواده اینست که اگر شوهری از کار کردن هسر خود عدم رضایت دارد

باید بدادگاه شهرستان شکایت کند و در صورت تایید دادگاه هسر خود را به ترک شغل وادارد اما بدون حکم دادگاه این حق را ندارد . ضمنا بدانید دادگاه هم در صورتی زن را به ترک شغل وادار می‌کند که شغل او مغایر با حیثیت و شؤون خانوادگی باشد و خوشبختانه شغل معلمی و آموگاری یکی از شریف‌ترین مشاغل است و بنابر این فامیل شوهر شما که از قرار معلوم مردم متعصب و جاهل و املی هستند حرف ناحق می‌زنند و دادگاه هوس آنها را رومی‌کند . پس چون حق باشماست باید در مقابل آنها ، باستاعت قانون ، ایستادی کنید خاصه اینکه هدف تان از کار کردن کمک به معاش و زندگی خانواده است . ضمنا برای اینکه راهنان را درست تشخیص بدهید بدینست بایک وکیل مدافع مطلع مشورت کنید تا راه قانونی را پیش پای شما بگذارد .

عقرب عاشق !

دختری ۱۷ ساله هستم کم شخصی بنام عقرب سیاه با من مکاتبه میکند . مرا تهدید کرده که اگر عشق او را نپذیرم باعث زحمت خواهد شد و عاقبت نبش را خواهد زد . و کاغذهای او همه بدون اسم و امضاء است . میخوانم باین آقا بگویم کیسکه جرات ندارد خودش را معرفی کند چگونه میتواند کسی را تهدید کند و نبش یزند . از طرفی راهنمایم کنید که چگونه میتوانم از شر او خلاص شوم .
● از این عقرب‌های خنده‌دار نرسوکه تفنگشان چوبی است (یعنی نبشان بی‌زهر) و خودشان ناچوانفرد نوی سوراخ و سنبه‌ها بسیار فرارند . از او بلك نداشته باشید که اگر مرد بود و با غیرت راه بهتری برای جلب توجه پیش میگرفت .

زن یکباره از من ریمیده‌است

مردی هتم ۴۴ ساله و ده‌سال قبل با زنی که در اترمان ۲۴ سال داشت و شوهر دیگری کرده بود ازدواج کردم چند سال اول خیلی زندگی آرامی داشتیم ولی پس از تولد اولین فرزند و تغییر ماموریت اداری من به شهر تبریز ، اخلاق زن بکلی فرق کرده و روز بروز بدتر میشود و حالا ناچار شده‌ام بخاطر ناراحتی او یک اتاق در مراغه گرفته‌تم . بدکی کم . البته مخارج آنها را بنحو احسن می‌پردازم . با اینهمه بعد از مدتی که دیدن آنها بی‌مروم زمین زمن اینست که قاتل پدرش را می‌بیند و از من متنفر است . نمیدانم چکنم و چگونه بچه‌هایم را رها کنم . واضح است که بدون پدر بچه‌های تربیت صحیح نخواهند داشت . منتظر راهنمایی هتم . امضاء محفوظ
● تشبیه خودتان به قاتل و دیو کافی نیست که روشن کنجرا هسر تان آنگهان عوض شده و از شما سلب علاقه کرده است .

اگر دیوانه و مخیط و گرفتار ناراحتی روحی نباشد پس نفرت او از شما لابد یک دلیل مخصوص دارد که مربوط به روابط خصوصی بین خودتان است .

باید خودتان با وسیله یک دوست عاقل و بانسور با او به گفت‌وگو بنشینید و حرفهای او را منصفانه بشوید تا بگوید چرا آنگهان از شما رده شده است ؟

مثلا آیا در آمیزش زناشویی تان اشکالی وجود ندارد ؟ و با این‌کلیب مسائل که معمولا از اسرار خصوصی هر زن و شوهر است .



در مطب دکتر

- ★ آیا لوچی درمان پذیر است؟
- ★ چگونه میتوانم چاق شوم
- ★ علائم سرخجه.

رابطه قولنج عادت ماهیانه با تشنگی!

دختری هتم ۱۸ ساله که در مواقع عادت ماهیانه خیلی ناراحت میشود. عجیب اینست که در این جریان خیلی تشنه میشود و میخواهم آب بخورم. مادر میگویی اگر در روزهای اول عادت ماهیانه آب بخورم برایم ضرر خواهد داشت. خواهش میکنم بفرمایید با اینکه لبهایم از شدت تشنگی خشک میشود آب بخورم یا نه؟

— دوشیزه عزیز. در هیچ کتاب طبی تا بحال نوشته اند که شما در موقع عادت ماهیانه تشنه بمانید. شما برای رهایی از قولنج و درد ماهیانه، میتوانی از پزشک زنان استداد بجویی تا با تجویز داروهای مناسبی رفع این ناراحتی را در شما بکند. اخیرا داروهای با ارزشی برای قولنج دوران قاعدگی دردسترس پزشکان قرار گرفته است.

آیا لوچی درمان پذیر است؟

دختر جوانی هتم که بر اثر شوکی که در کودکی بمن دست داد دچار (لوچی) شده ام و از این وضع سخت رنج میبرم چه شدن یکی از چشمانم، زیبایی مرا به خطر انداخته است. از شما میخواهم جواب دهید که این لوچی من قابل علاج است؟

— لوچی امروزه قابل علاج است و با عملی که در روی چشم میشود میتوان آنرا بحال اول برگردانید. شما میتوانی به یک جراح چشم حائقی مراجعه کنی تا پس از معاینه تحت عمل قرار بگیری.

دچار ضعف اعصاب شده ام

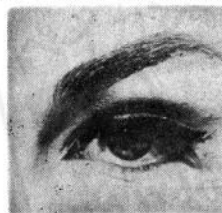
دختری ۱۷ ساله ام. دوماه پیش بر اثر مرگ پدر بزرگ و مادر بزرگم که فاصله کوتاهی صورت گرفت بسیار ناراحت شدم و چون بیش از حد با آنها علاقه داشتم مرگ آنها اثر بدی روی من گذاشته، بطوریکه از هر کس میترسم. شبها خواب نمیبرد، قادر به درس خواندن نیستم، روز بروز لاغرتر میشوم و از همه نفرت دارم، حتی از مادر. خواهش میکنم مرا راهنمایی کنید باین ناراحتی ها چکنم؟

— شما بعلت بروز این ضایعات دچار

ضعف اعصاب شده اید. این وظیفه پدر و مادر شماست که هر چه زودتر شما را به پزشک متخصص اعصاب و بایزشک داخلی راهنمایی کنند. شما با خوردن مقدارزی قرض یا شربت ممکن اعصاب و تریق آمبول های ویتامین (ب کمپلکس) و ویتامین ب ۱۲ حالت اولیه خود را بدست خواهید آورد.

داروی شفاف کردن چشمان

بانوی سی ساله ای هتم و چشمان زیبایی دارم. متأسفانه مدتیست سفیدی چشمانم کمی زرد شده و بخصوص بعد از تماسای قبیل با تلویزیون کمی قرمز و زرد میگردد. من شنیده ام دارویی وجود دارد که بعضی ریزش چشمم آنرا سفید میکند و رنگت اصلی بر میگردد، بخصوص برای من که اکثر



شبها باتفاق شوهرم به مهمانی میروم، این دارونوهای ضرورت را ندارد، لطفا بمن بگوئید چنین دارویی هست یا نه؟

— بلی خانم، اولاً چنین دارویی وجود دارد و قطره های مختلفی ساخته اند که در داروخانه های معتبر به فروش میرسد، ثانیاً شما باید بوسیله پزشک خانوادگی خود معاینه شوید که معلوم گردد این زردی مختصر مربوط به تپیل شدن کبد شماست یا مربوط است به — دستگاه چشم و ضعف آن.

چگونه میتوانم چاق شوم

بانوی ۳۰ ساله ام و دارای سفز زردم بعلت آبستنی های مکرر، بی اندازه لاغر شده ام و هر کاری میکنم چند کیلو بوزنم اضافه شود موفق نمیشوم، هیچ مرضی هم ندارم. لطفاً مرا راهنمایی کنید آیا برای چاق شدن دارویی وجود دارد و چون من در راهی زندگی میکنم لطفاً اسم آنها را برایم بنویسید.

— باینکه بنظر این سؤال جواب نداده ام، برای شما که خیلی علاقه بجاق شدن دارید متذکر میگردم که باید در روز حداقل ۴ مرتبه غذا

بخورید، سیب زمینی، برنج، کره، مربا، گوشت فراوان میل کنید، سعی کنید بعد از ناهار یک ساعت حتماً استراحت کنید، شبها زود بخوابید، از پیاده روی و خستگی زیاد خودداری

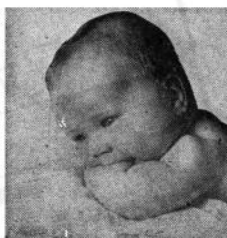


کنید، مسلمانان و زنان بیشتر خواهد شد، شما سعی کنید از عصبانیت و محیط پر جاذبه و جنجال بدور باشید، البته داروهای برای چاق شدن وجود دارد که متأسفانه اسامی آنها را نه در مجله میشود نوشت و نه بطور نسخه میتوان بشما که در شهر دیگر هستید تجویز کرد. بعقیده ما بهتر است بپزشک خانوادگی خود در همان شهر مراجعه کنید که او هم شما را با داروهای لازم تقویت کند.

علائم سرخجه

طفل یکساله هسایه ما مبتلی به تب شده و بزرگ معالجتش تشخیص سرخجه داده است، ممکن است لطفاً مختصری درباره این مرض مطالبی بنویسید که تا چه حد مری است و برای جلوگیری از آن چه باید کرد؟

— این بیماری که در ایام پاییزی و زمستان بیشتر دیده میشود یک بیماری مری است که راه سرایت آن عین سرخک از ریزش آب بینی و دهان است. هر طفلی با یکمرتبه ابتلا برای همیشه از آن مومن میشود. این مرض را در بعضی نقاط شرق ایران «زرافشان»



میگویند و نام خارجی آن (روبوئل) است، علامت آن بایک تب خفیف و ناراحتی گلو و حنجره و بزرگ شدن غدد گردن و پشت گوش شروع میگردد. اغلب بروز لکها به شکل سرخک و یا مصلک است. دانه ها از پشت گوش ظاهر شده و بشام بدن انتشار می یابد. معمولاً این بیماری سبک و زودگذر است و کمتر عارضه خطرناک میدهد. درمان عبارت از ضد عفونی کردن دهان و بینی و استعمال داروهای ضد تب است. معمولاً هشت روز بیمار را از دیگران جدا میسازند. این مرض واکسن ندارد.



دچار سوء هاضمه هستم

دختر ۱۷ ساله ای هستم، در سال پنجم ریاضی مدیست از ناراحتی روده ها رنج میبرم، نه یبوست دارم و نه اسهال باینهمه یک حالت اسهال کاذبی دارم که مجبور بر رفتن مکرر بواتل هستم این وضع برای دختری زیبا به سن من خیلی رنج آور است دوستانم میگویند تودچار سوء هاضمه هستی، خواهش میکنم مرا راهنمایی کنید که با این ناراحتی چکنم؟

— آنطوری که نوشته اید شما دچار روده روده (کلیت) هستید. اولاً باید بپزشک متخصص هاضمه و یا لاقول داخلی مراجعه کنید و تحت معاینه و معالجه قرار بگیرید، آزمایش مدفوع نشان خواهد داد که چه انگل یا میکربی باعث این تورم روده شده است. ثانیاً شما باید از خوردن غذاهای خیلی چرب و پر حجم، سبزی خام، میوه زیاد، نوشابه های گازدار پرهیز کرده و سعی کنید غذای شما کم حجم و پراغرزی باشد، مثل کباب برگ یا بیفتک. حبوبات، بخصوص لوبیا ناراحتی شما را بیشتر خواهد کرد.

داستان کوتاه
ترجمه پروین رحیمزاده

عشقی که بار تلخ داشت

«ند مرا دوست داشت ، اما
از زنی که باعث خودکشی
برادرش شده بود ، متنفر بود.
او نمیبایست بداند که من
همان زن هستم !»

آنروزی از ساعت چهار که شاگردان
کلاس را ترک کردند، منم کتابها و ورقه
های تست شاگردان را جمع کردم و خواستم
از کلاس بیرون بروم که ناگهان متوجه
«جولی بافورد» شاگرد کلاس پنجم شدم که
با عجله از میان پیچکهای نیلوفر بیرون دوید
و بطرف من آمد . با تعجب و لحنی اعتراض
آمیز گفتم : «جولی تو آنان باید در منزلتان
باشی !»

«جولی» موهای بلند و طلایی زیبایی
را که روی شانه هایش ریخته بود بعقب
زدو گفتم : «خانم تولبرت ، من آمدم بشما
بگویم که من و سوزی یک عکس جالب برای
مجله مدرسه پیدا کرده ایم که فردا برایتان
میاورم .»

لبخندی زدم و گفتم : « بسیار خوب
جولی ، متشکرم . حالا بهتر است هر چه زودتر
بمنزل بروی و مادرت را از نگرانی بیرون
بیاوری .»

«جولی» خدا حافظی کرد و بطرف
خیابان رفت . منم پس از اینکه در کلاس
را بستم ، خواستم از مدرسه بیرون بروم که
چشمم به شیشه ای براق خورد که روی زمین
افتاده بود .

دولا شدم و آن را برداشتم، زنجیر
گردن جولی بود که اسمش روی آن کنده
شده بود . خواستم او را صدا کنم، اما او از
مدرسه خارج شده و در پیچ خیابان ناپدید
شده بود . گردن بند را در جیب لباسم
گذاشتم تا فردا آنرا باو پس بدهم . براه
افتادم ، اما هنوز چند قدم دور نشده بودم که
کسی مرا صدا کرد.

او « دیل ریسچارد » شاگرد
مدرسه ای بود که من در آنجا کار میکردم.
پسر جوان از انتهای ساختمان بطرف من
میا آمد . لبخندی نامطمئن بر لب داشت. او
پسری خجالتی و کمرو بود . از من سؤال
کرد : «خانم تولبرت ، میخواهید کتابخانه
را باز کنید ؟»

سرم را تکان دادم و گفتم : « نه .
دیل ، مگر توبه چیزی احتیاج داشتی ؟»
زیر لب گفتم : «مهم نیست ، فردا
آنرا خواهم گرفت . راستی من میخواهم
بمنزل بروم و خواهش میکنم چندتا از کتابهایتان
را اینم بدهید تا برایتان بیاورم ، آنها خیلی
سنگین هستند و شما خسته میشوید .» بعد
بطرف من آمد و قبل از اینکه من چیزی
بگویم آنها را از من گرفت .

اذیت کم! ایو» صدایش نرم وآرام شد واسم کوچک مرا با حالتی خاص بر زبان آورد.

حالتی توام با نگرانی در قلم چنگ افکند. دلم نمیخواست اسم کوچکم را بگویم، دوباره خواستم دستم را از دستش آزاد کنم، با سردی گفتم: «الان خیلی دیر شده، موقع رفتن تست، من مطمئن هستم، عهده امتزامل مراجعت کرده واز نبودن تو نگران خواهد شد.

هناطور که دستم در دستش بود، در کنارم زانو زد و با چشمان درخشانش بمن خیره شد و گفت: «آرزو داشتن هیچوقت از پیش تو نزوم. من خیلی ترا دوست دارم «ایو».

دستم را به شدت از دستش خسارج کردم. اما ظاهر را حفظ کردم و خندیدم و گفتم:

«مشکرم دیل، همه شاگردان معلمین خود را دوست دارند.

سرش را تکان داد و گفت: «نه - منظورم آن نیست. من عاشق تو هستم. واقعا دوست دارم. ما از خیلی جهات بیکدیگر شبیه هستیم. تو خودت بیکارایرا گفتی. روزی بالاخره من با تو ازدواج خواهم کرد».

دچار سرگیجه شده و حالتی عصبی پیدا کرده بودم. فریاد زدم: «تویر! احق وچه ای هستی، تو نمیدانی چه میگوئی، من هنوز سال از تو بزرگترم.» وبعد باز هم از شدت عصبانیت خندیدم.

صورتش خیلی سرخ شده بود، گفت: «نه، خدای من! خواهش میکنم نخند. من فکرمیکنم تو بهترین و جالبترین زند دنیا هستی. ست هم خیلی بیشتر از من نیست. چند سال تفاوت سنی ما زیاد معلوم نخواهد شد».

حالت هول و هراسی پیدا کرده بودم. نیمیایست این اتفاق بیفتد، بازهم با لحن تند و آمیخته با ترس گفتم: «تو خیلی احمقانه حرف میزنی، مردم بتو خواهند خندید».

با دستانش لباسم را گرفت و گفت: «من از اینکه عاشق تو هستم هیچ خجالتی نمیکنم. روزی بهمه خواهم گفت که چقدر ترا دوست دارم، دلم میخواهد احساسات مرا همه بداند».

لرزشی بر اندام افتاد، اگر این پسر به یمنور راجع بمن با کسی صحبت میکرد و میگفت که مرا دوست دارد. چه میشد؟ مردم چه میگفتند؟ «خانم» دبیر با شاگردش عشق بازی میکند! دوباره همان اتفاق سه سال پیش برایم رخ خواهد داد، اینده دیگر سوای خاص وعام میشدم. اوه خدای من!

با یادآوری خاطرات گذشته ناگهان از جای پردم و گفتم:

«تو حق نداری بخانه من با بگذاری، حق نداری دیگر راجع بمن به منظور صحبت کنی. این وحشتناک است. من دیگر بحرفهایت گوش نمیکنم. از تو دلم بهیم میخواهد» یادم میآید هرچه از دهان بیرون آمد به سرک بیچاره گفتم. صورت «دیل» مثل گچ سفید شد، چشماش پراز اشک بود. بطرفم پرید و بازوانم را بدست گرفت و فشرده فریاد زد: «نه... ایو، اینطور حرف نزن. تو این حرفها را از ته قلبت نمیگویی.» سعی کردم خودم را از دستش خلاص کنم. ناخفایم صورتش را خراشید. با وحشت و نگرانی فریاد زدم: «دست بمن

بقیه در صفحه ۴۷

شد و گفت: «من چمنهارا کوتاه کردم، سردر انبار را که احتیاج به تعمیر داشت درست کردم و دستگیره آنرا هم که افتاده بود بجای خود پیچ کردم.»

گفتم: «مشکرم «دیل»، الان عهدهات نگران شده که چرا دیر کرده ای، کمی صبر کن تا پولت را بیاورم، بعد برو.»

صورتش سرخ و اثر رنجیدگی در قیافه اش ظاهر شد و گفت: «اوه... نه... مهم نیست، من اینکارها را برای پول نکردم. فقط میخواستم بشما کمکم کرده باشم» چشماش بطرف میز شام نیم خورده من افتاد و گفت: «تازه عهه بلی هم منتظر من نیست. او امشب در کلیسا کار داشت و بمن گفت یک «همبرگر» در خارج از منزل بخورم.» فکر کردم: حالا که او پول قبول نمیکند، بعد از اینهمه زحمتی که کشیده است خوبست شام گرمی برایش تهیه کنم.

باو تعارف کردم که اگر مایل است میتواند شام را در خانه من صرف کند. با خوشحالی قبول کرد و وارد آشپزخانه شد. هانطور که شامش را میخورد، من مشغول تمیز کردن و مرتب کردن آشپزخانه بودم. وسط غذا خوردن مرتب حرف میزد. شاید نصف حرفهایش را که راجع به کتابهایش میگفت نفهمیدم. در این هنگام لحن رنگ زد و بمن بران برداشتن گویی رفت.

خانم «بافورد» بود که از دیر آمدن جولی بمنزل نگران شده بود و میگفت: «او همیشه دیر بمنزل میآید، اما اینده خیلی دیر کرده است.»

باو گفتم «جولی» دو ساعت پیش آمده بود نزد من تا راجع به عکسی که او و دوستش سوزی برای مجله مدرسه پیدا کرده اند با من صحبت کند. و اضافه کردم که شاید او اکنون در منزل «سوزی» باشد، زیرا آنها مسؤول تهیه کردن عکسهای مجله مدرسه هستند».

خانم «بافورد» با ناراحتی گفت: «این بچه هکلیکه با سوزی هست حساب زمان از پیش خارج میشود.» سپس خدا حافظی کرد و من گویی را سرچایش گذاشتم.

به آشپزخانه برگشتم. هنوز در حال خوردن بودم. از ته دل آرزو کردم هرچه زودتر غذا خوردنش تمام شود و مرا تنها نگذارد تا به کارهایم و تصحیح اوراق نسی شاگردان رسیدگی کنم.

هانطور که انتظار تمام شدن غذا خوردن دیل را میکشیدم، برای اینکه کاری انجام داده باشم، گردن بند «جولی» را برداشتم و با نوک چاقوی تیزی مشغول درست کردن زنجیر پاره شده آن شدم، ناگهان نوک چاقو لیز خورد و انتهای انگشتم را برید. فریادی کشیدم و گردن بند را بکناری انداختم «دیل» بطرف من دوید و با نگرانی مرا بوی صندلی نشان داد. دستاش خون انگشتم را پاک کرد، سپس انگشتم را در دستشای محکم گرفت تا از خونریزی جلوگیری کند. خیلی ناراحت شده بود و مرتب میپرسید: «اوه... خانم تولبرت چطور شد؟ خیلی ناراحت شدیدی؟»

جواب دادم: «نه فقط یک بریدگی کوچک است، من نمیایست با چاقو زنجیر پاره شده را درست کنم.»

«دیل» زنجیر را در جیبش انداخت و گفت: «من آنرا برایتان درست میکنم، چرا قبلا بمن نگفتیدی؟» سپس دستاش را جابجا کرد دوباره انگشتم را فشرده. دستم را عقب کشیدم و ناله ای کردم. با ناراحتی گفت: «اوه خدای من... نمیخواستم

من حوصله پرچانگی «دیل» را نداشتم، اما راضی نمیشدم دل او را بشکنم. اودوستی نداشتم که با او در دلد کند و بیشتر اوقات در کتابخانه مدرسه در حال مطالعه گردن بود. قیافه زنده و زشتی نداشتم، اما زیبایم نبود. کمتر کسی علاقه ای نسبت باو نشان میداد. او همیشه تنها بود. وضع او مرا بیاد زندگی دوران کودکیم میانداخت و سعی در دلم چنگ میزد.

خانه من چندان از مدرسه دور نبود. ساختمانی کوچک و سفید رنگ داشتم که تنها در آن زندگی میکردم. در را باز کردم و کتابها را از «دیل» گرفتم و گفتم: «مشکرم».

«دیل» هانطور مردد آنجا ایستاده بود و پایش را روی زمین میکشید. ناگهان گفت:

«راستی خانم تولبرت، چمنهای جلو منزلتان خیلی بلند شده، اجازه میدهید آنها را کوتاه کنم؟»

خواستم مخالفت کنم، اما فکر کردم که چمنهای خانه بلند شده اند، بهلاومشاید «دیل» هم احتیاج پولی داشته باشد. از تیرو گفتم: «مشکرم دیل، ماشین چمن زنی در انبار زیر ساختمان است.» سپس بداخل خانه رفتم و یکر است به اتاق وارد شدم. لباس مشکی مدرسه را از تن بیرون آوردم تا لباس منزلم را بپوشم، صدای ماشین چمنزنی از حیاط بگوشت میرسید. جلو آینه بازپوشتم ایستاده بودم و درحالی که سرم راشانه میزدم فکرم جای دیگر بود. متوجه صدای ماشین چمنزنی که ناگهان قطع شده بود شدم، در «هال» بهیم خوردم و من ناگهان بخود آمدم. صدای بالی سرعت نزدیک شد و صدای «دیل» را شنیدم که مرصدا میکند.

سرعت لباسم را برداشتم، اما خیلی دیر شده بود. «دیل» در اتاق راباز کرده و در میان باشنه در ایستاده و بمن خیره میگریست. ی اراده بادسته ای سینه ام راپاشان کردم و فریاد زدم: «خارج شو، کی بتو گفت اینجا بیایی؟»

صورتش سرخ شد و با سر افکندگی از در خارج شد و گفت: «ب... به... خا...».

تولبرت، و در را بست و از پشت در صدای رامیشنیدم که میگفت: «خیلی متأسفم خانم تولبرت، من فقط میخواستم از شما بپرسم که آیا روغن ماشین دارید تا چمنزنی را روغن بزنیانه؟»

لباس خانه ام را بر سرعت پوشیدم و گفتم: «توی آشپزخانه روغن ماشین پیدا میشود برو خودت بردار.»

بدنم از خشم و ناراحتی میلرزید. این پسر احمق و لوس بدون اجازه وارد اتاق شده و مرا در حالت نیمه برهنه ای مشاهده کرده بود. هانطور بی اراده باین طرف و آنطرف اتاق می رفتم و نمیدانستم چکار کنم، همینکه لباس سیاه مدرسه را بپوشیدم رختی آویزان میکردم، ناگهان گردنم طلاقی جولی از جیبش خارج شد و بر زمین افتاد و یک تکه از زنجیر آن جدا شد، آن را برداشتم و به آشپزخانه رفتم.

میخواستم شام بخورم که صدای ماشین چمنزنی قطع شد. مثل اینکه کار «دیل» پایان رسیده بود اما پس از چند دقیقه صدای خرت و خورت دیگری بگوشت میرسید. بطرف پنجره رفتم، دیل را دیدم که از در دانه بالا رفته و سردر انبار را که خراب شده بود تعمیر میکند.

عصبانی شدم. با خود گفتم: این پسر چرا دست بردار نیست. باید زودتر پولش را بدهم تا بارود و مرا راحت بگذارد. ساعت شش گذشته بود که بالاخره دیل کارش را تمام کرد و وارد آشپزخانه



دولباس مناسب اداره

يك لباس پشمي ٻرنگ پشمي . بالاي
بالا تنه ٻرشي افقي ديده ميشود و جلو
لباس يك درز عمودي دارد، دوجيب دامن
را ميآرايد و كمتر زنجيره اي طلائي رنگ
برزياني لباس ميفرايد .

يك بلوز از پشم لطيف ٻرنگ
زرد . دامن پشمي قهوه اي داراي كمتر پهن
و دودكمه است ، جلو دامن ترك ٻرنگي
ديده ميشود كه دو طرف آن پلي يكترفه
دارد و در وسط يك پلي از داخل ديده
ميشود .



لباسهای زیبای مهمانی

ژان پاتو این لباس زیبای کرب
صورتی را طرح کرده . دامن گشادتر
از معمول میباشد و کمر پهنی لباس
را میآراید ، نواری از سنگ براق
دوربخت و حلقه آستین و روی کمر
و لبه دامن دوخته شده .

کریستیان دیور این لباس ساتن
سفید را طرح کرده است . این
لباس جیبهای بزرگی دارد ، جلو
یخه و سرآستینها باموسلین سفید
زینت یافته .



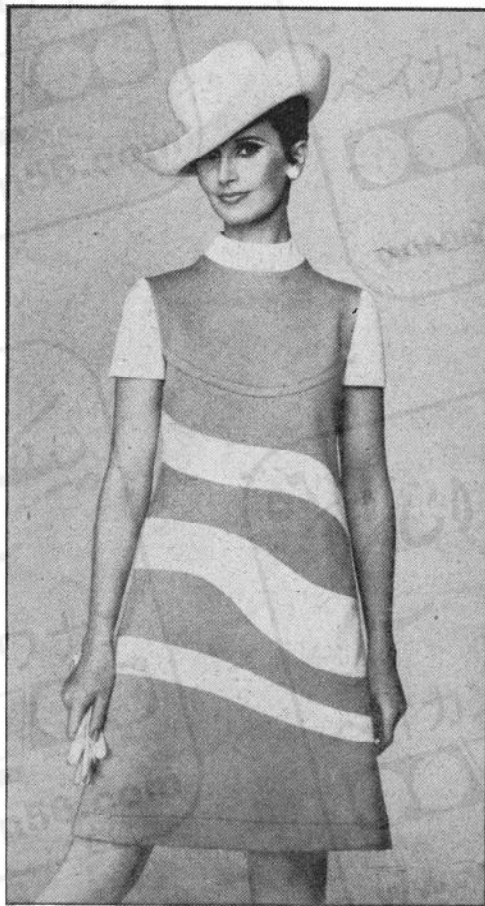
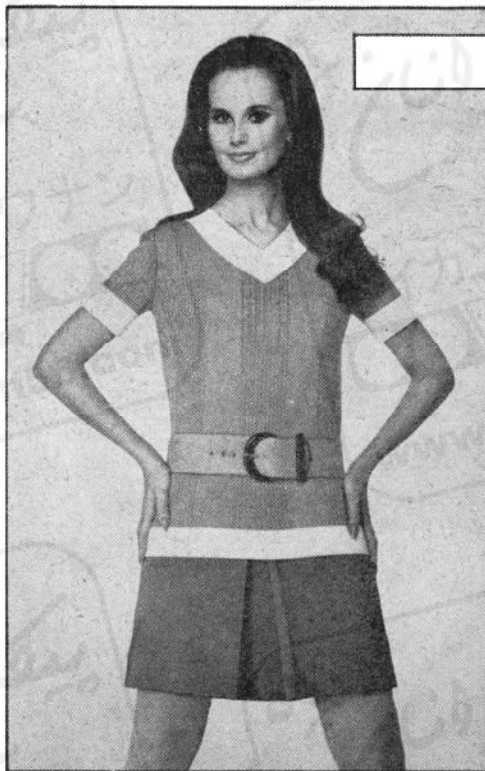
لباسهای ایتالیائی

۱ - يك لباس پشمی سرمه‌ای رنگ که از زمان سی سال پیش الهام گرفته شده و طرح از مژ و نه‌ای فلورانس است. فرم آن راسته و یخه آن گرد، مج آستینها بلند و برنگ سفید است. دور یخه و دکمه‌ها و پنجره نوار دامن سفید است. این لباس مناسب بعد از ظهر میباشد.

۲ - يك بلوز پشمی بافتگی برنگ آبی، یخه و سرآستینها و لبه پائین بلوز از پارچه ژرسه سفید است، دامن از پشم سرمه‌ای میباشد و در جلو يك پلی از داخل دارد. این بلوز دامن از طراحان فلورانس است.

۳ - يك لباس از ژرسه پشمی برنگ قهوه‌ای. بالاتنه کوتاه و بشکل نیم دایره بریده شده است. یخه و سرآستینها و نقوش روی دامن از ژرسه پشمی سفید است.

این لباس در میلان طرح گردیده و مناسب بعد از ظهر است.



مانتو و لباس پشمی

۱ - يك لباس پشمی گلداز زمینه سفید با گل‌های بنفش سیر و روشن و سبز، دور یخه و جلوی بالای تنه و سر آستینها از پارچه پشمی بنفش یکنرنگ است. لباس یقزم راسته است.

۲ - يك مانتو از درای پشمی برنگ بنفش روشن. بالاتنه کوتاه است و چهار دکمه آنرا می‌آراید. یخه کلودین است.



سر درد

درس بزرگ زندگی خانمها

زنان چهار برابر بیش از مردان گرفتار سردرد میشوند. حساسیت غدد داخلی زن، او را مستعد سردرد میکند.

— انواع سرردهای زنانه و راه مقابله با آنها

از این عارضه در عذاب باشد و ریشه آن گنده نشود؟

جامعه پزشکان امریکائی کمیتهای مرکب از کارشناسان سردرد تشکیل دادهاند تا به سوالات فوق تا جائی که بتواند پاسخ دهند.

آنچه از نتیجه تحقیقات آنان بدست آمده اینست که:

۱۵ نوع سردرد عده، با اضافه دهها نوع سردرد درجه دوم تاکنون شناخته شده است که عبارتند از: سرردهای حاصل از غده مغزی و سرردهای حاصل از ضایعاتی در قسمت ستون فقرات که هم مایه درد پشت و هم درد در ناحیه سر میشود.

— سرردهای حاصل از ضربه یا جراحت بدنی.

— سرردهائی که بر اثر مسمومیت دود و کربن، الکل فسادهای عضوی پدیدار میشود.

— سررد های مربوط بختگی چشم (بر اثر مطالعه یا عامل دیگر) و دردهای گوش، بینی، دندان، سینوس، ناراحتی های معده.

در میان همه این انواع، شما ممکن است معمولا از یکی دو نوع سردرد اصلی در عذاب باشید. یعنی یا میگرن حاد و مزمن که معمولا موروثی است داشته باشید و یا سررد حاصل از انقباض و تشنج عضلات. کارشناسان سردرد در این مورد متفق القولند که ۹۰ درصد سرردهای ما زائیده این دو عامل است.

قبل از هر چیز باید بدانید که زنان بیشتر از مردان گرفتار سردرد میشوند، و این سرردها معمولا در آخر هفته، بهنگام اوج فشارهای احساسی، تغییر گرفتارهای خانوادگی یا شغلی پدیدار میشود.

در مورد زنان بیشتر بهنگام آغاز دوران یائسگی شدت می یابد، زیرا زن از نظر روحی دستخوش بحران میشود. بطور کلی زنانی که جاه طلب هستند و در راه پیشرفت اجتماعی یا تلاش خستگی ناپذیری پیش میروند، در معرض سرردهای میگرنی هستند. این دسته از زنان هینکه بار تلاش و فعالیت را در روزهای تعطیل، مثلا با گردش در ییلاق، بحکم اجبار از خانه خود بر میدارند، دچار عارضه میگرن میشوند. میگرن مخصوصا بهنگام استراحت و عدم فعالیت سراغ این گروه میآید.

هنگامیکه سردرد میگرنی عارض میشود ابتدا درد در یک سمت سر بیشتر

مخال است شما که این مقاله را میخوانید کم و بیش از سردرد و عوارض آن تاکنون ناراحت نشده باشید. وجه با هم اکنون که مشغول مطالعه این مطلب هستید سردرد داشته باشید. این مقاله آخرین تحقیقاتی را که درباره سردرد صورت گرفته برای شما روشن میسازد.

میتوان گفت که سردرد جاری ترین و رایج ترین عارضه یا کسالت زندگی امروزی مردوزن است.

بارها برای شما اتفاق افتاده است که بی جهت یا باجهت بدون مقدمه گرفتار سردرد شده اید. دردی که با اصطلاح مثل پتکی که برسدانی بگویند در سر شما صدا میکند. حتی شوهر شما هم که به منزل آمده، ممکنست بر اثر خستگی کار روزانه یا ناراحتی دیگری بدرد شما مبتلا باشد و از سردرد بنالد.

فرزند شما که در مدرسه درس میخواند پس از دوساعت معطلی در جلسه امتحان گرفتار سردرد میشود. همسایه شما که در ایستگاه خط آهن بانتظار برادرش بوده و او را ندیده، پس از بازگشت بخانه دچار این عارضه میشود. خلاصه کسی نیست که سالی چندبار گرفتار سردرد نشود. منتها بعضیها حساب سرردهای خود را ندارند، واقعا این عارضه که از ناراحتی کننده ترین ابتلاات زندگی است چیست و از کجا مایه میگیرد؟

در امریکا بتهنائی سالیانه ۲۴ میلیون نفر چنان گرفتار سردرد میشوند که آسپیرین و قرصهای مسکن دیگر هم درشان را دوا نکرده و سروکارشان بمطب دکتر و بیمارستان میافتد.

— راستی علت اصلی یا علل سردرد چیست؟
— آیا همه سرردها مثل همدند؟

— آیا آدمهای مسن بیش از مردم کم سن و سال بدان دچار میشوند؟

— مردان بیشتر گرفتار سردرد میشوند یا زنان؟
— و بالاخره آدمی باید پیوسته





آشپزی

زیر نظر : مهین ظفری

کتلت ماهی

خانم ، آقا !

شما که مجبورید غذاهای آب پز بخورید از سس هائی که با سس سفید درست میشوند تهیه کنید و با سبزی های پخته مانند کلم، گل کلم و لوبیای سبز، هویج ، نخود فرنگی و یا با ماکارونی پخته و ماهی پخته و مرغ پخته آنها را مخلوط کنید. و با در ظرف جداگانه بریزید و سرسفره ببرید.

کتلت ماهی

۳۰۰ گرم سیب زمینی پخته
۲۲۷ گرم گوشت ماهی تیغ گرفته
۵۰ گرم کره

دوتا تخم مرغ
یکقاشق سوپخوری جعفری ریز خرد کرده
دوقاشق سوپخوری نان خشک کوبیده نرم
نمک و فلفل بقدری که دوست دارید.

صد گرم روغن برای سرخ کردن
۱- سیب زمینی را در کاسه ای رنده کنید.
۲- ماهی خرد کرده را با نان بیندازید و بهم بزنید و پنجاه گرم کره را هم در آن بریزید و جعفری بپاشید و نمک و فلفل بریزید و بهم بزنید و بشکل چهارتا کتلت درآورید.

۳- یکدانه تخم مرغ را در کاسه ای

بشکنید و با چنگال بهم بزنید تا سفیده وزده مخلوط شود. نان خشک کوبیده را با نان اضافه کنید و بهم بزنید تا خوب مخلوط شوند.

۴- کتلت ها را در مخلوط تخم مرغی بزنید و در روغن داغ کرده بیندازید و سرخ کنید. هردانه از کتلت را میتوانید بشکل ماهی درآورید و بعد در مخلوط تخم مرغی بزنید و سرخ کنید و بجای چشم ماهی نخود فرنگی یا لوبو بگذارید و دور آنرا با جعفری و حلقه های لیموترش زینت دهید.

سس های ساده

سس سفید

۲ قاشق سوپخوری کره

۲ قاشق سوپخوری آرد

دو فنجان شیر

گردی نمک و فلفل

کره را آب کنید ، آرد در آن بپاشید و بهم بزنید تا باز شود (با قاشق چوبی بهم بزنید) و شیر را در آن بریزید و بازم بهم بزنید تا کمی سفت شود (مانند فرنی)، حرارت آتش باید کم باشد.

(سس پنیر)

دردو فنجان سس سفید نصف قاشق مربا خوری نمک و گردی فلفل و یک چهارم قاشق مربا خوری خردل خشک بریزید و بهم بزنید، سپس ۱۲۰ گرم پنیر رنده کرده با آن اضافه کنید و بهم بزنید تا مخلوط شود.

سس تارتار

در دو فنجان سس سفید نصف قاشق مربا خوری نمک و گردی فلفل بریزید و بهم بزنید و پنیر، سپس سه قاشق مربا خوری جعفری ریز خرد کرده و دو قاشق مربا خوری خیارشور ریز خرد کرده و دو قاشق مربا خوری فلفل سبز تند خرد کرده و یک قاشق مربا خوری خوری آبلیمو و سه قاشق سوپخوری خامه و دوتا زرده تخم مرغ زده شده بریزید و خوب بهم بزنید و مخلوط کنید.

(سس پیاز)

دردو فنجان سس سفید نصف قاشق مربا خوری نمک و گردی فلفل بپاشید و بهم بزنید و دوتا پیاز را که در کمی آب پخته شده و آبکش کرده و رنده کرده اید به آن اضافه کنید و خوب مخلوط کنید.

انار بیج مر مر صدفی

نیم کیلو گوشت چرخ کرده .
دو قاشق سوپخوری پیاز رنده کرده
نیم کیلو سبزی (تره و جعفری - گشنیز - نعناع چوجاق - خالواش)
چهار قاشق سوپخوری روغن
بیج سیر مغز گردو چرخ کرده
پاک و یک چهارم فستجان رب انار
یک قاشق سوپخوری سرخالی نمک
یک قاشق چایخوری زردچوبه
۱۱ فنجان آب سرد .

۱- مغز گردو را در ظرفی بریزید و پنج فنجان آب با آن اضافه کنید و روی حرارت متوسط قرار دهید و بهم بزنید و بگذارید آهسته بجوشد . سپس رب انار را با آن اضافه کنید و مخلوط سازید و شش فنجان دیگر آب بریزید و بهم بزنید و بگذارید آهسته بجوشد .

۳- یک قاشق سوپخوری پیاز رنده کرده را در گوشت بریزید و یک قاشق مربا خوری نمک و یک قاشق چایخوری زردچوبه و گردی فلفل با آن اضافه کنید و بهم بزنید و خوب مخلوط کنید و بشکل کوفته هائی با اندازه فندق درشت درآورید .

۳- سبزیها را پاک کنید و بشوئید و در پارچه تمیزی بپیچید و خشک کنید و ریز خرد کنید (ساطوری شود).

روغن را داغ کنید . یک قاشق دیگر پیاز را به آن اضافه کنید و بهم بزنید و سبزی را بریزید و مانند قرمه سبزی سرخ کنید . (چوجاق و خالواش سبزیهای صحرانی گیلان و مازندران هستند اگر ندارید میتوانید نریزید) .

۴- سبزی سرخ کرده را در مخلوط مغز گردو و رب انار بریزید و بهم بزنید، همبکه بجوش آمد کوفته ها را بریزید در ظرف را باز بگذارید پس از نیم ساعت که کوفته ها روی خورش آمدند در ظرف را ببندید و با شش متوسط بیزید تا روغن بیفتد .

این خورش را با چلو یا کته سر سفره ببرید.

کیک مغز بادام

۶۰ گرم مغز بادام سفید کرده
۲۴۰ گرم آرد سفید الک کرده
یک و یک دوم قاشق مربا خوری سرخالی بیکینگ پاور

دو قاشق مربا خوری سرخالی دارچین و هل و جوز میخک

۱۸۵ گرم کره

۱۸۵ گرم شکر

۱- ته قالب کیک را کاغذ روغنی (کاغذ سفید نازکی که در آن کره و پنیر می پیچند) بپهن کنید و روی آنرا کمی چرب کنید.

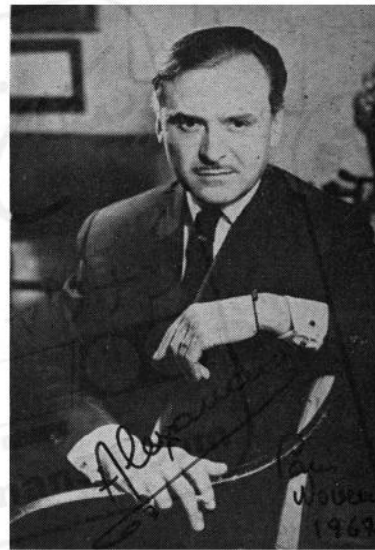
۲- مغز بادام سفید کرده را چرخ کنید و در سینی بریزید و در فری که حرارتش متوسط است چند دقیقه بگذارید و بو بدید.

۳- آرد و بیکینگ پاور و ادویه را باهم الک کنید .

۴- کره را در کاسه ای بگذارید و با قاشق چوبی بهم بزنید تا باز شود. در آن شکر بپاشید و بهم بزنید تا دانه های شکر کوچک شوند . سپس با آن مخلوط آرد و مغز بادام را اضافه کنید و بهم بزنید و خوب مخلوط کنید .

۵- ماهه کیک را در قالب بریزید و در فری که حرارتش (۳۲۵ درجه فارنهایت) است یک ساعت و نیم بپزید.

بقیه در صفحه ۴۴



الکساندر این عکس خود را که جدیداً گرفته است برای خوانندگان زن روز امضاء کرد.

از : هما سرشار
خبرنگار زنروز
در پاریس

دو امپراطور

الکساندر :

- * آرایش گیسوی زنهای در سالهای بعد ، برگشتی بدوران قدیم خواهد بود.
- * زیباترین موی دنیا را «سیریکیت» ملکه تایلند دارد .
- * زن در پیروی از مد باید مواظب شخصیت خود باشد و آنرا فدای مد نکند

کارتا :

- * زن ایرانی زیباست و موهای محکم و خوش رنگ دارد
- * من از زنان ایرانی میخواهم که بهیچوجه رنگ موهایشان را تغییر ندهند!

الکساندر :

- * موهای زن ایرانی فوقالعاده و رنگ آن رؤیایی است
- * من از زنان ایرانی میخواهم بیشتر بموهایشان برسند و خود را آماده کنند تا بزودی نمایندگان «الکساندر» موهایشان را بهمان شیوهایکه من در پاریس آرایش میکنم ، در تهران آرایش کنند .



مادامازل کارتیا با «الیزامارتینلی» شتری وفادارش

* چطور بچنین شهرت و مقامی رسیدید ؟

کارتیا : من ماریا کارتیا یکی از خواهران «کارتیا» هستم . از پانزدهسالگی باتفاق خواهرانم شروع بکارکردیم . مدتی نزد يك آرایشگر کار میکردیم وبعدتصمیم گرفتیم بیایس بیاییم . درپاریس با پس اندازکم خود يك آرایشگاه کوچک بازکردیم : حالا يك «مزون» بزرگ داریم که شامل آرایشگاه زنانه ، بوتیک کارتیا و سالن آرایش مردانه است . شغلم خیلی علاقمندم و همیشه آرزویم این بوده که در فن آرایش مقام مهمی را احرار کنم ، از روزی که شروع بکارکردم تا بحال ، هر روز قدمی جلوتر گذاشتم تا بآرزویم جامه عمل بوشانم .

الکساندر : اسم من «الکساندر» است و چون بهمن نام شهرت یافتهام آرابتونان نام خانوادگی خود پذیرفتهام . در سال ۱۹۲۲ بدنیا آمدهام . خانوادهام ایتالیایی هستند ، ولی خودم در«سنترویز» متولد شدهام . درپانزدهسالگی تره «آنتوان»

بسختی باهم رقابت میکنند تا سلطان مطلق این امپراطوری گردند ، اما هنوزچنین توفیقی نصیب هیچیک از آنها نشده و هر دو بمواظبت هم پیش میروند و یکان برسروموی زنان جهان حکومت میکنند .

«الکساندر» و «کارتیا» که آرایشگران ملکهها ، پرنسها ، همسران روسای جمهور ، سارگان مشهور و زنان سرشناس جهان هستند ، هر سال با حرکت قیچی و سرانگشتان تحول تازه ای در عالم مد گیسو بوجودمیآورند وبیمل واراده خود آرایش موی سرزنهای دنیاراعوض میکنند . اینک من پای صحبت این دومتخصص برجسته آرایش گیسو نشستهام ومیخواهم شمارا با اخلاق ، روحیه وافکار واندیشه های آندو آشنا کنم .

قبلا لازم میدانم ازاین دو آرایشگر بزرگ که روزانه ۴۰۰ تا ۴۵۰ مشتری دارند وباجوداینهمه کار ، چند دقیقه ازوقت گرانبهایشان را بمن دادند وباکمال فروتنی وصمیمیت بآلات من پاسخ گفتند تشکر کنم .

این هفته ، خانم هما سرشار خبرنگار زنروز در پاریس ، دو سلطان مقتدر قلمرو وسیع «امو و گیسو» را در برابر هم قرار داده است .

«الکساندر» و «کارتیا» دو آرایشگر مصروف جهان که آرایشگر ملکهها ، سستارهها و زیارویان سرشناس جهان هستند و دو رقیب سرسخت در عالم آرایش گیسو بشمار میروند به سؤالات خبرنگار ما پاسخ داده اند و چون پرسشهای مشابهی از هر دو شده است ، با دقت در پاسخ آنها به آسانی میتوان درباره طرز فکر ، ذوق و روحیات این دو آرایشگر معروف اوزیایی و قضاوت کرد .

درامپراطوری بزرگ آرایش مو ، نام دوکس بیش از همه برسرزبانهاست که

کاریتا :

* تصمیم دارم شغل آرایشگری را با انحصار زن‌ها درآورم.
* زیباترین موی دنیا متعلق به «سوفیالورن» است
* پیروی از مد ، زن را جوان جلوه میدهد

گیسو برای شما از موی زیبا حرف میزنند

و آرایش را از راه تمرین ، دیدن و توجه یاد گرفته ام . ابداع مدل‌های جدید را هم مدیون استعداد ذاتی خود هستم .

الکساندر : من دوره عالی مدرسه هنر را دیده‌ام و خودم شخصا تمام تاریخ آرایش را مطالعه کرده‌ام و بطور کامل میدانم سیر تکامل آرایش مو از زمان کلتویات تا به حال چگونه انجام گرفته است .

* فکر میکنید آرایش مو در چه راهی پیش خواهد رفت و در سالهای بعد چه صورتی پیدا خواهد کرد ؟

کاریتا : هیچ نمیتوان گفت ، چون هر سال ایده‌ای جدید به مغز من وسایر همکارانم میرسد که در حال حاضر از آن اطلاعی نداریم ، اما حدس میزنم که هرچه بیشتر بسوی سادگی پیش خواهیم رفت . الکساندر : من فکر میکنم آرایش موی زن‌ها در سالهای بعد برگشتی بدوران قدیم خواهد بود و مد‌های دوران گذشته بصورتی زیباتر جلوه‌گر خواهد شد . نمونه‌اش موهای «شینیون» و حلقه‌ای و لوله‌ای است که از دوران «رنسانس» الهام گرفته شده‌اند .

* برای زن سال ۱۹۶۸ چه مدل مویی در نظر گرفته‌اید ؟

کاریتا : زن سال ۶۸ زیباتر از هر سال دیگر خواهد بود و بطور سرشته آرایش موهای کمی بی نظم و ترتیب و نامنقارن خواهد شد . بیشتر از این نمیگویم چون میخواهم مد سال ۶۸ من تازگی داشته باشد .

الکساندر : بطور واضح نمیگویم که چه خواهد کرد . فقط بدانید که آرایش من بازم تازه و جدید خواهد بود و مدلی را عرضه خواهم کرد که هیچکس انتظار دیدن آنرا ندارد .

* بنظر شما زیباترین موی دنیا متعلق بکدام زن است ؟

کاریتا : بنظر من زیباترین مو را «سوفیالورن» دارد و بخوبی هم از آنها مواظبت میکند و همین مراقبت دائم باعث زیباتر شدن موهایش میگردد .

الکساندر : در میان زنانی که دیده‌ام ملکه تایلند ، «سریکیت» بهترین مو ها را دارد او واقعا از موهایش حفاظت و نگاهداری میکند و میدانم که داشتن مو های زیبا چه نعمت بزرگی است .

* درباره مدل گیسوی «توییگی» و مد گیسوی «هیپی» چه میگوئید ؟

کاریتا : مدل توییگی زیباتر و ولی



تحولی بزرگ در بیست سال پیش. موهایی کوتاه و پسرانه که حالا بعنوان «توییگی» معروف شده است .
الکساندر آرایشگر اختصاصی «لیز تیلور»



مختار شست و شوی مو با تخم مرغ شروع بکار کردم . بیست سال پیش «بیگم - آفاخان» از کار من خوشش آمد و مرا به زنهای معروف و اشراف آن زمان معرفی کرد . براهنمائی او بپاریس آمدم و در اینجا بکار پرداختم . من شهرت کثونی خود را مدیون این زن هستم .

* چگونه به شغل آرایشگری علاقمند شدید ؟

کاریتا : علاقه من باین شغل انگار در وجودم سرشته بوده و هر روز بیشتر شده است . البته شروع کارم کمی مشکل بود ، چون زن‌ها کمتر بیک آرایشگر زن اعتماد دارند و بیشتر مایلند نزد سلمانی مرد بروند ، اما من با گوشش تمام سعی کردم جای خودم را در میان آرایشگران مرد باز کنم و اعتماد زنهارا جلب کنم و خوشحالم که بدین راه موفق شدم و در حال حاضر شاگردان زن زیادی دارم و تصمیم دارم این شغل را که کاملا زنانه است و متأسفانه امروزه بیشتر بدست مرد‌ها اداره میشود با انحصار زن‌ها درآورم .

الکساندر : من از چنگی بمو و آرایش آن بدست علاقمند بوم و این علاقه من روز بروز بیشتر میشد تا اینکه تصمیم نهائی خود را گرفتم و در این رشته شروع بکار کردم . میتوانم بگویم دلیل قانع کننده‌ای برای علاقه‌ام باینکار وجود ندارد جز اینکه استعدادم در این رشته بیشتر از هر رشته دیگر است .

* چه هدفی را دنبال میکنید ؟

کاریتا : هدف من جلوتر و باز هم جلوتر رفتن است . دلم میخواهد روزی بالاخره بجائی برسم که از کارم احساس رضایت کامل کنم و هرچه بیشتر امکانات را در اختیار مردم بگذارم . علاوه بر آرایش موی زن ، آرایش موی مردان نیز مورد توجه منست و تازگی باینکار هم پرداخته‌ام و برای مردها آرایشگاه مخصوص خودشان باز کرده‌ام . در زمینه آرایش صورت هم فعالیت‌هایی دارم و برای تکمیل وسایل آن بازم کار خواهم کرد .

الکساندر : هرکس در زندگی وظیفه‌ای نسبت با اجتماع ، بپردازد و خودش دارد که باید آنرا انجام دهد . من فکر میکنم بهترین راهی که میتوانم برای انجام وظیفه‌ام بنحو احسن انتخاب کنم همین راه است که در پیش گرفته‌ام . هدف بسدی من بوجود آوردن شیوه مخصوص در آرایش است . کاری که هیچکس دیگر نکرده باشد . رو به رفتم میتوانم بگویم نوآوری هدف من و شیوه مخصوص من است .

* در رشته‌ای که انتخاب کرده‌اید تحصیلات مخصوصی دارید ؟

کاریتا : تحصیلات بخصوصی ندارم

خلاصه شماره‌های گذشته:

(فرانک) دختری شانزده هفده ساله شهری برای گذراندن تعطیلات تابستان نزد عمه‌اش بیکی اثر قراغوش آب وهوای دور از تهران سفر میکند. شوهر عمه‌اش بختدار آن محل بود. روزهای بعد از خانه بیرون می‌رود و بدشت‌ها و جنگل بلوط‌خارج از قریه میرسد. کنار رودخانه بهشت‌آبی ماهیان و مرغان میشنیدنی کنجاوی (فرانک) را وسوسه میکند و یکروز از گذار آب میگذرد و چنگل آنسوی رودخانه می‌رود. آنجا پسر مالک ده مجاور با تفنگ قصد کشتن خرگوش‌ها را میکند ولی فرانک مانع می‌شود. همین برخورد به‌آشنائی آنها منتهی می‌گردد. مدتی بعد بیژن از ساه‌دلی و صفای فرانک سوءاستفاده میکند و قصد زشتی دادن او را می‌گیرد و می‌کند. دامنش پاره می‌شود اما فرانک می‌گردد و تصمیم می‌گیرد مدتی بچنگل نرود. یکسال بعد فرانک مجدداً نزد عمه‌اش می‌رود و با بیژن روبرو می‌شود. در همان نخستین روز بیژن عمل کثیف خود را انجام میدهد و بیفرانک تجاوز میکند و یکماه که می‌گذرد عمه جان‌توجه می‌گردد که برادرزاده‌اش بازدار شده وقتی این موضوع را با فرانک در میان می‌گذارد دختر بیچاره گریه‌کنان بسوی رحیم‌آباد می‌شتاید. در ملاقاتی که با بیژن انجام میدهد جوان هوسباز او را از خود می‌رانند و فرانک ناچار می‌شود از شرم روبرو شدن با پدر و مادرش فرار کند. جامه‌دانش را بر می‌دارد و می‌گریزد و شبانه سوار یک تانکر نفتکش می‌شود. حسن گاوی راننده تانکر وقتی از ماجرای او مطلع می‌شود می‌گوید متأسفانه ناچارم ترا جلو اولین پانگسگاه ژاندارمری پیاده‌کنم و بدست ژاندارمها سپارم، زیرا مترسم شراپنکار مرا بگیرد... ولی هنگامیکه فرانک نگرانی خود را از روبروشدن با پدرش توصیف می‌کند و می‌گوید که احتمالاً پدر غیرمتنعم مرا می‌کشد، از پیاده‌کردن او انصراف حاصل می‌کند و دختر قریب‌خود را با خود به‌میدان می‌برد. آنجا مادرش را نیز با فرانک آشنا می‌کند. پسرزن او را می‌پذیرد و سه نفری یکرامشاه عزیمت می‌نمایند و فرانک درخانه حسن گاوی زندگی تازه‌ای را آغاز می‌کند. حسن گاوی با او رفتار شرافتمندانه‌ای دارد و مادرش برای فرانک مادری می‌کند، تا او پسری دنیا می‌آورد. در این موقع حسن درمته‌دار می‌گردد و مرتب برای آنها نامه می‌نویسد. روزی یکی از دوستان حسن پدرخانه مراجعه می‌کند و ضمن سیرن چند بسته هدیه برای فرانک و مادر حسن نامه‌ای به بیژن میدهد و سفارش می‌کند که فقط خودش بخواند. حسن کنجاوی فرانک تحریک می‌شود و شب، نامه را بر می‌دارد و باناق دیگر می‌رود. اینک بقیه ماجرا...

مثل سارق ناشی و تازه‌کاری که برای اولین مرتبه بنزدی وارد خانه‌ای شده باشد تنش میلرزید و قلبش می‌تپید. دندانهایش از وحشت بهم می‌خورد و رنگ چهره را طوری باخته بود که گویی سردی مرگ را روی گونه‌ها حس می‌کرد. بازهم باکت را تا نزدیک صورت بالا آورد اما یک لحظه، چند لحظه، یکدقیقه، دچار تردید شد. عقل و خوشبختی طبیعی زنانه را بعد گرفت تا کنجاوی خوش را قانع کند. پیش خود گفت:

— بمن چه؟ به نامه‌ای واه مادرش فرستاده. نخواست من بفهمم توش چی نوشته. این کار خوبی نیست که من نمی‌کنم خیلی زشته. اگر پسرزن بفهمه؟ اصلاً اگر حسن به چیزی نوشته باشه که خصمنو بیشتر بکنه چی؟ حالا که نمیدونم، حالا که خبر ندارم افلا خیالم راحت. بعد که فهمیدم. اگر راجع بمن به چیزی باشه که بهم بر بخوره؟ نه. بهتر اینه که اصلش صرف نظر کنم و پاکتو بذارم سر جاش برم بخوابم. بدنبال این فکر چرخ می‌خورد و بی‌طرف‌ترین دو اطلاق برگشت. حالا تصمیم گرفته بود که پاکت را بجای اولیه بازگرداند و بطور کلی از مطالعه آن صرف نظر کند لیکن بازهم کنجاوی تحریک شد و زیر لب گفت:

— نه، هرچی هست اگر زودتر خبر بشم بهتر. لابد خیلی مهمه که واه مادرش نوشته و سفارش کرده که بده بچه‌های مدرسه بخون. لابد مربوط بنه که نخواست من بفهمم. لابد....

دیگر مقاومتش تمام شد. خوبشتن‌داری‌اش درهم شکست و در حالیکه می‌کوشید باز کردن نامه هیچ صدائی ایجاد نکند با زبان محل چسباندن سرباکت را خیس کرد و منتظر ماند که کاغذ نرم شود. یکی دو دقیقه طول کشید تا توانست بارامی و با احتیاط پاکت را بگشاید. هیچ آسیبی بان وارد نیامد. دلش مثل سیروسره می‌جوشید. چه فکرهایی که نمیکرد و چه تصویری که نداشت.

— نکنه توی تهران پدر و مادرمو پیدا کرده. همه چیز ارو باونا گفته. نکنه عقب من می‌گردد. نکنه به ژاندارمری خبر داده باشه.

تا کاغذ را مقابل صورت گرفت مغزش در معرض هجوم اندیشه‌های گوناگون بود. حالا از شتاب کلمات و جملات را می‌بلعید و بدرستی نمیتوانست بخواند. همان سطر اول را چندین بار مرور کرد. مقدمه نامه به احوالرسی و ذکر مطالب بی اهمیت و معمولی گذشته بود. چند سطر باین تر اصل موضوع شروع شد. موضوعی که از نظر (فرانک) کمال اهمیت را داشت و هر کلمه‌اش چون پتکی بر سر او فرو می‌آمد و مانند خنجر در قلبش می‌نشت. حسن در کمال صراحت نوشته بود:

«..... البته ما بخاطر خدا (فری) را آوردیم در خانه خودمان و نگه داشتیم. اینکار پیش خداوند بی‌اجر نمیمانند چون اگر اینکار را ترکه بودی خود خدا میدادست که آلتان چه سرنوشتی داشت اما آنروزها من متوجه اهمیت ماجرا نبودم. من جوانی هستم که بالاخره باید زن بگیرم و خانواده‌ای تشکیل بدهم. وقتی در مشهد بودم با خانواده‌ای آشنا شدم که دختر دم بختی دارند. اسمش صدیقه است. نوزده سال دارد. دوازده کلاس درس خوانده و حالا هم در خانه خیاطی میکند. دختر بانیک و قشنگی است و من یقین میدانم که شاهم او را می‌پسندید. گل این دختر همان روز اول که او را دیدم مرا گرفت. از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان که یک دل نه صد دل عاشقش شدم. فکر کردم او را بمن نمیدهند چون همانطور که گفتیم دوازده



داستان دنباله دار از: پرنده

کلبه‌ای آنسوی رودخانه

کلاس درس خوانده اما وقتی بوسیله یکی از همکاران که قوم آنهاست خواستگاری کردم فوراً پذیرفتند. آنها حرفی ندارند ولی قرار شد که بوسیله ای در کرمانشاه اطراف من تحقیق کنند. حق دارند چون نباید دخترشان را چشم و گوش بسته بیک غربی بدهند و به غربت بفرستند شاید من آدم خوبی نباشم. خودم میدانم که همه اهالی کرمانشاه پشت سر من خوب میگویند. مسئله ای که تازه بنظر رسیده اینست که اگر بهشمن زن تازه زنی در خانه ما است چه فکر می کنند؟ از شوهرهای همشهری که به مشهد می آیند جسته گریخته شنیده ام که دروهمیایه چون نمیدانند فراک کیست گمان میبرند بچه او مال من است. آنهاچه میدانند. ما هم اگر بودیم همین فکر را میکردیم. خدای ناکرده اگر این شایعه بگوش پند دختر برسد چه میکند؟ من چطور میتوانم ثابت کنم که این بچه مال من نیست و محض رضای خدا او را بخانه آورده ایم و نگهداری می کنیم؟ پس نفعان تا دیر نشده به فکری بکن. یک نقشه ای بکش. من خودم از فکر و خیال شیوا خواب نمیدرد. تا صبح اگر هم بخوابم خوابهای چرت و پرت میبینم و توی رختخواب می نشینم تا هوا روشن شود. از طرفی خدا را خوش نمیاید که این دختر رنج کشیده را از خود پرانیم و دوباره در این شهر و آن شهر و در کوچه و خیابان سرگردان کنیم. این که نمیتواند با یک بچه همرازه پیش پدر و مادرش برگردد اگر ما هم از حمایت او کوتاهی کنیم بهمان جانی میرود که اول کار میخواست برود. دیشب خیلی فکر کردم و بالاخره قلم با بنیا رسید که شما دست بالا بزنید و در همان حوالی اطافی برای فراک اجاره کنید. در یک خانه مطئن که جوان عرب و همسایه مجرد نداشته باشند. مثلاً خانه (آقا رمضان) یا (دانی یدالله) خوب است. زندانی یدالله هم بهتر از شما نباشد زن مهربانی است. اسباب زندگی هم بقدر خودش و بچه اش هرچه لازم دارد بدهید. بنهم بنویسید که از اینجا بفرست. خرجش را من میدهم. شما باو سرزنید منهم انشاءالله بامید خدا اگر سر و سرانجامی گرفتیم، به کرمانشاه آمدم.....

در دیدگان فراک چنان سرخ جوشید و کلاه چشمش را بر سر کرد که راه نگاهش را گرفت. دیگر چیزی و جانی را نمیدید. نزدیک بود از فشار بغض خفه شود. زانوانش میلرزید. توی رختخواب بغل بچه اش که در خواب خوشی غوغا می کرد نشسته بود. نمیتوانست بنشیند. شاید افتاد. باالش را برداشت جلوی دهان نهاد و گریست. بغض خود را در سینه باالش خالی میکرد و از شدت اندوه رویه آرا گاز میگرفت. باالش صدای او را خفه میکرد و صدای فریادش را فقط خودش می شنید. فریادی که در سینه طوفان زده و چون صاعقه فری میزد. گریه میکرد، فکر میکرد ولی نمیتوانست افکار منظمی داشته باشد. اندیشه و توفیرش مانند فیلم سینمایی بود که صدا و تصویر با هم مطابقت نداشتند. فیلمی که تصویر را قبل از بخش صدا منعکس کنند. در پشت پلکهای بسته اش که از چشمه اش شسته میشد چهره همه کسانی را که در فیلم زندگی او نقش داشتند میدید. بیژن، پدرش، مادرش، عمه جان آقای مهربان بخشدار، پسر کوچکش و بالاخره حسن گاوی و نه. نه. نه. که در آن اتاق خوابیده بود متوالیاً تغییر میکشید. صداهای را نیز در محفظه خیالش می شنید. صدای ووهه او و بالاخره صدای بیژن را، بخصوص در آنروز که او را میفریخت و وعده ازدواج میداد. چه فریبی! چه لیرنگی! و چه سرنوشتی! بان پیرزن و آن مرد نیک نفس غول پیکر دل بسته بود. حالا هم آنها او را از خود میراندند. وای چه دردناک است گناهکار بودن و بی ثمر بودن و سربار دیگران بودن. گناه. گناه. استخوانهایش زیر بار سنگین گناه خرد میشد و خود صدای شکستن آنها را می شنید. بارها این صدا را شنیده و باز، فردای دیگر، روز دیگر، با امیدهای دیگر از خود انسانی تازه ساخته بود ولی این بار صدای شکستن و فرو ریختن دیگری را نیز تشخیص میداد. خوب دقیق شد. در خودش، در ضمیرش، در روحش و در کمال تأسف دریافت که شخصیتی نیز می شنید، خرد میشد و ذرات آن در تاریکی دره عمیقی که بعق آن دسترسی نیست ناپدید میگردد. می چند لحظه پس از مطالعه نامه دریافت که از شخصیتی که با ساجات و شجاعت و سرخشی آنرا حفظ کرده و تا آنروز نگذاشته بود چیزی باقی نمانده است. استخوان شکسته جوش میخورد و التیام می پذیرد اما دل شکسته هرگز بهبود نخواهد یافت. دل او نیز شکست و درد این دل شکستگی بیشتر بود. خیلی بیشتر. نه تا نماز صبح بیدار نمیشد. کاغذ و پاکت را کنار بستر رها کرده. برگشت. باالش را در جای اولیه نهاد و از سینه روی تشک افتاده و باز دهان را روی باالش قرار داد و واهای گریست. گریه و فریادی که در سینه باالش خفه میشد، بگوش هیچکس نمیرسید. باخود می اندیشید:

پیش از اینکه خفیم بکن باید برم. خودم برم بهتر. فرصت نمیدم که نه دستم بگیرم و محترمانه از این خونه که هیچ حق برای زندگی توش ندارم بیرونم باندازه. میرم. اما کجا میرم؟ پیش کی میرم؟ کی بمن محبت میکنه؟ هر کسی بنهم برسه میخواند ازم لذت بگیره، میخواند آغوشو برکنم و بعد که ازم سیر شد دردم میندازه. آدم خوب خیلی کم پیدا میشه. وقتی دورم انداخت ناچارم برم سراغ یکی دیگه. اونم همینطور. اونوقت. اونوقت به مدتی که گذشت. ای خدا. ای خدا. اونم کجاست. بمن کمک کن. آخه من گناهی ندارم. من که کاری نکردم. ای خدا.... غم ونا امیدی دست بدست هم داده و میخوانند فراک را خفه کنند. خواب بیاری اش شافت و او را از مهر که در رویو. خواب کشیف و ناخوشایندی او را در ربود و دوساعت بعد که وقت شیر بچه را رسید صدای گریه او برخاست بیدار شد. برای اینکه صدای طفل نه بیدار نشود، دست و پسرش را زیر پتان گرفت و او را آرام کرد. در همان حالت دست دراز کرد و کاغذ و پاکت را برداشت. دیگر به خطوط نامه نگاه نکرد. رغبتی به مطالعه بقیه آن نداشت. نخوانده میدانست چه نوشته. او نیز تصمیم خود را گرفته بود. این تصمیم در یک کلمه خلاصه میشد. «میروم». حالا کجا و به چه وسیله و بچه امید ناخودش هم نمیدانست و نمیتوانست باین سؤالا جواب بدهد. مهم این بود که قبل از تحمل خفت از آن خانه برود. کوچولو همانطور که پستان مادرش را میکشد و مایه کمرنگ شیر از گوشه های دهان غنچه ای اش بیرون میزد، تبسم میکرد و بیرونی مادرش میخندید. درست زیر چراغ سقف اتاق قرار داشت و نور چراغ دیدگان قشنگ و خواب آلودش را میزد. (فراک)

روی او، به لبخند معصومانه او خیره شده بود و فکر میکرد و قطرات اشک از دلبه بگونه و از گونه پچانه واز دو سوی چانه روی قنداق طفل و سینه پیراهن خودش میچکید. مجدداً بچه بخواب رفت. فراک او را در بستر قرار داد و با کمک لعاب یک حبه قند سرباکت را چسبید و آترا زیر قالی در جای اولیا گذاشت. در تمام این مدت نه روی یک دنده خوابیده بود و نفیر میکشید.

آتش، چه شب دردناکی بر او گذشت و فردا چه روز تاریک و سیاهی بود که رسید. شب و روز حادثه و شب و روز سرنوشت و شب و روز تصمیم. نه صبحانه اش را مثل هر روز با اشتها خورد. راجع به حسن حرف میزد و هدایایی که پسرش فرستاده بود. مادر از هدیه فرزند خوشودمیشود حتی اگر یک هل پولک باشد. وصول این هدایا علاوه بر ابراز محبت معنی دیگری هم داشت. میرسانید که حسن سالم است و خود این مفهوم خوشنودی بیشتر پیرزن را سبب میشد. او راجع به حسن حرف میزد. غرق شادی بود تا پایان صرف صبحانه توجه نداشت که فراک غنیمت وافر شده است. حرف نمیزد. دیدگانش متورم و پف آلود گردیده و روی سیاهی بنشانی او غبار سیاه اندوه نشسته.

صبحانه را که تمام کرد یک الهی شکر لای جمله تا قماش گذاشت و بدیوار تکیه داد. جمله طوری بود که فراک میبایست جوابی بآن بدهد یا توضیحی اضافه کند لیکن او با یک شانه بدیوار روی تکیه کنار ساور تکیه داده، دستها را روی هم نهاده و بگل قالی خیره شده بود و فکر میکرد. پیرزن پرسید:

— فری. چته؟ به حرفای من گوش نمیدی؟
او بخود آمد. بی اختیار آهی کشید و پاسخ داد:
— هیچی مادر. دارم فکر میکنم. مثل اینه که به خورد هم سرما خوردم سرم درد میکنه.

— هوا سرمازده داره. به آسیرین بخور.
و بلافاصله خودش اضافه کرد:
— امروز من میرم خرید. خودم برات از بازار میخرم.

— (فراک) از بیم آنکه بیشتر سوالی بچ نشود یک «مشکرم» گفت و بجمع آوری وسایل جای و صبحانه پرداخت و دو سه دقیقه بعد از آن به آشپزخانه رفت. در راست بازهم بدیوار تکیه داد. صورت را میان دو کف دست گرفت و در اندیشه های دور و دراز غرق شد. خیلی بخود فشار آورد که گریه نکند. از تصور دربردی و سرگردانی. از تصور ترک آن خانه و مادر حسن گاوی که باو انس فراوان داشت، از تصور سرنوشت سیاه و تاریکی که انتظارش را میکشید میلرزید. دلش میخواست صدای بلند گریه کند اما بخود فشار میآورد و از فروریختن اشک احتراز میکرد.

وقتی استکان نعلیکی ها را شست و از آشپزخانه بیرون آمد مادر حسن چادر سیاهش را بر سر کرده، سید را بدست گرفته و مسلماً نامه را نیز در جیب گذاشته بود و قصد خروج از خانه را داشت.
— ناهار آنگوش میخورم. گوشت آنگوشی میگیرم. شامم برنج بدنس. گرچه من باد میکنم. بدمصص برنج نفخ میاره.

— بهانه در کوچه که رسید برگشت و به فراک گفت:
— غراب بچه اش. نمیخوانم ظرفای شام دیشو بشوری. صبر کن تا من برگردم. و بلافاصله رفت. او به پسر کوچک فراک که این روزها واقعا شیرین و دوست داشتنی شده بود علاقه بسیار داشت. شاید بیش از نوه خودش از او مراقبت میکرد. بارها گفته بود: «این بچه واسه من یه دلخوشی شده. اینشالا زنده بشوم خودم زش بندم.»

(فراک) خود را باطابق رسانید و چون میدانست دیگر با مادر حسن روبرو نمیشود آرزانه گریست. پسرش صدای گریه مادر روی را برگردانید. از مادرش صدای شنیده بود که نمیتوانست تشخیص دهد خنده است یا گریه. به تقلید از او یا از شادی جیغ کوتاهی کشید و دست و پای چاق خود را تکان داد. فراک پتو را روی سینه بجه کشید و با شتاب به جمع کردن جامدان و لباسهای آلوده و پیرش مشغول گردید. نقشه کار را قبلاً طرح کرده و تقریباً همه چیز را آماده نموده بود. وقت زیادی صرف جمع آوری وسایل ضروری یا سفری به دهن نشد. او نمیخواست هر چه در این مدت برای او خریده بودند همراه ببرد. هم بارش سنگین میشد و هم بیشتر خود را مدیون حسن و مادرش احساس میکرد. آنچه که لازم داشت و میدانست تا مدتی نمیتواند مانند آرتا تهیه کند در جامدان نهاد. به پسرش نیز لباس گرمی پوشانید و او را در قنداق بست. دیگر کاری نداشت جز آنکه نامه ای برای حسن و مادرش بنویسد. کاغذ و قلم را قبلاً فراهم آورده بود. باالتوش را پوشید. چادر سیاهش را نیز بدست گذاشت. دم درگاه اتاق که روشن تر بود و آفتاب می تابید نشست و نوشت:

«حسن آقا. مادر. نمیدانم این نامه را برای کدامیک از شما دونفر که مثل فرشتگان خدا خوب و مهربان هستید بنویسم. هرچه هست از معصوم این نامه هر دو نفرتان باید مطلع شوید. یقین دارم بخاطر عملی که مرتکب می شوم بر سرش خواهید کرد اما اگر خود را بجای من بگذارید و واقعا حس کنید که در این خانه چقدر مزاحم و انگل هستم انصاف میدهد که عمل خطائی نکرده ام.»

قلم را از روی کاغذ برداشت. با آستین پالتویی که بتن کرده بود اشک دیدگانش را سرد و برآی قطع گردانید زیرین را بدندان گردید. او دختر درس خوانده و باسوادی بود و برخلاف (حسن گاوی) خوب نمیتوانست اندیشه اش را روی کاغذ بیاورد. چند لحظه ای فکر کرد تا بهترین کلمات را برای بیان عواطف خوش بیابد. بازهم نوشت:

«کار بسیار زشتی کردم که نامه محترمانه شما را بمادران خواندم. اینکار را نمیتوانم بگویم و تا صبح گریستم. نه از اینکه چرا شما میخواستید مرا از این خانه که حتی باجرهای دیوار آن انس بستم دور کنید بلکه از یخ بد خوش نالیدم و پیش خدای مهربان گریستم. حق همین است. بغول معروف در دینگ بار است

شیک پوش مدرن یا صرفه جو..؟

چنانچه هر يك از این صفات یا تمام آنها در شما جمع باشد خانم **برکشایر** پوش هستید چون هیچ جورایی دوام شیکي و بر اندامی جوراب معروف **برکشایر** را ندارد. **برکشایر** با پاشنه یا بدون پاشنه بارنگهای متنوع و جالب منجمله برتره آن که معروف به «**کاپریس**» میباشد لذت صاحب بودن **برکشایر** را در شما دو چندان مینماید پس چطور است که همین امروز يك جفت آنرا آزمایش فرمایید.



Berkshire

فروش در نمایندگیهای آونداروخانه و فروشگاهها

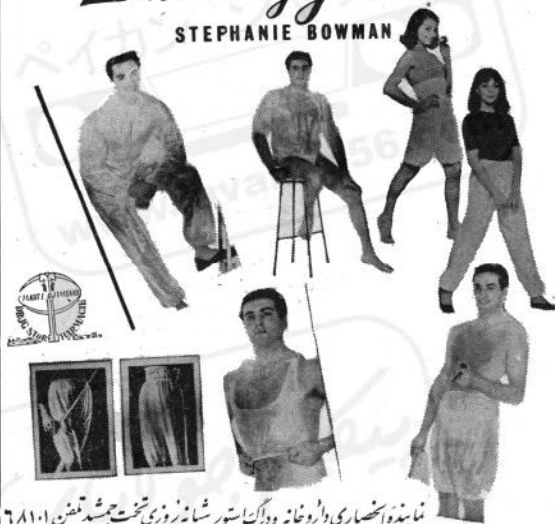
بدون رژیم - بدون دارو - بدون ورزش - بدون ضرر باضمین

مادهای کامنت بومن ساخت انگلستان کرم پستی است

کامنت بومن ایدال هر خانم و آقا

Slimming garment

STEPHANIE BOWMAN



نماینده انحصاری داروخانه و دارگان اسر شبانه روزی تخت جمشید تلفن ۶۸۱۰۱

برابر برگه اوله دست بیشتر تلفن ۶۸۲۳۳ ماسک گبر

درمان جاقی

دکتر طاهری تلفن ۹۱۴۱۶

پذیرائی عصرها با تعیین وقت قبلی

دکتر قیصر

متخصص فیزیوتراپی از کپناک

درمان قلیجها - درد های عصبی -

عضلانی و رماتیسم - سیاتیک

تخت جمشید چهارراه بهار کوچه آفتاب

تلفن ۷۶۵۹۱۴

با سابقه - معروف - مطمئن

آموزشگاه ماشین نویسی ربانی شاه آباد

مقابل سینما حافظ تلفن ۳۷۱۳۵

زن و مرد دربرابر چنین کسالت همه گیری بی برده اند، بچاره جویی و سیمی پرداخته و داروهای تازه ای برای مقابله با آن ابتکار و اختراع کرده اند.

نکته ای که همه زنان باید بخاطر

بسیارند اینست که:

هر سردردی زنگ خطری برای آنهاست

که زندگی و امور زندگی را سخت میکنند!

زنگ خطری که میگوید فشار زندگی

روزانه آنها از حد متعارف تجاوز کرده است.

گذشته از داروهای که برای مقابله

با سردرد بکار میبرید، باید این کارها را

هم بکنید:

● بخودتان برسید، حمام گرمی بگیرید و

دراز بکشید و یاها را بالاتر از بدن قرار

دهید ..

● بموسیقی ملایم و دلنوازی گوش دهید و

بتمرین های ورزشی آرام و ملایمی بپردازید.

بقیه از صفحه ۲۸

سردرد

قدرت حل آنرا ندارید و یا هنگامیکه بالاتکلیف و در مانده میشوید چنین سردردی سراغ شما میآید.

فشاری که بدین ترتیب بر خود وارد میآورید بعضلات سر و گردن شما منتقل میشود و تولید سردرد میکند. هنگامی

که بر اثر شیفت فرزندتان دندانهای خود

را محکم برهم فشار میآورید، یا از دست

کلفت و طیفه ناشناس دندان بر چسب

میگذارید، در واقع بدن شما حالت

دفاعی در برابر این ناراحتیها نشان داده

است و این حالت دفاعی باعث انقباض عضلات

گردن و سر میشود و بدنبال آن سردرد

انقباضی پدید میآید.

دلیل اینکه چرا زنان بیش از مردان

ببویسته مستعد چنین سردردهایی هستند،

اینست که بقول دکتر «وایت» کارشناس

سردرد:

«غدد زنان، یعنی غدد جنسی، تیروئید

و تخمدان، بیش از مردان در براسر

ناراحتیهای خارج، حساسیت و عکس العمل

نشان میدهد. از اینها گذشته، یک سلسله عوامل

دیگر ممکنست در زنان ایجاد سردرد کند

نظیر: زیاد در خانه ماندن، تغییر سریع

هوا، خستگی و بیزاری از کار یا معیض

معین، غیبه و حادانت و غیره.

زن زودتر از مرد سرش

درد میگیرد، شدت دردش بیشتر

است و سردرد او خیلی زودتر از

مرد تجدید میشود.

راه چاره:

از روزی که زیست شناسان و متخصصان

بیماریهای زنان بدین تفاوت حیرت آور

نیست، اما گاه بگاه جای خود را عوض میکنند و بسمت دیگر هم منتقل میگردند. هنگامیکه

میگردن با وج خود نمیرسد ممکن است با

تهوع و با معالاج «دل آشوبه» همراه

باشد. سپس درد شدیدی که بدین ترتیب

فقط در یک سمت سر بوده، ممکنست تمامی

سر و صورت و گونه را فرا گیرد.

بعضی اوقات این سردرد تا چند

دقیقه و یا رهای اوقات تا سه چهار روز طول

میکشد. گاه نیز ممکنست با مدام شروع

شدن و شب خود بخود بر طرف شده باشد.

در عین حال سردرد میگردنی که تاکنون

مکرر درباره آن شنیده اید و بسیاری از مردم

از آن وحشت میکنند، مصیبت اصلی نیست،

بلکه فقط ۲۰ درصد سردردهای ما را میگردن

تشکیل میدهد.

شایع ترین سردردها سردرد «عصبی»

است که در پارهای موارد به سردرد «انقباضی»

معروف است.

در مرحله اول میتوان منبع سردردهای

تشنجی را انقباض عضلات گردن و سر دانست.

سردردی که بدین صورت دچار میشود،

بیشتر در قسمت جلو صورت، یعنی ناحیه

چشم، پیشانی، استخوان بالای بینی و

قسمت جلو شقیقه است. این قبیل سردردها،

اگرچه طولانی تر است ولی شدت سردرد

های میگردنی نیست. نکته دیگر اینست که

سردردهای مزبور برای زنان دردی بیشتر

از مردان دارد و ممکنست شدت آنها را

زمین گیر کند.

گروهی از متخصصان مربوطه میگویند

این نوع سردرد ممکنست بهنگام برخورد

زن با مسئله ای حل شدنی بدو دست دهد.

وقتی در برابر مشکلی قرار میگیرید که

آشپزی

بقیه از صفحه ۲۹

۶ - قالب را از فر در آورید و پس از پنج دقیقه با کارد بدور کیک بزنید

و الگ رویش قرار دهید و آنرا بسدقت

برگردانید. و پس از اینکه خنک شد

کیک را در دیس بگذارید و رویش کمی

خاکه قند بپاشید.

دستر شکلات

۳۶۰ گرم شکلات ساده شیرین

۶ تا تخم مرغ

۵۰ گرم کره

نصف فنجان خامه

۱ - شکلات را خرد کنید و در

کاسهای بریزید و این کاسه را در ظرف

آب جوش قرار دهید و بگذارید حل

شود.

۲ - کره را در شکلات بریزید و با

قاشق چوبی بهم بزنید تا مخلوط شوند.

۳ - زرده تخم مرغها را بهم بزنید

تا مخلوط شوند و در مخلوط شکلات

بریزید.

۴ - سفیده تخم مرغها را با سفیده زنی

بزنید تا سفت شود. و در مخلوط شکلات

بریزید و بهم بزنید و در یخچال یا محل

خنکی قرار دهید تا سرد شود.

۵ - خامه را در کاسه کوچک

بریزید و با سفیده زنی بزنید تا سفت شود.

۶ - یخچال خنک قند بپاشید و بهم بزنید و

روی مخلوط شکلات بگذارید و روی آن

یک قاشق مربا خوری شکلات رنده کرده

بپاشید.

این مدل‌ها را تماشایشان کنید،

بنوایشان گوش فرا دهید،

آزمایشان نمائید،

و سپس آن مدلی را که می‌پسندید خریداری کنید.



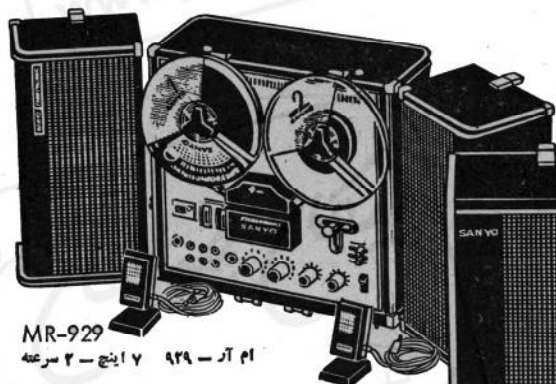
ام آر - ۱۵۱ MR-151

اینج که با برق و باتری کار میکند - ۳ سرعت



ام آر - ۸۰۰ MR-800

اینج سه سرعت - استرئو فونیک



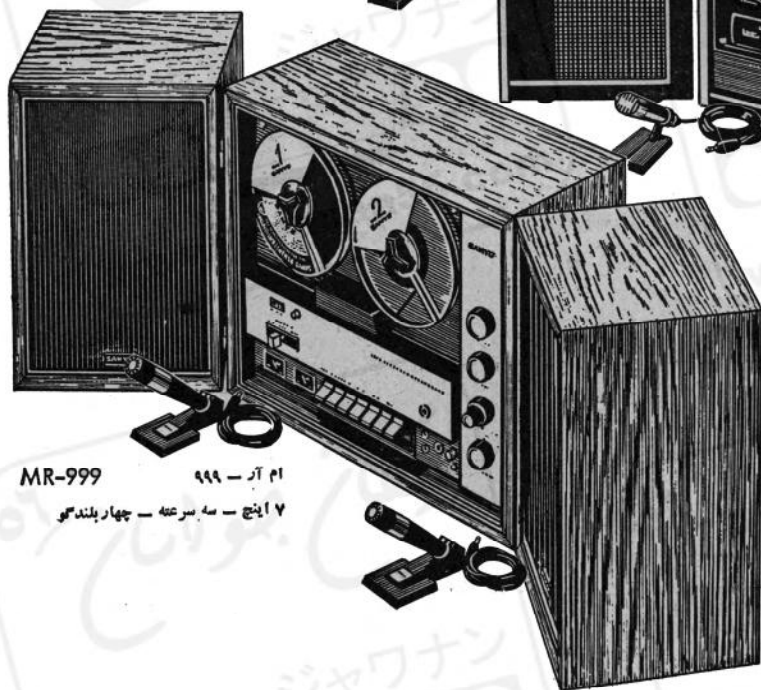
MR-929

ام آر - ۹۲۹ ۷ اینج - ۳ سرعت



MR-939

ام آر - ۹۳۹ ۷ اینج - ۳ سرعت



MR-999

ام آر - ۹۹۹ ۷ اینج - سه سرعت - چهار بلندگو

از سری کامل دستگاه‌های ضبط صوت سانپو در
فروشگاه‌های رادیو و لوازم خانگی دیدن کنید



صدای سانپو هیجان انگیز است

SANYO

SANYO ELECTRIC CO., LTD. OSAKA, JAPAN.

سانپو

سانپو الکتریک تریدینگ کمپانی لیمیتد، اوزاکا-ژاپن

محصولات ناسیونال برای زندگی بهتر



باطری های ناپ ناسیونال دو برابر بیشتر عمر میکند.



رادیو گرام جدید
ناسیونال
مدل S. G. 859
که ترانزیستور، چهار دور،
برق و باطری دارای
سوزن سر آمیک.



گرام جعبه فلزی برق و
باطری اتوماتیک با سوزن
سر آمیک که هرگز خراب
نمیشود.



ضبط صوت ترانزیستوری ناسیونال
با برق و باطری در مدل های مختلف.



رادیو ترانزیستوری ناسیونال
چهار موج کامل و قوی با
جکد چرمی، با برق هم
کار میکند.



NATIONAL



تلویزیون ناسیونال سه بلند و با
صفحه روشن و بدون ارتعاش.

نماینده انحصاری شرکت تجارتي کوفرد

نمایشگاه ناسیونال خیابان شیران سر راه تخت جمشید شماره ۲۸۵ تلفن های ۷۶۱۴۹۷۳-۷۶۱۵۲۶۲-۷۵۷۷۹۱۱-۷۶۲۳۳۲۲

نماینده ناسیونال در استان های آذربایجان شرقی و غربی آستانی تبریز - خیابان بهلوی. تلفن های : ۲۵۷۰ - ۲۶۰۱
فروش در کلیه فروشگاه های بزرگ تهران و شهرستانها.
از شهرستانها نماینده فعال و معتبر می پذیریم.



عشقی که بار تلخ داشت

بقیه از صفحه ۳۳

زن ، برو بیرون ، دیگر اینجا نیا .
اسم مرا هم بر زبانت نیاور ، فهمیدی
دیل ؟...

دیل شروع با التماس کرد ، « خواهش
میکنم ، دیگر راجع به عشقم چیزی نمیگویم ،
اما ترا بخدا بگذار گاه گاهی ترا ببینم
و با تو صحبت کنم . راجع به چیزهای
دیگر . تو تنها کسی هستی که احساسات
مرا می فهمی . »

سرم را تکان دادم و گفتم : « نه . من
اشتباه کردم که زبانی بتو رو دادم . من
دلتم برایت میسوخت و میخواستم بتو کمک
کنم ، اما تو داری سعی میکنی زندگی
مرا تباه کنی . »

نگاه عجیبی بمن کرد و ناگهان
پشت بمن کرد و با عجله برگشت و از در
خارج شد . روی صندلی نشستم و همانطور
خیره بدر نگریستم ، از یادآوری حرفهای
این پسر جوان که ممکن بود تمام زندگی
مرا درهم بریزد و شغلم را از دست بدهم
دیوانه میشدم .

روی میز خم شدم و سرم را در میان
بازوانم گذاشتم . من نمیتوانستم بار دیگر
رسوا شوم و مورد تهمت مردم قرار گیرم ،
اوه خدای من خاطرات گذشته چون
فیلمی از جلو نظرم میگذشت .

من تنها فرزند پدر و مادرم بودم .
هنگامیکه آنها میانه سن و کامل بودند ،
مرا بدنیآ آوردند . بدلیل زیادی نشان
افرادی سرد و بی روح و کم حوصله بودند .
هیچ نشاطی در وجودشان نبود . من دختری
بی احساس و خشک بار آمدم . هنگامیکه
به سن بلوغ رسیدم صورتم پراز جوش بود .
هیچ وقت سعی نمیکردم دوستی برای خودم
پیدا کنم . پسران هم کمتر بمن توجه
میکردند و هیچ وقت مرا بگریزش نمیدادند .
حس میکردم پدر و مادرم از اینکه من مورد
توجه پسر ها نیستم خیلی خوشحالند . از
اینکه پسر های محل اسباب زحمتی برایشان
تولید نمیکردند بسیار راضی بودند .

در بیست و یکسالگی دبیرستان سپس
دوره تربیت معلم را تمام کردم و شروع
بکار کردم . از آن آن بعد وضع ظاهرم
بهرتر شد . جوشهای صورتم دیگر از بین
رفته بود و پوستی شفاف پیدا کرده بودم .
با وجود اینکه قیافه ای نسبتا زیبا داشتم
باز هم خجالت میکشیدم و از مردم کناره
میکرفتم . همیشه خیلی تنها بودم .

تا اینکه « پل ریارد » بزنگی من قدم
گذاشت . او گاه گاهی از طرف مدرسه
دعوت میشد تا تانگردانی که احتیاج به
تست روانی داشتند مورد آزمایش او قرار
گیرند .

روز اولی که « پل » را ملاقات کردم
احساس هیجانی در قلبم نمودم . او سرد
قد بلند ، و سبزه و با چشمانی گهرا بود .
صدایش طنین خاصی داشت . هر وقت سر
کلاس من میآمد ، احساس میکردم گه بی
اختیار سرخ میشوم و حالت تشویشی پیدا
میکتم و رفتارم مثل دختر بچه های پانزده
ساله میشد .

شکی نبود که « پل » از ملاقات بامن
که معلمی تازه کار و جوان و ساده بودم
لذت میبرد و بی میل نبود مرا هم جزء
فوجات گذشته اش بحساب آورد .

قبل از اینکه کارش در مدرسه ما
تمام شود ، یکروز از من خواهش کرد
با او بگریشم بروم . اما یکی از معلمین
بقیه در صفحه ۵۱

شامبو گلمو باز رده تخم مرغ

برای تمیزی درخشندگی و تقویت موی سر



شامبو گلمو

در بسته بندی

شیشه ای ، لوله ای ، بالشی

Schwarzkopf



کلاسراشیر نو سیر شورت بند

کالانبره روزنو - اول شه آبرای سخنان و طبقه تلفن ۳۵۹۹۳

دکتر علاء الدین خطیر

متخصص جراحی پلاستیک و سر و گردن

خیابان سعدی روبروی سینما آدولف اول کوچه دیب

اندوه تنهائی

قسمت سوم

خلاصه شماره‌های گذشته:

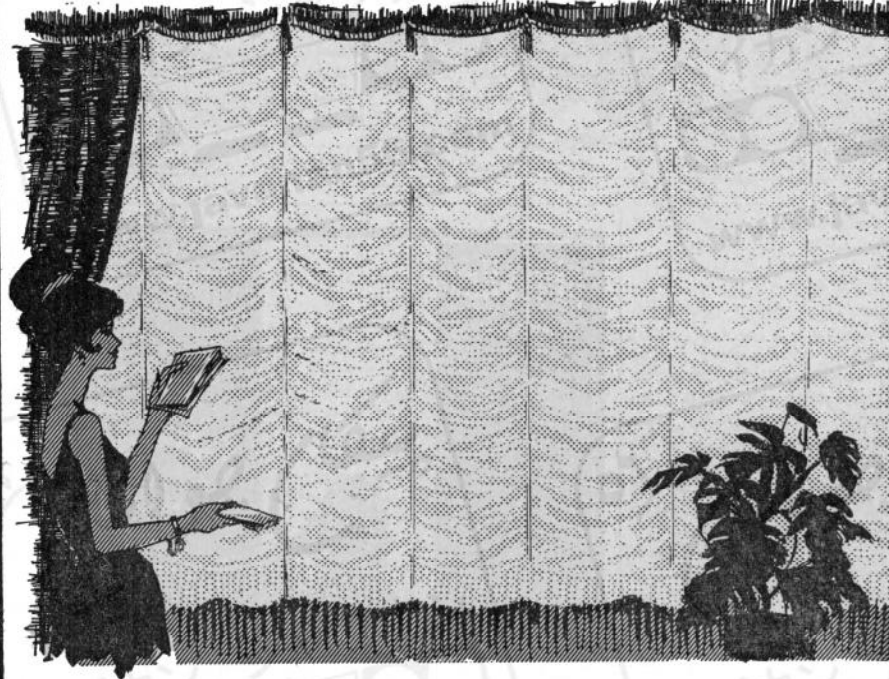
نینو سرده‌زده‌ای جوان فریبکاری است که دختر جوانی بنام آنا را فریفته‌خود ساخته و به دزدی وادار میکند. آنا بعد از انجام یکسرقت و رد کردن انگشتی برلیان به نینو متوجه میشود که نینو به عشق او خیانت میکند. تصمیم میگیرد با کاردار معشوقه نینو را بکشد ولی مردی بنام «وکیل» که از همدستان نینو میباشد مانع این اقدام او میشود. نینو کودک پتیمی را پیدا کرده برای اجرای نقشه‌هایش او را موقتاً با نا میبشارد. آنا که خود کودکش را از دست داده باین بچه علاقه پیدا میکند. یکروز نینو با همکارانش به خانه آنا میآید و نقشه دزدی جواهرات خانم کتسش را طرح مینماید.







زندگی مدرن با پرده‌های دیولن



Diolen

کسانیکه وارد سالن شما میشوند

پرده‌ها اولین تأثیر را بر آنان میگذارد.
پرده‌های دیولن را انتخاب کنید تا با
طرح‌های مدرن یا کلاسیک خود جلوه‌گر
دکوراسیون و مبلمان منزل شما گردد.
رنگ پرده‌های دیولن پس از هر بار شستشو
چون روز اول درخشان و زیبا است دیولن
بآسانی شسته میشود و احتیاج باطوندارد
و در مقابل بید، دود آشپزخانه، دود
سیگار و نور آفتاب مقاومت میکند.
پرده‌های دیولن از نخ مرغوب دیولن آلمان
در ایران تهیه میشوند.

علامت تجارتي ثبت شده متعلق بشركت سهامی گلاتنز شتوف و پرتال آلبرفلد آلمان

عشقی که بار تلخ داشت

بقیه از صفحه ۴۷

مدرسه بمن گفت: که او قبلا ازدواج کرده است.

«بل» توضیح داد که زنش او را ترك کرده و تقاضای طلاق کرده‌است. و اضافه کرد که زنش مرد بولداری را باو ترجیح داده و رفته‌است. بعد از گفتن این جملات بود که دستپاش را بدور گرم حلقه کرد و ادامه داد: «ایو... عزیزم. من و زنم هرگز باهم خوشبخت نبوده‌ایم هنگامیکه با او ازدواج کردم، خیلی جوان و خام بودم و نمیدانستم معنی عشق واقعی چیست. من و بل از آن پس ملاقاتهای مخفیانه‌ای میکردیم. «بل» عقیده داشت که مخفیانه بودن ملاقاتهای ما فقط بخاطر مست. او میگفت: «من افتخار میکنم که با تو آشنا شده‌ام و دوستی تو برایم خیلی ارزش دارد، اما چرا بگذارم مردم برایت حرف در بیاورند. بگذار کار من و زنم بکسر شود و من آزاد شوم، آنوقت...» و پس صدا و چشمانش حالت خاصی بخود میگرفت و میگفت: «آنوقت بهمه دنیاخواهم گفت که تا چه حد دوست دارم.»

من چقدر احق و نفهم بودم که حرفهای او را باور کردم. دوماه از آشنائی من و بل میگذشت. گاه‌گاهی به رستوران خانونی که خارج از شهر بود میرفتیم. مدت زیادی را ندگی میکردیم و گاه‌گاهی برای نوشیدن چای یا قهوه به آپارتمان کوچک او میرفتیم.

وضع رفاهم عوض شده بود، بیشتر بخودم میرسیم. لباسهای تازه میخریدم و سرم را درست میکردم. مانند زنی مطمئن راه میرفتم و از اینکه کسی هم پیدا شده بود که مرا تحسین کند و زیباییام را ستاید، بخود میبالیدم. حالا دیگر خود را جزئی از این دنیای بزرگ میدانستم و مثل دیگران زندگی میکردم.

اما ناگهان همه چیز عوض شد. حرفهای او که «بل» بمن زده بود همه دروغ از آب درآمد. زنش تقاضای طلاق نکرده بود. او به شهر دیگری رفته بود تا مادر مریض را ملاقات کند. او از مدت‌ها پیش برقرار شوهرش ظنین شده و او را تعقیب میکرد و جریان ملاقاتهای پنهانی ما را فهمیده و با دلیلی که بدست آورده بود، بدادگاه شکایت کرد و وکیل او اعلام داشت که علت جدائی آنها «خانم تولیر» معلم مدرسه‌ایست که «بل» در آن شاگردها را آزمایش میکند.

تنها چیزی که از این عشق لغتی حاصل من شد این بود که آبرویم رفت و مرا از مدرسه بیرون کردند. «بل» هم دیگر برانغم نیامد. پدر و مادرم هم دیگر بمن توجهی نداشتند و بچشم يك گناهكار بمن مینگریستند. و با اینکه رابطه کاملی بین من و «بل» در میان نبود مردم نسبت بمن خیلی بد قضاوت میکردند.

شهر خودم را ترك کردم و به «مورلند» واشینگتن آمدم. در آنجا با آقای «مورگان» که رئیس يك دبیرستان بود صحبت کردم. همه چیز را برآستی برایش تعریف کردم. آقای مورگان که مرد عاقل و منی بود سرش را تکان داد و گفت:

«پرونده شما نشان میدهد که معلمی خوب و جدی بوده‌اید. من شما فرصت میدهم که بار دیگر شایستگی خود را نشان دهید» و پس نگاهی طولانی به

لطفا ورق بزنید

رفع: سریع چاقی با تقصین

لاغری بیش از حد چربی‌های کوز و اطراف چشم - خطا سبب اندام، د
میلان فردوسی
جنبه‌ایان دور
هوستس زیبایی نهال
تلفن: ۴۲۵۱۰



پوست و موی سر

دکتر مرتضی سرفراز
خیابان شمیران - سیدخندان
پذیرائی: صبح و عصر

جوش صورت درمان بدر است
دکتر مرآت احمی طبیب تریسای پوست و زیبایی
درمان تقصین جوش صورت کوز و اطراف چشم
خیابان تخت جمشید جنبه‌ایان دور

واکسیناسیون پاستور بیشگیری و درمان بیماریهای واگیر کودکان

دکتر نوبان

عصرها - دروازه دولت - نبش
روزولت تلفن ۷۵۶۵۲۷

عشقی که بار تلخ داشت

سرایایی من انداخت و اضافه کرد: «اما شما اخطار میکنم که پس از آنچه برایتان اتفاق افتاده، باید در رفتار و کردارتان دقت بیشتری نمایند و بیش از معلمهای دیگر مدرسه مراقب خودتان باشید.» سپس دستم را فشرده و اضافه کرد: «تنها گناه شما در این مورد این بوده است که با مرفعی که نمیشناختید و باواطمینان نداشتید دوست شده و باو اعتماد کرده‌اید.» از آن بعد من در مدرسه «مورلند» شروع بتدریس کردم و بار دیگر دردنبانی تنهائی خود فرورفتم. حالا با شغل جدیدم میخواستم آبروی از دست رفته را بدست آورم ولیافت خودرا ثابت کنم:

کتابخانه مدرسه را هم بدست من سپردند و من مجبور بودم هر روز غیر از روزهای جمعه و دوشنبه، تکلیات بیشتر کار کنم، در آنجا بود که با «دیل» آشنا شدم. او یکی از شاگردان سیکل دوم مدرسه بود که در حدود هجده سال داشت. تقریباً هر روز بکتابخانه میآمد و مدتها به مطالعه کتاب و مجله مشغول میشد. همیشه تنها بود. من احساس تأسف عمیقی نسبت باو داشتم. هر وقت او را میدیدم، بیاد دوران بچگی خودم میافتم.

«دیل» با من در کارهای کتابخانه کمک میکرد و گاهگاهی راجع به خودش برایم صحبت میکرد.

«دیل» میگفت: «باعهام زندگی میکنم. او مرا دوست ندارد، هرکاری میکنم که محبت او را جلب کنم فایده‌ای ندارد.»

تصمیم داشت پس از پایان مدرسه کاری پیدا کند و از نزد عمه‌اش برود. او همیشه راجع به برادرش «دیل» که از او بزرگتر بود و در آلاسکا زندگی میکرد صحبت میکرد و میگفت: «پس از اتمام مدرسه منم به آلاسکا خواهم رفت. البته اگر برادرم قبول کند.»

من اغلب از پرچانگی‌های «دیل» خسته میشدم، اما چون دلم بحالش میسوخت باو توجه بیشتری میکردم تا اعتماد بنفسش تقویت شود. یکبار راجع به کودکی خودم با او صحبت کردم. مثل اینکه کسی از شنیدن سرگذشت من آرام شد و گفت:

«خاتم تولبرت، شما خیلی موفق و پیروز شده‌اید.»

سرم را از روی میز برداشتم با انگشتانی لرزان صورتم را پوشاندم. صورت جوان و رنج‌دیده «دیل» در نظرم مجسم شد. صدای فریادش را میشنیدم. از اینکه سخنان دل‌آزار و سردی باو زده بودم احساس پشیمانی میکردم. من بی‌بیات آرام و متین رفتار میکردم و او را راهنمایی میکردم و باو میگفتم که تحت تأثیر هیجانات جوانی قرار گرفته است و بزودی آرام خواهد شد. آهی کشیدم و شروع به تصحیح اوراق تست بچه‌ها کردم.

یک ساعت بعد برخواب رفتم، اما فکر «دیل» راحت نمیکشاد تصمیم گرفتم روز بعد در وقت مناسبی با او صحبت کنم.

اما روز بعد، وقت مناسبی برای صحبت کردن با دیل بدستم نرسید. هنگامیکه مدرسه رسیدم بمن خبر دادند که جسد دخترک «جولی بافورد» را در بیشه‌ای نزدیک مدرسه پیدا کرده‌اند. او را مورد تجاوز قرار داده و سپس خفه‌اش کرده‌اند. پلیس وقوع قتل را بین ساعت چهار و شش روز قبل گزارش داده بود.

آنروز بزحمت بچه‌ها را آرام کردم و کلاس را بحال عادی درآوردم. بچه‌ها بوحت افتاده بودند. رئیس مدرسه بمن دستور داد همه بچه‌ها در مدرسه نگاهدارم تا پدر و مادرهایشان برای بردن آنها بمدرسه بیایند.

آخر وقت «دیل» را دیدم که با قیافه‌ای مغمو و سرافکنده جلو ساختمان مدرسه ایستاده بود، اما هنوز یکی دوتا از شاگردان من باقی مانده بودند. همینکه سرم خلوت شد و خواستم سراغ «دیل» بروم، دیگر او در مدرسه نبود و نتوانستم پیدایش کنم.

روز بعد پلیس خبر داد که قاتل

pHisoHex
دارای ماده‌ی چکنرکندوفین

چش صورت با

فایز و هکس

خیلی آسان برطرف می‌شود

هر روز ۳ تا ۴ بار صورت خود را با آب و فایز و هکس بشوید. مواد ضد باکتری و ضد میکربی موجود در فایز و هکس، بنام هکزا کلروفلن، باکتریهای سطح پوست را که یکی از مهمترین عوامل جوش صورت است از بین میبرد. غشاء ضد میکربی و محافظ فایز و هکس تا ۴ ساعت بعد از هر شستشوی پوست باقی میماند. فایز و هکس علاوه بر عمل ضد عفونی پوست شما را خیلی بهتر از صابون تمیز میکند و بر خلاف صابون پوست را حساس و تحریک نمینماید. همین امروز شستشوی روزانه را با فایز و هکس شروع کنید.

فایز و هکس بهترین جانشین شیر بانگ آرایش است. پس از استفاده صورت را با آب ساده بشوید.




فروش در تمام داروخانه‌ها - برای اطلاعات بیشتر به راهنمای داخل جعبه مراجعه فرمائید.

فروش در فروشگاه فردوسی - ایران سوز. برای دریافت کتابچه مجانی راهنمای پوست با صدوی پستی ۴۹۳ تهران مکاتبه فرمائید.

کلیستون KOLESTON

کاملترین سری رنگ های مدرن

محصول ولا آلمان



گذاشت و ساکت شد. هنگامیکه مرا بخانه رسانید همانطور که در اتومبیل او نشسته بودم دوباره راجع به دبل صحبت کرد و گفت: «پدرم مادرم هنگامیکه دبل هفتساله بود، مردند. آنوقتها من دوازده ساله بودم. دبل اغلب بچه مریض و رنجوری بود و بیشتر اوقات نق میزد. من باندازه کافی بزرگ بودم و میتوانستم گلیلم خود را از آب بیرون بکشم و از دبل هم نگاهداری کنم. پس ازاینکه مرا سربازی بردند، عمه نلی سربستی او را بعدهد گرفت. هر شب تعطیل بدیدن دبل میآمدم. من میدانستم که دبل درخانه عمه نلی زیاد راحت و خوش نیست. اما پس از سربازی مجبور بودم برای کار به آلاسکا بروم و نمیتوانستم او را با خود ببرم، اما همیشه پول کافی برایش میفرستادم. حالا میفهمم که او بهچیزی غیر از پول احتیاج داشت.»

و رویش را کاملاً بطرف من کرد، نور چراغ خیابان صورتش را روشن میکرد. بامهربانی گفت:

ولی این حقیقت دارد. گوش کن - نامه را باز کرد و شروع بهخواندن کرد:

«... او همیشه طوری رفتار میکرد، مثل اینکه توجهی بمن داشته باشد، من میدانستم که تفاوت سنی ما زیاد است، او را دوست داشتم. خیلی زیبا و بانمک بود. امشب او را در لباس زیرش درحالیکه هوای فکشش برشانههای عربانش ریخته بود دیدم. باورکن او زیباترین موجود روی زمین است. من باو گفتم که چقدر دوستش دارم، اما او وحشیانه بمن خندید. خندید و گفت که من احق و دیوانه هستم و بمن دستورداد هرچه زودتر او را تنها بگذارم و ازخانهاش بیرون بروم. برای يك لحظه از او بیزار شدم و خواستم او را کتک بزنم، اما اینکار را نکردم واز آنجا رفتم و مدت زیادی قدم زدم و بعد پیش خود گفتم او حق دارد که مرا دوست نداشته باشد، زیرا هیچکس مرا دوست ندارد. عمه نلی همیشه از من بیزار است. او هم مرا دوست ندارد. امشب خیلی ناراحت و متوش هستم. فقط امیدواریم اینست که تو باینجا بیائی ند.»

«ند» نامه را تا کرد و در جیبش

با تردید گفت: «میدانید؟ یکنفر دراین شهر برادرم را گولزده، یكزن، و همان زن مؤول مرگداوست.»

درحالی که چنگال را در انگشتانم میفردم، گفتم: «او ... او خودکشی کرده است.»

باصدای گرفتهای گفت: «بله، اینرا پلیس میگوید. اما وقتی کسی حاضر شود که جان خودش را بگیرد، من این را هم يك نوع واقعه قتل میدانم.»

سپس نامه تا شدهای را از جیبش بیرون آورد و گفت: «دبل» چند شب قبل از مرگش نامه ای برای من نوشته است. دراین نامه او واقعا ناراحتیش را بیان کرده، زنی که او نامش را نبرده با احساسات او بازی کرده است. درست مثل يك گربه که با موش بازی میکند. هنگامیکه دبل به زن اظهار عشق میکند، او را دبل را مسخره کرده باو میخندد و سپس او را ازخانهاش بیرون میراند. دبل تحمل مسخرگیهای آن زن را نکرده و خود را میکشد.»

توانستم خود را نگهدارم. گریه ام گرفت و گفتم: «من خیلی متأسفم.»

گفت: «میدانم چقدر سخت است،

نگاه تندی بمن کرد و گفت: «نه، باید قیمت دیزکرد آترا بپردازم.» از ترسم خیلی زود جریبه دیزکرد کتابها را حساب کردم و باو گفتم:

«من ... ما ... خیلی از جریان خودکشی دبل متأسف هستیم.»

سرش را بلند کرد و نگاه عجیبی بمن کرد و گفت: «شما او را میشناختید؟»

درحالیکه کتابها را جمع میکردم گفتم: «نه خیلی خوب. من فقط معلمش بودم و درسار اوقات هنگامیکه به کتابخانه میامد او را میدیدم.»

با اصرار از من پرسید: «اما شاید شما دوستان او را بشناسید و یا نام یکی از آنها را خود او بشما گفته باشد.»

گفتم: «شما نباید در کتابخانه زیاد حرف بزنید. چیزیکه میتوانم بشما بگویم اینستکه او پسری تنها بود و دوستی نداشت.»

سرم را پایین انداختم تا حلقه اشکی را که در چشمانم پیدا شده بود نبینم.

او گفت: «بله او پسر تنهایی بود. خیلی باهوش و زرننگ نبود، يك نفر در این شهر از جوانی و نادانی او سوءاستفاده کرده و باعث مرگش شده است.»

داشتم از ترس و وحشت بیهوش میشدم. او از کجا میدانست که یکنفر باعث مرگ «دبل» شده است. منظورش ازاین حرفها چه بود.

پس از رفتن «ندریچارد» مدتها همانجا ایستادم. قلبم بشدت می تپید. چه اتفاقی ممکن بود بیفتد و مرا دوباره رسوا کند.

هنگام مراجعت از مدرسه برای خوردن شام بجای اینکه بمنزل بروم به کافه تریائی که نزدیک مدرسه بود رفتم. سینی کوچکی برداشتم و غذایم را گرفتم، و هنوز مشغول خوردن نشده بودم که «ندریچارد» وارد رستوران شد.

او از جلو من رد شد و غذایش را در سینی گذاشت و بطرف میز من آمد و گفت: «اجازه میدهید سر میز شما بنشینم؟»

گفتم: «بفرمائید، مانعی ندارد.»

وهنگامیکه چشمان مرا لحظه ای بر روی غذایش خیره دید گفتم: «من هر وقت خودم غذا درست نکتم انتهای زیادی دارم.»

و اضافه کرد: «خوشحالم که دوباره شمارا ملاقات میکنم. دلم میخواست بخاطر سفر رفتاری که در کتابخانه کردم و با شما کمی تند صحبت کردم معذرت بخواهم. من بی اندازه از مرگ برادرم متأثر شده ام.»

گفتم: «ابدا مانعی ندارد. اما چیزهایی که شما راجع باو گفتید مرا متعجب کرده است. منظورتان از آن حرفها چه بود؟»

لطفا ورق بزنید

ریتس

عالیترین کاغذ دیواری

از کارخانجات

نورپا «آلمان»

المپیا «فرانسه»

ریتس میدان منروسی

کتابت با گاردل دواست
اجتماعی شما را دوستانه تر میکند.

دندان و لثه سالمتر
تنفس خوشبوتر
دندان سفیدتر

کتابت با گاردل

مامی شورت

طریقه استعمال: مای شورت را با سون آت ب هم گرم کنید و در وقت بیکار رفتن بکار کنید. شورت را در یک شستشو در آب گرم بشوید و در آب سرد آبکشی کنید.

Mama



مای شورت بطریقی تیز شده و بسیار حساسیتی دی
پوست بوجود می آورد

مامی شورت - برای نوزادان و کودکان
در جنس مامی شورت ماده ای بکار رفته
که هیچ گونه آلرژی (حساسیت) بر روی
پوست ایجاد نمی کند و هیچ کدام از
شورتهای معمولی و پلاستیکی
چنین خاصیتی را ندارند

در موقع خرید مامی شورت به عکس روی جعبه
خوب دقت کنید

کشدار
مامی شورت در دو نوع: دکمه دار

فروش در کلیه داروخانه ها و فروشگاهها

مرکز بخش تهران - بازار جامع - شرکت پلاستو تلفن ۵۴۴۸۸

عشقی که بار تلخ داشت

سپس مرا با مهربانی بوسید، بوسه ای
اثری عمیق در من بجای گذاشت. سراییم
گرم شد. اما خودم را کنار کشیدم و
فکر کردم حالا موقع آن رسیده است که
هرچه بین من و برادرش «دیل» گذشته
است برایش بیان کنم، اما آخرین حرف
او مرا بزجایم خشک کرد کلمات در دهانم
یخ بست. او گفت:
«آن زنی هم که زندگی دیل را
از بین برد، درست مثل «یل» بی رحم و
بی انصاف بوده، آن زن برادر بیچاره ام
را مجذوب خود کرد و سپس بعنق او
خندید و غرورش را خرد کرد.»
از او خدا حافظی کردم و بخانه
رفتم. در تنهایی و سکوت مدت زیادی فکر
کردم. «ند» مرد زیبایی نبود، اما قدرت
زیادی داشت. صدایش را دوست داشتم،
چشمانش درخشان و رفتارش پراز مردانگی
بود.

روز بعد «ند» بمن تلفن زد و از من
خواست که با او ناهار صرف کنم، اما
من با وجود اینکه از او خوشم آمده بود،
دعوتش را رد کردم و گفتم: «من هیچ
دلم نمیخواهم با مردی دوستی و رابطه
داشته باشم.»
او در شهر ما، در یک بنگاه برق،
کاری گرفت و همانجا ماند. هر روز عصر
ساعت چهار که اداره اش تعطیل میشد
به کتابخانه میآمد و مرا به شام، سینما،
و با اتومبیل سواری دعوت میکرد. اما
من همیشه دعوتهای او را رد میکردم.
یکروز عصر که با هم از کتابخانه

«من خیلی حرف زدم. حالا راجع
به خودت صحبت کن. دلم میخواهد همه چیز
را راجع به تو بدانم. دستش را بطرف
موها و سپس گونه هایم برد و گفت: «تو
واقعا زن قشنگ و باحساسی هستی. چرا
چشمات چنین غمگین است؟»
احساس کردم که میتوانم باو اعتماد
کنم و حقایق را، هرچه را در زندگیم
اتفاق افتاده است برایش شرح بدهم. او
مسلمتا میتوانست بفهمد.
شروع کردم به گفتن داستان کودکی،
از تنهایی و بی احساسی آن دوران. باو
گفتم که هیچ وقت اعتماد بنفس در وجودم
نبود و بعد همه چیز را راجع به «یل» و
نقش را که او در زندگیم بازی کرده بود
برایش شرح دادم. رفتار مردم و رئیس
مدرسه و پدر و مادر مرا برایش گفتم.
همین طور که من راجع به «یل»
صحبت میکردم، چهره اش را میدیدم که
غمگین و ناراحت میشد. فکر کردم کار
خیلی کرده ام که راجع به «یل» با او
صحبت کرده ام. لابد «ند» نمیتوانست مرا
درلگند، حرکتی کردم و خواستم از
ماشین او خارج شوم و با فریادی گفتم:
«مثل اینکه خیلی تعجب کردی، از من
توقع نداشتی چنین داستانی داشته باشم.
تو هم مثل دیگران مرا منم میکنی اینطور
نیست؟»
مرا بطرف خود کشید و در بازوایش
فرد و بستنی گفت:
«من از دست آن مرد بیرحم و رفتاری
که با تو کرده عصبانی شدم.»

اینکه به دیل مدیون هستم، بعلاوه میترسم
همین بالا را آن زن بیرحم به سرجوان
دیگری بیاورد. باید جلو اینگونه زنهای
بد را گرفت.»
مدتی گذشت. رفته رفته سعی «ند»
در پیدا کردن آن زن روبگاهش گذاشت.
یکشب که او از من تقاضای ازدواج کرد
و منم جواب مثبت دادم او گفت: «مثل
اینکه تو حق داشتی. من باید دیگر راجع
به «دیل» و رفیقش فکر نکنم و پرونده
آنها را ببندم.»

سرم را بروی شانهای گذاشتم و
احساس آرامش کردم. گفتم:
«ند من خیلی خوشحالم.» اما
خودم میدانستم هرگز نمیتوانم از زیر بار
گناهی که بر دوشم سنگینی میکرد رهایی
یابم. حتی حالا که ند همه چیز را فرووش
کرده است.

چند روز بعد از طرف مدیر مدرسه
اعلام شد که هر کسی مایل است، برای
ساختن زمین ورزش کمک کند. «ند»
را بغروشم و پول آنرا به مدرسه بدهیم.
شب بعد وقتی در را بروی «ند»
باز کردم با دیدن چهره درهم و قیافه
مضطربش متوش شدم. عقب رفتم و گفتم:
«چه اتفاقی افتاده است؟»

روی صندلی افتاد و دستهایش را بر
بازوایش فشرده و گفت:
«اولین روزی که با بنیجا آمدم،
چیزهایی راجع به قتل دختر بچه ای که در
جنگل خفه شده بود شنیدم.»

بیرون آمدم، بازویم را گرفت و گفت:
«بین ایو... تو زیادی احتیاط میکنی،
من فکر میکنم حتی برای یک معلم نجیب
و محتاطی مثل تو هم عیبی نداشته باشد که
یکشب با دوستش غذا بخورد. تو امشب
باید با من شام بخوری، حتی اگر لازم باشد
ترا بغل میکنم و در ماشین میگذارم.»
لحظه ای فکر کردم. دیدم هیچ دلم
نمیخواهد امشب هم مثل سایر شها تنها
با کتابها و افکارم بسر برم. بدون اینکه
کلمه ای بر زبان آورم، سوار ماشین «ند»
شدم.

آتش به من خیلی خوش گذشت.
از آن بیعد من و «ند» مرتباً با یکدیگر
بگردش و تفریح میرفتیم. رفتار ما کاملاً
ساده و بی آلاشی بود. بهیسمنا میرفتیم،
پیاده روی میکردیم و با کنار یکدیگر
میشستم و صحبت میکردیم. هر دقیقه که
با «ند» میگذرانیدم پراز احساس و شور
بود. صدایش بدنم را گرم میکرد و نگاهش
دوست داشتی و پراز عاطفه بود. مثل این
بود که از مکانی سرد و بیروح به جانی
پراز آفتاب و نور قدم گذاشته بودم.
یکروز «ند» برایم گفت که چقدر
سعی کرده است، زنی را که با دیل رابطه
داشته، پیدا کند، اما موفق نشده، با
شنیدن این حرف دوباره سردی گناه را
بر شانه هایم احساس کردم.

با لحن التماس آمیزی گفتم: «ند
از این موضوع دست بردار، پیدا کردن آن
زن باعث نزدن شدن «دیل» نمیشود، اینقدر
خود را رنج مده.»
سرش را تکان داد و گفت: «مثل

سرکه فردا



سرکه است سرکه طبیعی مانند سرکه های ماست کشنی و سرکه های ترش
که بزرگ اصل و سرکه علی و بدشاهی در کارخانه های فرانسه و سیکر
سرکه فردا جایگزین سرکه های معمولی غیر بهداشتی است
که با قندی ترین و رطوبت می باشد.

سرکه فردا در بطری های مخصوص و استاندارد شده و در قوطی های
سرکه فردا سالاد و غذاهای دیگر را خوش طعم و مطبوع می نماید.
ترشش های تند شده و میز سرکه فردا هرگز نماند.

فروش در کلیه سوپرمارکت ها
و قنادی ها و کافه های میوه و غذاهای

مرکز فروش: شرکت تولیدی فردا
آشنای درست شمایل کوی با شماره ۴۰ - ۱۳۶۵

در شیراز و سایر شهرها و قنادی ها و شیرینی ها و قنادی ها

نگذشت که همراه با آهنگ (شیسور
داوطلبان) اثر (ژرمیا کارلک) آهنگساز
معروف سرو غذا آغاز شد . بمحض اینکه
شمع غلام بچه خورو در لباسهای قشنگشان
قدم سالن گذاشتند ، بانك تحسین از
حضار برخاست .
شوارهای غلام بچهها تنگ واز تریکوی
مشکی بود . راسته شلوارها با نوار قرمز
پراقدوزی شده بود . جلیقه های از مخمل
قرمز ، رنگ شراب بورگوند را برابر
نظر محرم میکردند . روی پیش سینه
جلیقه ها علامت گلرنگ و شمیر با آرم
خانوادگی (دولاروم) ها خامه دوزی شده
بود . دور یقه و سراسن هاشان از تور
سفید آهارخورده بود . روی بره های پسرانه
و پرموشان کلاه های قرمز قرار داشت .
این منظره ای غیرعادی بود . زیرا
خاطره ضیافت های مجلل دربارهای قرن
بعده در صفحه ۶۰

مرد ناشناس تعظیمی بجای آورد و
دور شد . کارولین همراه پدرش بطرف
میزی رفت که قرار بود صدوبیت تن
از برجسته ترین شخصیت های پاریس دوش
بنشینند . بین راه کارولین پرسید:
- پدر ، این جوان را میشناسی ؟
- مگر حتما باید بشناسم ؟
- خوب ، البته پدر . برای اینکه
خودت اسش را در لیست مدعوین نوشتی ،
مگر درست بدواز اسم تالیران نوشتی ؟
دوک سیریل میکال آژ بلومر ؟
کت بلجن نجوا گفت .
- عجالت جای این حرف ها نیست دخترم ،
برای تو خبر مهمتری دارم . الساعة
خبر رسیده که امپراطور استعفا داد .
من و تو باید با هم مفصل صحبت کنیم .
وقتی موزیک مترنم شد همه
مهمانان را تحت الشعاع قرار داد . اندکی

گل سرخ و شمشیر بقیه از صفحه ۲۵

براندام او ، پرودشان را از دست داده
بودند . کارولین آفریده شده بود تا در
آنگونه جامه ها تجلی کند . کارولین آفریده
شده بود تا بعنوان تاجی بر تارک پاریس
بدرخشد . کارولین آفریده شده بود تا
بازار خویرویان غروب شهرهای اروپا را
قرق کند و قلب های بسیاری را بخواک و
خون بکشد .

کارولین پرسید:
- حسن نزدیک ؟
- چرا ، چرا ، حاضر شرط بینم
که کار میو (لروی) است .
کارولین خنده خوش آهنگی سرداد
و داد زد :

- آفرین ...
به پس درست گفتم . خودم میدانم که
چیزی از چشم دور نمی ماند ...

حام حاضر بود و مهمانان بسوی میز
که نعل اسبی شکل چیده شده بود دعوت
شدند . مرد ناشناس بازویش را کنار کارولین
تعارف کرد . بمحض اینکه از گالری قدیم
سالن گذاشتند ، به کت برخوردند . کت
گفت :

- سوتی کارولین ، چه خوب شد
آمدی ، خیال کردم یادت رفته تالیران
ترا پیش خرید کرده .
قبل از آنکه کارولین بتواند جوابی
دهد مرد ناشناس بفرموده گفت:
- ایشان را ببخشید کت . توجعشان
بمن جلب بود .

و بعد بروی کارولین تبسم کرد ،
بعد خطاب به کت افزود :

- باید بداشتن چنین دختری بشما
تبریک گفت . کت از لحظه ای پیش منم
تصمیم گرفتم هرفت بچهار شدم بچه هایم
را در دهان دور از پاریس بزرگ کنم ...
و با صدای آهسته تری گفت :

- کت عزیز . این چه بالایی است
سرخانه تان در آورده ای ؟ اینجا را نشانم
اگر به سیمون پرنمیخوردم ، هیچ نمانده
بود برگردم ...
و بعد

در حالیکه با انگشت تهدید میکرد
آهسته تر گفت:

- کت ، تکند مجسمه ها و تابلوهای
نایلون را دور بریزید . انگلیس ها
حاضرند همه را بقیعت خوب بفروشند .
پاندازه یک طومار سفارش بمن داده اند .
میوانم روی شما حساب کنم ؟ تاجانیکه
یادم مانده مجسمه ها و تابلوهای شما نظیر
نداشت . امپراطور بیچاره را کجا تعجید
کرده ای . بفرز زمین ؟
کارولین در دل گفت :

- موجود عجیبی است . هیچ
نمی شود فهمید کدام حرفش راست و کدام
حرفش دروغ است .

- با این حرفان ایشان را به دولت
دعوت میکنید ؟

- بپاه برشطان ، البته ، آخر
ملاحظه کنید ، سه ماه در انگلستان بودم ،
وقتی چند روز پیش با یک چمدان سوقات
برگشتم دیدم او رقیب شده و در غیبت
معشوقه ام را به طور انداخته است .

کارولین که از شوخی های بامزه
آن مرد بانشاط خنده اش گرفته بود
جواب داد :

- عفوشت کنید . همه ما کتخور
تقدیریم ، میو جیل دولامار !
مرد ناشناس گفت:

- گفتید جیل دولامار ؟ مگر شما
این موجود نامرئی را میشناسید ؟ نه ،
هیچکس او را نمیشناسد . اما همه درباره اش
حرف میزنند . از زنان روسی (فوبورز -
سن زرن) گرفته تا دختران لوند (پال -
روایال) پاریس همه فقط تصویر یک مرد
را در سر دارند . مردی را که هرگز
ندیده اند . مردی که شایع است سالها
پیش مرده است .

بعد دستمالی توری از جیب در آورد ،
پیشانی اش را پاک کرد و پرسید :

- هیچ میدانید این مرد مشهور
بچه دلیل بلند آوازه شد ؟ نمیدانید ؟ خودم
نشانان میدهم . یک قدم عقب رفت . چنان
زنی گرفت که گویی شمشیری بسخت
داشت . آنگاه با دو حرکت برق آسا ، با
شمشیر خیالی علامتی در فضا ترسیم کرد .
حرکاتش شبیه یک ببر با چابکی توأم بود .
ولی همین مرد جسور درست پاندازه یک
زن و سواسی نمیز و مرب بود . شلوار
طوسی تنگ ، کت بنفش روشن از ابریشم
مات و جلیقه زربفت که دکمه های از
کهربای برلیان نشان داشت و همه آنها
بسیوی شایسته با هم متناسب بود و با او
می آمد . آنچه در او بیش از همه جلب
توجه میکرد انگشت بزرگی بود به انگشت
دست چپش و الماس درشتی بود که بر سر
آستین توری دستپاش نصب شده بود ...
لبخندی زد و گفت:

- من عاشق ماجرا و ماجراجویی
هستم . ولی ماجراجویی در دنیای عتق را
ترجیح میدهم .

کارولین گفت :

- پس نهایت لطف بود که دمی این
ماجراجویی را برافروشی سیرید و به کلبه
ما افتخار دادید .

- افتخار را شما بمن دادید که
دعوتنم کردید . چه افتخار بالاتر از آن
که مردی را بجای دعوت کند و بگویند
بیا و الهه زیبایی شهر را نشان کن !
نگاهی به سراپای کارولین انداخت
و گفت :

- برآستی مجسمه لطف و حسن
خداداد هسید . به مستحرم سوگند که
نظیر تان را کم دیدهام . شاید بهتر بود
اگر می گفتم هیچ ندیده ام . عجب پیکر
نازبایی ، عجب جامه فشنکی ، عجب
چشمهای مرموزی . ممکن است بیرسم ،
این پیراهن را دست کدام هرمد قالب
اندامتان کرده است ؟

- خودتان حسن بفرماید !
پیراهن سفید نقره ای رنگ کارولین
با نهایت مهارت دوخته شده و مخصوصا
چاک دکولنه اش در نهایت بی پروایی تا
حدود ناف نگوئی بسته بود .

لبه دامن الماس نشان چنان بود که
گویی درشتی تاریک آسانی پرنساره
میدرخشید . بروشی که زیر پستانش نصب
کرده بود ، نگاهها را روی نقطه معینی
خیره نگه میداشت . جواهرات مادرش ،



پیک هسکووارنا

که منظر شادی و سرور است بخانه شما می آید:
شما افراد خوش شانس پیک را بخوانید
و جایزه بگیرید

از : دوروتی دانیل

ترجمه : دکتر کی مرام

اتاقی



خلاصه شماره‌های گذشته:

«گراس لایمر در يك حادثه آتش سوزی دختر كوچكش دیان را از دست میدهد و شوهرش را مسؤول مسرکه دخترشان میداند. از شوهرش متنفر میشود. بعلت شربه روحی ناشی از همان حادثه در آسایشگاهی بوسیله دكتر كیتلن تحت درمان قرار میگيرد. شش ماه بعد پنايه توصيه دكتر كیتلن ، برای استراحت تنها به كنار دریا میرود. يك روز دختری هم سن دختری خودش را از دریا میگيرد. بپايد دختری ناپود شده خودش ، او را به ویلايش میبرد. اما دختر ك با او حرف نمیزند. گراس يك خرس پشمی برای دختر ك میخرد. بعد دختر ك ناپدید میشود. هانك خواب بار فروش دهكده متكر فروختن خرس پشمی به گراس میشود. ماتیلا زنی كه دختر ك را در آغوش گراس دیده، حاضر به گفتن نیست، هیچكس حرف گراس را باور نمیكند. همه میگویند گراس دچار اوهام شده ، و دختری بیجای را كه او مدعییت پیدا كرده ، هیچكس نمی شناسد.

بس از گذشتن ماجرا هائی ، يك شب «فرده» شوهر گراس پنايه سفارش دكتر كیتلن به ویلا میآید. جلو ویلاي گراس در آتشی كه كنار ساحل افروخته اند، چشماي شیشه‌اي خرس پشمی را پیدا میکند و می فهمد آن خرس را سوزانده اند. گراس از پیدا شدن اولین مدرکی كه حرفهای او را به اثبات میرساند خوشحال میشود و به «فرده» اجازه میدهد شب را در ویلا بماند.

ویلاي بوفورد ، اسرار آمیز و وحشت آور بود. داخل این خانه قدیمی با دیوارهای بلندش چه میگذرد ؟... چرا آنها ، تنها پسر خودشان را پنهانی بخاك سپردند و به کسی اجازه ندادند جنازه او را ببینند ؟... چه رازی زندگی آنها را در بر گرفته ؟... آیا حقیقت آشكار خواهد شد ؟..

صبح ، وقتی گراس چشمايش را باز كرد متوجه شد در اتاق خوابش باز است. با تعجب نیم خیز شد ، روی تخت نشست. فرد بی خیال به اتاق خواب آمد . ورود ناگهانی فرد سبب شد كه گراس روتختی را تا بیخ گلویش بالا بكشد . فرد با خونریزی لبخند زد و گفت :

— من امروز خیلی زود از خواب بیدار شدم ، توی بخاری سالن آتش خوبی روشن کرده ام . در اتاق خواب ترا مخصوصا باز گذاشتم كه كمی هوای گرم اینجا بیاید. گراس در جواب با سردی گفت : — بوی قهوه بشارم میرسد .

قسمت سیزدهم

در برج



فرد با لیخدی جواب داد:

— بله، میدانی که در قهوه درست کردن تخصص دارم. صبحانه‌ات را حاضر کردم تا تو ناشتایی بخوری. من می‌روم گشتی روی پلاژ بزنم.

وقتی فرد خارج شد گراس آهسته بطرف پنجره رفت و بانگاش فرد را که با قدمهای بلند روی ماله‌های ساحلی پیش میرفت تعقیب کرد. او به هیكل متناسب و برانزده شوهرش نگاه میکرد و بخوبی میدید که هوز هم فرد، فرزی و چالاکي خود را از دست نداده است. یادش آمد این همان مردیست که عاشقانه دوستش داشته است ناگهان ریشه افکارش به فاجعه آن شب نوم کشیده شد و بلافاصله نسبت بهردی که سالها دوست داشته، احساس نفرت کرد و احساس کرد که هرگز نخواهد توانست با این مرد مثل گذشته زندگی کند و خوشیخت باشد.

گراس بعد از آنکه لباسش را عوض کرد به آشپزخانه رفت. فرد سینی صبحانه را آماده کرده بود. از املت زامبون و نان سرخ شده هوز بخار گرم بلند میشد. گراس با اشتها صبحانه‌اش را خورد و به آتافش برگشت، جلو میز توالش نشست و بدون اینکه خودش متوجه باشد با دقت و ظرافت تمام توالش کرد. پیراهن بزرخوش دوختش را پوشید. پشت لاله‌های ظریف گوشه‌هایش را کمی خطر زد، آن وقت به آشپزخانه برگشت که ظروف صبحانه را تمیز کند.

گراس تازه کارش را تمام کرده بود که فرد بخانه برگشت.

— هوا کمی سرد است، اما خیلی لطیف و ملایم است. گراس میدانی بوی این این خانه قدیمی و قلعه مانند بالای تپه چه کسی زندگی میکند؟

خانواده بوفورد، مالک همین ویلا هم آنها هستند.

خانه اسرار آمیز و جندش آوری دارند... دیشب خوب خوابیدی؟

— بله، مشکرم. بشین برایت قهوه تازه درست کرده‌ام.

— خوبه...
فرد روی صندلی نشست. گراس قهوه جوش را جلو فرد گذاشت و بطرف ظرفش غوئی برگشت. فرد در حالیکه برای خوشش در فجان قهوه میریخت با ناراحتی گفت:

— مثل اینکه حرف زیادی نداریم با هم بزنیم.

— همینطور است. درست حلیم زده‌ای.

— بنابر این فکر میکنم بهتر باشد قانونا از هم جدا شویم، البته نظرم این نیست که سریعاً در این مورد اقدام کنیم. اما ترجیح میدهم بعد از آنکه موضوع این کودک گمشده به سر انجامی رسید در باره جدائیمان تصمیم بگیریم.

— هر طور تو دلت بخواهد من موافق هستم.

— مشکرم. فعلاً باید منتظر دکتر کیتلن باشیم. فکر میکنم او تا بیک دو ساعت دیگر اینجا بیاید. چشمهای دکمه‌ای خرس بشی را که گم نکرده‌ای؟

— نه. دیشب آنها را زیر بالاشم گذاشتم و خوابیدم. الان هم توی جیب‌م است.

— بسیار خوب... بد نیست من مجدداً یک چرخ دیگری بیرون بزنم تا دکتر کیتلن برگردد. فرد مجدداً خارج شد. این بار گراس از پنجره آشپزخانه به دور شدن او نگاه میکرد. برایش کاملاً محسوس بود که فرد با آن چالاکي و سرزندگی صبح قدم بر نمیدارد.

فرد شانه هایش افاده بود و بانگرانی و ناراحتی راه میرفت. گراس خوب حس میکرد علت ناامیدی و افسردگی فرد حرفش های سردی است که از او شنیده، دلش میخواست گریه کند، فریاد بکشد، از فرد بخواهد برگردد و مسئله طلاق و جدائی را فراموش کند. اما نفرتی که در قلبش نسبت به او احساس میکرد مانع فریاد کشیدنش میشد. به همین دلیل به فرد حق میداد تا بفکر طلاق باشد. چون زندگی آن‌ها در این وضع مسخره و غیر ممکن بود. ناچار از جلو پنجره کنار رفت تا هیكل مردی را که با ناامیدی روی ساحل قدم بر میداشت نبیند.

موقعیکه اتومبیل دکتر کیتلن و شهردار مقابل ویلای گراس توقف کردند فرد و گراس جلو در بودند. شهردار با لیخدی پیاده شد. گراس در حالی که کمی سرخ شده بود گفت:

— آقای شهردار، شوهرم فرد را بشما معرفی میکنم.

فرد و شهردار با لیخدی کوتاه بهم دست دادند. شهردار با گرمی و حرارت گفت:

— از آشنائی با شما خوشوقتم، خانمتان از وقتی اینجا ساکن شده‌اند، ساعت بد و ناگواری را گذرانده‌اند. باید اعتراف کنم خود منم گاهی نسبت به حقیقت حرفهایی که می‌زدند شک می‌آوردم، اما بعد از آنکه با دکتر کیتلن ملاقات کردم کمترین تردیدی بر اینم باقی نمانده که در حرفهای خانم گراس صداقت و حقیقت وجود دارد.

گراس با هیجان جواب داد:

— حالا اعتقاد بیشتری نسبت به حرفهای من پیدا خواهید کرد. دیشب بکنفرم جلو ویلای من کنار دریا آتش روشن کرده بود. فرد قبل از من توانست خوش رانه محل آتش برساند... بینید چه چیزی را در خاکسترهای ته مانده آتش پیدا کرد.

گراس دستش را از جیبش بیرون آورد و در مقابل شهردار باز کرد. شهردار با تعجب نگاهش را به دو دکمه شیشه‌ای کوچک دوخت و بدون اینکه چیزی فهمیده باشد نا حیرت صورت گراس نگاه کرد، اما دکتر کیتلن که ناگاه همه چیز را درک کرده بود با خوشحالی گفت:

— چشمهای شیشه‌ای خرس بشی. شهردار که تازه متوجه حقیقت شده بود تکرار کرد:

— چشمهای خرس بشی... اوه... بله. حالا فهمیدم، آنها خرس بشی را

سوزانده‌اند که نشانه‌ای از آن باقی نماند. عجیب است. واقعا عجیب است. مسئله دارد هر لحظه برای من عجیب تر و اسرار آمیز تر میشود.

گراس با لیخدی موفقیت آمیز گفت:

— بفهمید تو، من چند ساندویچ و کمی قهوه درست کرده‌ام. توی منزل بهتر میتوانیم حرف بزنیم. هر سه مرد همراه گراس وارد ویلا شدند. ترافاتی پذیرائی روی میزها نشسته و گراس برای آوردن قهوه به آشپزخانه رفت.

دکتر کیتلن آهسته گفت:

— بنظر من ماهوز از واقعیت بسیار دور هستیم، اما روزه امید پیدا شده‌ام. که ما را به مقصد برساند کاملاً مشخص است. بنظر من هانگ خواب را فروش در مسئله گم شدن این دختر بچه ناشناس باید دخالت داشته باشد، چون با سماجت تمام موضوع فروشن خرس بشی را انکار میکند. بعلاوه اونها کسی بود که سعی میکرد شایعه‌ای بوانه بودن گراس را در دهکده انتشار دهد.

گراس با دلخوری به دکتر کیتلن جواب داد:

— تعصبات دکتر کیتلن، شما خودتان سابقه بیماری مرا برای او روشن کردید و مستمسک بدست او دادید که شایعه برداری کند.

— حق با شماست گراس، ولی من عمداً این کار را کردم. چون یقین داشتم وقتی هانگ به حساسیت روحی نوبی برسد، اگر دستی در کار گم شدن آن دخترک داشته باشد، قطعاً برای اینکه روح نسرا بیشتر آشفته سازد تکیه دیگر آن بچه را سر راه تو قرار خواهد داد. تا اینکه تو مجدداً همان داستان اولیه را تکرار کنی و مردم بیشتر اعتقاد پیدا کنند که دفعه اول هم هانگ این میگفته‌ای. بعلاوه او فکر میکرد باید ایجاد التهاب و اضطراب ترا واقعا تحت تأثیر قرار دهد و روحا ضعیف کند. دیدید که من اشتباه نکرده بودم و او با دقت و نقشه‌ها رانه یکبار دیگر دخترک را مجدداً بخانه تو آورد و با همان وضع اسرار آمیز او را برد. او یقین داشت وقتی تو یکبار دیگر شهردار را برای دیدن دخترک به خانه‌ات بیاوری و شهردار اثری از آن بچه نبیند کاملاً معتقد خواهد شد که خیالیاتی میکنی. در هر صورت نظر من به مشارکت هانگ در جریان ناپدید شدن دخترک قطعی است و بجای او بدون شک خواهرش ماتیلائیز در این واقعه دست دارد.

فرد پرسید:

— ماتیلائز همان زنی است که دخترک ترا کنار ساحل در بغل گراس دیده و بعد انکار کرده؟

— نه... من و آقای شهردار تمام دفاتر ثبت هویت شهرداری را رسیدگی کردیم، مسئله شگفت آور اینست که نتوانستیم دختری را که در این دهکده متولد شده باشد و الان هفت هشت سال داشته باشد پیدا کنیم.

فرد پرسید:

— در موردیکه میدانیم نه هانگ و نه خواهرش هیچکس هرگز ازدواج نکرده‌اند و بچه نداشته‌اند بطور ممکن است در جریان گم شدن این کودک ناشناس دست داشته باشند.

گراس بلافاصله جواب داد:

— در موردیکه میدانیم نه هانگ و نه خواهرش هیچکس هرگز ازدواج نکرده‌اند و بچه نداشته‌اند بطور ممکن است در جریان گم شدن این کودک ناشناس دست داشته باشند.

گراس بلافاصله جواب داد:

— در موردیکه میدانیم نه هانگ و نه خواهرش هیچکس هرگز ازدواج نکرده‌اند و بچه نداشته‌اند بطور ممکن است در جریان گم شدن این کودک ناشناس دست داشته باشند.

گراس بلافاصله جواب داد:

— در موردیکه میدانیم نه هانگ و نه خواهرش هیچکس هرگز ازدواج نکرده‌اند و بچه نداشته‌اند بطور ممکن است در جریان گم شدن این کودک ناشناس دست داشته باشند.

آبگرمکن دوئوترم

سوپرگلاسالین



برترین نام برای

- پاکیزی
- بهداشت
- طراوت
- لذت

نماینده انحصاری در ایران - شرکت سهامی فیروز - صهران

نیابان تخت جمشید شماره ۲۱۹ تلفن ۱۳۱

چگونه يك قاتل از آب درآمد !
بعضی گلوهرها میفروند. بدنم از شدت ترس و وحشت بلرزه افتاده بود. میدیدم که اکنون وقت آن رسیده است که پرده از روی راز خود بردارم. میدانستم با گفتن این حقایق، کاخ آمل و آرزوهایم ویران خواهد شد. اما نمیتوانستم قبول کنم که «ند» چنین افکار بدی راجع به برادر هرداش در سر داشته باشد.

باصدای ضعیفی گفتم: «دیل» جولی را نکشته است. من میتوانم این را ثابت کنم.
ند نگاه تندى بمن کرد و گفت: «چطور میتوانی اینقدر مطمئن باشی؟» دستهای یخزده ام را در میان بازوانم فرد بردم و گفتم: «زیرا هنگامیکه جولی کشته شد، «دیل» اینجا نزد من بود. همین جا بود که زنجیر را برای تعمیر در جیبش گذاشت. نگاه کن یکی از آنها باز شده. و آن خونهای روی دستمال هم خونهایی است که از انگشت من بیرون ریخته. دست من با چاقو برید و او با دستمالش آنرا پاک کرد.

تغیر شدیدی بر چهره «ند» هویدا شد و گفت: «پس آنشب که در نامه اش ذکر کرده همان شبی است که از خانه تو بیرون آمده بود؟»

صدای «ند» رفتار فته وحشت انگیز تر و بلندتر میشد. «پس تو آن زنی بودی که دیل راجع باو صحبت کرده بود.» بازوانم را در چنگالشی گرفته بود و میفشرد و مرا تکان میداد. «زود بگو... بگو که تو او را کشتی. پس آن زن همین خانم معلم نجیب و خوشگل است. عجب هنرپیشه خوبی هستی. ای خدا! تو چطور توانستی با پسری مثل دیل اینگونه رفتار کنی. تو باین سن وسالت!»

گریه شدیدی مرا بشدت تکان میداد. فریاد زدم: «نه آنطور که در نامه نوشته شده نیست.»
«ند» دشت را از بازوانم برداشت و زین لباس را بر عت گشود و آنرا بکناری انداخت و سپس باخوشن و وصف ناپذیری دست در میان موهای بسته ام کرد و آنرا پریشان کرد و بدور شانام ریخت و فریاد زد: «این همان فرمست که جلو او راه میرفتی و او را دیوانه میکردی؟» بر عت لباس را برداشتم و دوباره پوشیدم و گفتم: دیل مرا موقی دید که بدون اجازه وارد اتاق شد. درست موقی که اصلا انتظار ورود او را نداشتم.»

سعی کردم با حرفهایم او را قانع کنم که در این ماجرا کاملاً بی تقصیر هستم، باو گفتم برای این به دیل خدیوادم که موضوع را جدی نگیرد و دست از سرم بردارد. من آنقدر از حوادث گذشته ترسیده بودم که به هیچ وجه حاضر نبودم برای بار دوم زندگی و شغل را از دست بدهم.

با تمسخر گفتم: «اوه چقدر بی گناهی ای عزیز...»
اشکهای سوزان من چهره ام را خیس کرده بود. جواب دادم: «من گناهکارم نه برای اینکه با او عشق بازی کرده باشم، بلکه بخاطر اینکه سعی نکردم در آخرین لحظه باو کمک کنم. من فقط راجع به وضع خودم در مدرسه و محیطی که در آن زندگی میکردم فکر کرده بودم. بله آنشب که او را از خود رانده بودم و گفته بودم حق ندارد دیگر با من حرف بزند. من ترسوی بیرحمی بوده ام. من هرگز خودم را برای گسالی که مرتکب شده ام نمی بخشم.»

و گرفته بود. او گفت: «اما من مطمئن هستم که دیل دختر بیچاره را کشته و بعد هم خودش را بدار زده است.»
فریاد زدم: «نه... نه... تو نباید اینطور فکر کنی. دیل هرگز چنین کاری نکرده است، او نمیتوانست يك قاتل باشد.»

«ند» دستهایش را بروی صورتش فشرده و گفت: «خدایا کاش میتوانستم باور کنم، اما باز هم دلایل دیگری هست. دیل خودش در نامه ای که بمن نوشته است اعتراف کرده.»

باز هم فریاد زدم: «او نکرده، او قاتل نبوده.»

ند گفت اما اوقاتش است. آبا نامه او را بیاد داری، حالا می فهمم که زن مورد علاقه اش زن منی نبوده و منظور دیل همین دخترک بوده است. بچه معصوم با شنیدن حرفهای دیل خدیوادم و او را دیوانه پنداشته و باو گفته است که از او متنفر و بیزار است. دیل هم از عصبانیت او را کشته است. اوه خدای من! برادر من

عشقی که بارتلخ داشت

بقیه از صفحه ۵۴

گفتم: «او «جولی بافورد»، یکی از شاگردان من بود.»
بدنش لرزشی آشکار پیدا کرد و ادامه داد: «امروز که از سرکارم مراجعت کردم به خانه عمه «نلی» رفتم تا لباسهای «دیل» را بردارم. جیبهایش را خالی کردم و اینها را پیدا کردم.»
«سپس دست در جیبش کرد و يك دستمال خونی و گردن بندی طلای از آن بیرون آورد.»

خون در رگهایم منجمد شد. دستمال همان دستمالی بود که «دیل» انگشت مرا با آن پاک کرده و زنجیر هم، گردن بند «جولی بافورد» بود که دیل آنرا برای تعمیر کردن برده بود.

من فهمیدم که چه فکر وحشتناکی بمغز «ند» خطور کرده است. جلو رویش زانو زدم و دستهایم را روی بازوانش گذاشتم و با صدای لرزانی گفتم: «خوب اینها چه معنی دارد. مسلماً «دیل»

کلبه‌ای آنسوی رودخانه...

بقیه از صفحه ۴۳

جای گریه کجافته ؟ شما حرفی نمی‌زنید، شما مهربان و خوب هستید ، شما بزرگواری دارید من چرا اینجا مانده‌ام ؟ چه می‌خواهم. نقش من در این خانواده چیست ؟ از همه اینها گذشته مردم چه می‌گویند ؟ من بقدری شما دونفر را دوست دارم که تا دیشب متوجه این حقایق نشده بودم. بخدا فکر میکردم که درخانه خودم و نزد مادر و برادرم زندگی میکنم و بهمین علت هیچ درصدم برنمیاد که رفح زحمت کنم . حسن آقا . برادر نازنین من . خواندم که نوشته بودید قصد ازدواج دارید . چقدر خوشحال شدم . انشاءاله که مبارک باشد. آرزو داشتم میتوانستم در این خانه بمانم و بیاس محبتی که شما ، و مادر شما بمن کردید درعروسیتان و بعد بهممرتان خدمت کنم و اولین بچه و بچه‌های دیگر شما زودتر خوشبخترا باشیید جانم پرورش دهم. افسوس که این سعادت را ندارم . حسن آقا . مادر . ازاینکه من کجا میروم وجه سرنوشتی پیدا میکنم نگران نباشید. بجلال پروردگار قسم میخورم که بهیچ فریبی و بهیچ نیازی راه خطا نروم و تنم را نفروشم و در گرداب یلیدی نیفتیم. کار میکنم و اگر کاری درخور نیافتیم بدخمتکاری در خانه‌ها و رختشویی میبردارم و پیرم را با شرافت بزرگ میکنم . ازاین بابت نگران نباشید . آرزویم اینست که یکروز با سربندی و روسفیدی نزد شما بیایم و روتان را مثل مادر و برادرم ببوسم.

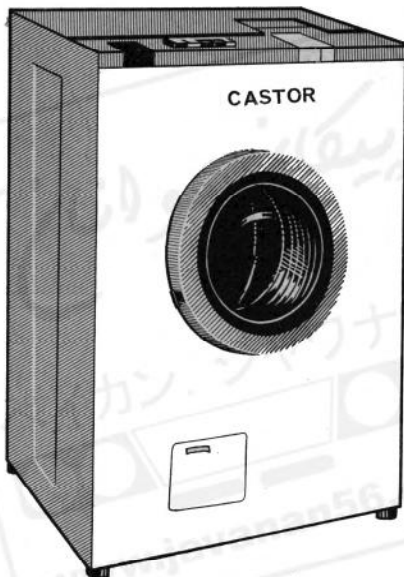
من میروم . اگر پدر و مادرم مرا بخشدند بخانه خودمان مراجعت میکنم در غیر اینصورت در تهران بزرگ جانی برای من یافت میشود . خدا نگهدار شما باشد . از محبت شما ممنونم . آنقدر که فکر میکنم تا ابد نتوانم از زیر دین اخلاقی شما بیرون بیایم. اگر سلامت رسیدم و آدرس معینی پیدا کردم حتما از حال خودم و بچه برای شما خواهم نوشت . دست و روتان را می‌بوسم . کسی که هرگز شما را فراموش نمیکند . زن سرگردان و در بدر ، «فرانک».

این نامه را نوشت و حتی یکبار دیگر آنرا نخواند . زیرا ترسید از آنچه که برشته تحریر درآورده نامد و پشیمان شود. خوب یا بد . رسا یا نارسا ، هرچه بود کاغذ را تا زرد و دریاکت نهاد و سر آنرا چسباند و با سرعت روی طاقچه گذاشت و چادرش را برافکند . هرچه بتن داشت همانجا خربیده بود . هیچیک از فعلات لباسی را که قبلا داشت همراه نمی‌برد . روزی که بان خانه قدم نهاد ، تنها بود ولی امروز با پسری میرفت که پدرش از وجود او اطلاع نداشت و بفزرتندی نمی‌پذیرفت . ناامید ، گریان ، دل‌شسته و سنگین بار ، کجا برود ؟ چه کند ؟

با دندان لبه چادر را گرفته بود که از سرش نیفتد . با یکدست جامدان و با دست دیگر قنداق طفل را نگه میداشت . دیدگانش از انک حسرت لبریز بود . وسط حیاط ایستاد . دور خود نیم چرخید و همه جا را با نگاه نوازش کرد ، از در و دیوار و یادبودهایی که داشت وداع کرد و در حالیکه واقعا بحثی میتوانست از آن محیط مالوف دل برگردد خود را بکوجه افکند. احتمال میداد که در راه با مادر حین

مدرن‌ترین ،
سریع‌ترین ،
مجهزترین ،
و باصرفه‌ترین
ماشین لباسشویی
در سراسر جهان

CASTOR



«مدل ریکس»

سوپرا اتوماتیک ۵ کیلو لباس ۱۲ درجه مختلف

دارای ترموستات برای کنترل حرارت منظم مخصوص پودر
خشونی که بطور خودکار مقدار پودر مصرفی را داخل نگاه میکند

سرویس دوازم یکپارچه است . تلفن ۵۸۸۱۱-۳۸۲۴۵

آکیم

«زن روز» هفتگی کیهان

صاحب امتیاز : دکتر قاسم طاهباز
مدیر : فروغ مصباح‌زاده
سردبیر مجید دوای
سال سوم
شماره یکصد و چهل و هشتم
شبه شانزدهم دیماه ۱۳۴۶
تکشماره : ۱۵ ریال
شماره تلفنهای «زن‌روز»
۳۱۵۶۱ تا ۳۱۵۶۹
گزاره‌های مشک‌ورنگی از :
گزاره‌سازی کیهان
خیابان فردوسی موسسه کیهان
مجله «زن‌روز»

توق میزد که بعد گریه را سردهد.
فراکت سرعت قدمهای خود افزود.
بیست دقیقه بعد به اولین شرکت مسافری
رسید و سراغ اتوبوسی تهران را گرفت.
خوشبختانه اتوبوسی در همان دقیقه خازم
تهران بود . پول را پرداخت . بلیط خرید
و سوار شد . شاید هنوز نه از خرید روزانه
بخانه بازنگشته بود که فرانک و پسرش
کرمانشاه را پشت سر می‌گذاشتند. کرمانشاه.
شهر مهربانی که او بیش از یکسال از عمر
خود را زیر آسمانش سیری کرده و خاطرات
بسیاری از آن داشت . او کرمانشاه را
وداع گفت و باستقبال سرنوشت و آینده‌ای
مهم و تاریک روی به تهران نهاد.

ناتمام

روبرو شود لذا بسمت مشرق پیچید و راه
طولانی‌تری را برگزید تا خود را به خیابان
رساند. در خانه را بهمزده و بسته بود .
در که بهم می‌خورد قفل میشد. نه نیز
کلید همراه داشت.
دیگر به پشت سر خود نگاه نکرد ،
به گذشته نیز نیندیشید . ازاین پس آینده
مطرح بود. آینده . آینده‌ای که نمیدانست
دست مراح سرنوشت چه نقشه‌هایی در آن
تعبیه کرده است. پسرش زیر پوشش کلفت
چادر سیاه نفس نفس میزد. بیدار بود ،
باهوش بود ، شیطنت‌کودگانه داشت و
ازاینکه نمیتوانست روشانی را ببیند ،
بیرون چادر و اطراف خود را تماشا کند
ناراضی بنظر میرسید و کم‌کم توق میزد.



فروشگاههای (جوراب بل) در تهران: فروشگاه شماره ۱ - فروشگاه مرکزی بل - تقاطع تخت جمشید و پهلوی - مقابل سینما پارامونت - فروشگاه شماره ۲ - بل خیابان امیریه - فروشگاه شماره ۳ - بل خیابان بسیج - فروشگاه شماره ۴ - بل خیابان مولوی - فروشگاه شماره ۵ - بل میدان فوزیه - فروشگاه شماره ۶ - بل خیابان فرح جنوبی .
در آینده نزدیک در سایر خیابانهای اصلی تهران افتتاح فروشگاههای بل اعلام میگردد . انواع جوراب های معروف بل در کلیه فروشگاههای معروف و (پلاسکو) و درکابه های فروشگاه های تهران و شهرستان ها بفروش میرسد لطفا برای عقد قرارداد فروش و توزیع جوراب بل به سازمان پژواک تلخ ۳۵۶۲۷ مراجعه فرمائید .

گل سرخ و شمشیر بقیه از صفحه ۵۵

شانزدهم را در خاطره ها زنده میکرد . غلامبچه ها با حرکاتی نرم و باکمال ادب و شفافیت و سبکی ها را روی میز دراز و پایه کوتاه چیدند . تالیران که سمت چپ کارولین نشسته بود سر بطرفش گرداند و در حالیکه پیشخدمت ها را نشان میداد پرسید :
- ایده از شما بود ، کتس ؟
- آری عالیجناب .
- ظاهرا شما باید استعداد زیادی برای لباس پوشیدن داشته باشید . ازمن شما توصیه با لباس امشبانه هرگز به صومعه نرودید . چونکه بدون تردید باعث شکستن توبه همه تارکین دنیا خواهیدشد...
نگوئید بپیم حقیقت دارد در لباس قراقی به پاریس آمدید ؟
در آنانیکه پیشخدمت ها مشغول آوردن پیش غذا بودند ، کارولین شروع به تعریف ماجرا کرد . اما حضور ذهن نداشت و نگاهش را دائم به آنسوئی متوجه میکرد که دوک بلومر کنار مادر بزرگش نشسته بود ...
کارولین درباره او اطلاع زیادی نداشت . هینقدر میدانست فوق العاده مشغول بود ، همیشه بهترین و گرانترین لباسها را می پوشید ، کلسیون کاملی از اشیاء زیرخاکی مصر داشت و در هیچ ضیافتی اسش از قلم نمی افتاد...
مدتی با لذت نوه و مادر بزرگ را

تالیران جام شرابش را برداشت و بلند شد . همه فرو نشست . سالن غرق در سکوت گردید تالیران در برابر کارولین تعظیم کرد و گفت :
- سلامتی خوشگلترین میزبان پاریس می نوشم !
همه نگاه متوجه کارولین شدند و همه گیلاهایشان را بسوی او دراز کردند . کارولین با تکان دادن سر ولیخندی که مردان را جادو کرد و حسادت زنان را بجوش آورد تشکر کرد .
تالیران که متوجه عکس العمل مهمانان شده بود سر درگوش کارولین گذاشت و نجوا کرد :
- کتس ، شما چون گردنابی از راه نرسیده پاریس را تسخیر کرده اید ...

ناتمام

دکتر جواد خطیبی

آیستان بیمارستانهای اروپا و آمریکا

کم کردن وزن با کاملترین وسایل با اصول علمی جوش و لک و چروک صورت و ارین و آگنما و ...

برنامه بانوان تحت نظر نایب نایب تفسیر : ۲۱۱۸۱۴

خیابان کاخ جنوبی ، نرسیده به شاه کوچه ، ملاک ۱۵

میوانید که محرک شر باشید یا محرک خیر . نفوذ شما روی ما مردان باور نکردنی است . مثلا همین دوش دودنیو بود که باعث شد من از جنگ رویگردان شوم و خودم را وقف صلح کنم . اگر شما هم تا این اندازه روی پدرتان نفوذ داشته باشید مایه سرت و امیدواری است ...
پیشخدمت ها ظروف غذای اول را جمع کردند و کباب شکار و پرندگان وحشی و ماهی سر میز آوردند . برای اینکه غذا سرد نشود ، ظروف چینی را قبلا گرم کرده بودند . میوه و سبزیهای پخته نیز سروشد . شراب همه رقم وجود داشت . و بر بدنه جامهای کریستال علامت گل سرخ و شمشیر تراش خورده بود . تالیران با چنگال طلا مختصری از کباب اهوی آلا پلر زبورگ برداشت ، در دهان گذاشت ، مزه مزه کرد و گفت :

- عالی است ، کتس . حقش است یک مدرسه آشپزی دایر کنید . پاریس به این مدرسه احتیاج دارد . در چهار دیواری این شهر تقریبا داشتیم طعم غذای گرم را فراموش میکردیم .
کارولین بمفهوم کتبه تالیران بی برد . زیرا خبر داشت که در دیار ناپلئون تقریبا همیشه غذای سرد سر میز آورده میشد و درباریان از این بابت دلی پر خون داشتند . لذا متبسمانه در جواب گفت :
- آخر ، عالیجناب ، مادرم اطربشی بود و بطوریکه میدانید اطربشی هاهنرمندترین آشپزهای اروپا بحساب می آیند ...

- اگر بگویم آری ، باور نمی فرمائید؟ شما زنها موجودات عجیبی هستید.

عشقی که بار تلخ داشت بقیه از صفحه ۵۸

«ند» درحالی که صورتش از تنفس بی‌حدی درهم رفته بود گفت: «اشخاص گاه‌نگار همیشه مثل تو سعی میکنند تا آخرین لحظه خود را تبرئه کنند.»

سپس از جایش برخاست، من فکر کردم اکنون مرا صدمه‌ای خواهد زد، اما اینکار را نکرد و بطرف در رفت و گفت: «من نمی‌دانم باید چکار کنم، اما از خدا می‌خواهم که تا عمر دارم دیگر ترا نبینم.»

او رفت و من روی صندلی افتادم. باخود فکر میکردم اینکه حقیقت را باو نگفته بودم. اما به‌این نتیجه رسیدم که بالاخره روزی میناست همه‌چیز را باو میگفتم، پس چه بهتر که اکنون تکلیف‌مان روشن شده دیگر همه چیز برایم بی‌تفاوت بود.

مدت زیادی همانجا نشسته بودم و فکر میکردم. بالاخره اجرا برخاستم و لباسم را عوض کردم و مشغول تصحیح دیکته شاگردان شدم. نیم‌ساعت بعد در آپارتمان بدون اینکه زده شود باز شد. «ند» با قیافه‌ای خسته و غمگین وارد شد و گفت: «میتوانم داخل شوم ایو...؟»

ایستادم، اما نتوانستم حرکتی بکنم. او در را بست و بطرف من آمد دستهای مرا در دستهایش گرفت و گفت: «ایو، هنگامیکه اینجا را ترک‌کردم از عصانیت دیوانه بودم، نمیتوانستم خوب فکر کنم. اما حالا آمده‌ام که بگویم چرا می‌خواستم آن زن را پیدا کنم، من می‌خواستم با پیدا کردن او بار گناهان خودم را سبک‌سازم من میدانم که تنها کسی که مسؤول قتل برادرم هست خودم می‌باشم. او از همه نلی خوشش نمی‌آمد. چندین بار از من تقاضا کرد که اجازه بدهم نزد من بیاید یا اینکه من باینجا برگردم، چندین بار دستش را بطرفم دراز کرد و من آنرا رد کردم و حالا خیلی برای برای کمک باو دیر شده است.»

سپس دستهای مرا رها کرد و در آغوشم گرفت و گفت: «من میدانم که حرفهائی را که یک‌ساعت قبل بنو گفته‌ام همه‌اش ظالمانه و بی‌جاست. من ببخودترا منم به قتل برادرم کردم. تو زن تریونی نیستی، بیرحم هم نیستی. زنی پاک و نجیب هستی. اما تو می‌بایستی راجع به‌این جریان قبلا صحبت میکردی و نمی‌گذشتی من در حق تو تصور بدی‌کنم.»

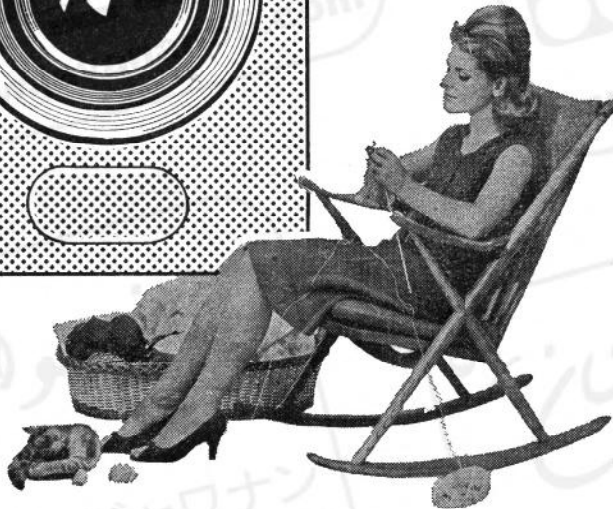
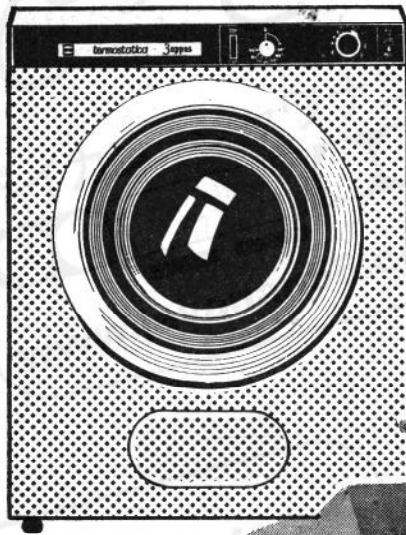
گفتم: «ند، من خواستم چندین بار راجع به دلیل و خنوم با تو صحبت‌کنم، اما هر بار ترسیدم که ترا از دست بدهم.»

او مرا بیشتر بخود فشرد و گفت: من دوباره برگشتم، زیرا ترا دوست دارم و بنو احتیاج دارم، مرا می‌بخشی؟ ما زندگی را دوباره شروع خواهیم کرد.»

دستهایم را بدور گردنش حلقه کردم و گفتم: «مهم بنو احتیاج دارم. خیلی احتیاج دارم ند» و بعد هنگامیکه لبان داغش را روی لبهایم احساس کردم منوجه بی‌معانی که خود بخود میان من و او بسته شده بود شدم.

پایان

Zoppas



لباسشویی تمام اتوماتیک زوپاس

سرعیرت‌سیرت‌سیرت

پارت

نماینده انحصاری: پارس ماشین خیابان شاه ساختان آلومینیوم طبقه ششم تلفن ۳۵۱۸
مرکز پخش: شرکت سودمند نادری شماره ۴۸۸ - تلفن ۴۶۸۲۵

گیسوی لورنتا

زیبا بادوام ارزان

خیابان روزولت غرب میدان ۲۵ شهر یزد

دکتر شاپور صدوری
مراجعه تخصصی یاریهای زنان و زنان ناباراری
خیابان کریم خان زند (چل تری) انشماره ۷۴
پذیرائی بعد از ظهر با تئیس وقت قبلی
تلفن ۶۲۶۱۲۷ - ۳۴۴۲۶ - ۳۴۴۲۶ - ۷۶۱۹۰۳

مرکز فروش بهترین دامن های ترگال - پلیسه و قبول هر نوع پارچه برای پلیسه و دوخت ، لباسشویی ها و خیاطخانه ها تخفیف کلی دارند.
پلیسه اون - کوچه برلن مقابل جنرال مد کوچه دکتر شرقی

اتاقی در برج

بقیه از صفحه ۵۷

اما فراموش نکند که مانیلا مستخدمه منزل بوفورد میباید وامکان دارد سر رشته این قضیه به خانواده بوفورد مربوط شود.

شهردار باناراحتی جواب داد :

— به خانواده بوفورد من نمیتوانم مطمئن باشم. آنها زن و شوهر قابل احترامی هستند. علاوه سالیهای سال است که بچه دار نشده اند. بنظر من نباید بیجهت باشایعه سازی حیثیت افراد محترم را به بازی گرفت.

دکتر کیتلن جواب داد:

— هیچکس چنین قصدی ندارد ... خوب گراس، نوعی را که در مرتبه دوم از ظاهر شدن دخترک گرفته ای میتوانی بمن نشان بدی.

گراس عکس تخی خواب خالی را روی میز گذاشت. دکتر کیتلن و فرد، دونفری روی عکس خم شدند و با دقت آن را نگاه کردند. بعد بلند شدند و به اتاق خواب رفتند. گراس و شهردار بدون اینکه همراه آنها بروند با تعجب بحرکات آنها نگاه میکردند. فرد عکس را با محیط تطبیق داد و زاویه ای را که عکس گرفته شده بود پیدا کرد. دکتر کیتلن در فکر فرو رفته بود. پس از لحظه ای بطرف فرد برگشت، فرد با کنجکاوایی عکس خیره شده بود. دکتر کیتلن پرسید:

— چیز تازه ای پیدا کرده ای؟

— بله، ساعت بالای تخت خواب را می-

بینی.

— بله.

— غریبه های آن را میتوانی تشخیص

بدهی؟

— درست نه.

— حق هم داری دکتر، بدون شک چشمهای توی دید چشمهای مرا ندارد. ولی من کاملاً مطمئن هستم که غریبه های ساعت شش و نیم را نشان میدهد.

دکتر کیتلن عکس را از دست او گرفت با دقت نگاه کرد و گفت:

— حق بانیست.

دکتر کیتلن گراس را صدا زد. گراس وارد اتاق خواب شد، با تعجب پرسید:

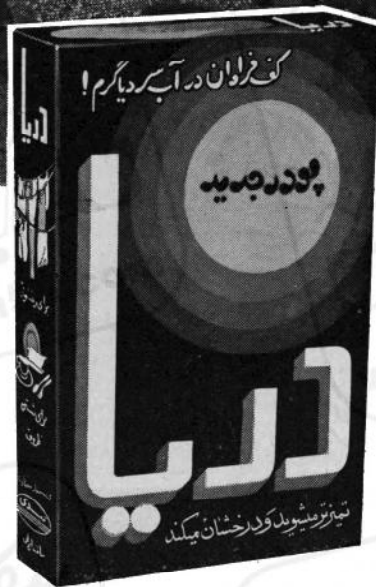
— معلوم هست شما دو نفر اینجا چکار

میکنید؟

— الان معلوم میشود گراس ... تو قبل از اینکه بخانه بیایی و این عکس را بگیری مقداری گل برای خانم شهردار به خانه آنها برده ای.

— بله.

— من امروز صبح با «ورا» زن شهردار صحبت کردم. میگفت آن شب منتظر همانش بوده که به شام دعوت داشته اند. او



دریا واقعاً تمیزتر میشود

پودر رختشویی دریا دارای مواد مخصوصی است که به لباسهای شما نور پاکیزگی می بخشد

داخل بسیاری از قوطیهای دریا انواع هدایای کوچک و کارت حواله جوایز بزرگ گذاشته شده است.

و فکر نمیکند «پوستیش» بصورت زن حالت مصنوعی میدهد؟

کارنا: صد درصد موافقم. داشتن «پوستیش» برای جلوگیری از خراب شدن مو و برای استراحت دادن بموها بهترین چاره است. اگر کسی پوستیش را طوری روی سرش بگذارد که باموهای خودش مخلوط شود و ابداً قابل تشخیص نباشد، چگونه ممکن است حالت تصنعی بصورت بدهد؟ الکساندر: پوستیش بزرگترین پدیده قرن جدید است و من با آن موافقم. بکار بردن «پوستیش» فرمولی دارد که بقیه در صفحه ۶۷

بودام. یکسال پیش من زینت دادن کیسو را بوسیله کلاههای متعدد رواج دادم. اصولاً من همیشه یکسال و گاهی چندین سال جلوتر از مدحگانی هستم، چون تا مدتی بسند شهرت میرسد، من مدلی کاملاً متفاوت و جدید عرضه میکنم که زود چشم میخورد و مورد استقبال قرار میگیرد، مثلاً در موقعی که تمام آرایشگران موهای صاف و بدون موج درست میکردند (۱۵ سال پیش) من پوش دادن مورا اختراع کردم تا بدان وسیله شینیون رابجهانیان عرضه کنم و هنگامیکه شینیون یک مدحگانی شد، من مدل حلقه ای و لوله ای را بوجود آوردم. * آیا بلا (پوستیش) موافق هستی

الکساندر: او، تئوئیکی تقلید ناشیانه ایست از مدلی که بیست سال پیش من برای اولین بار پدینیا عرضه کردم، در آن موقع که زنها موهای بلند داشتند من کوپ کوتاه را بوجود آوردم و کوتاه کردن مورا بعد از خیس کردن آن ابداع کردم. در آن موقع موها را خشک کوتاه میکردند. برای ارائه سند، عکسی را که با مشهورترین مشتری بیست سال پیشم که یک رقاصه باله بود و اولین زنی بود که موهایش را بقیچی من سرت تا کوتاه کنم بشما میدهم تا ببینید «تئوئیکی» از همین مد تقلید کرده است. یانه (عکس) رادر همین جا ملاحظه میفرمائید). در مدل «هی» هم من جلوتر از آنها

دو امپراطور گیسو بقیه از صفحه ۶۱

نه برای شب. برای یک دختر جوان خیلی مناسب است. حالا که «پوستیش» وجود دارد یک زن میتواند موهایش را کاملاً کوتاه کند و شب هم با پوستیش یک شینیون زیبا روی سرش درست کند. «هی» هم زیباترین بشرطی که آرایشگر آن فرانسوی باشد، چون فرانسوی میداند چگونه یک آرایش را ظریف و زیبا آورد در حالی که آرایشگران انگلیسی در این مد و هر مد دیگری افراط میکنند و ظرافت آنرا در نظر نمیگیرند.

کسری

میریل

بهتروزیباتر است

سرویس بین‌المللی زیبایی می‌آید

چهارراه شاه تفتن : ۶۱۱۷۷۷



بزودی در خیابان شاه آباد

کلیه‌ها لید

تفتن ۳۴۷۷۱

ازدواج مدرن

بقیه از صفحه ۲۶

زمان ما برای ازدواج سن دیری است) بخوبی می‌تواند امیدوار باشد در کنار شوهرش ۳۴ سال زندگی کند. خود ما در اروپا، اگر باطرافمان نگاه کنیم زن و شوهرهایی را که اقلاً نیم قرن است همزیستی دارند و با هم و شادی هم ساختنند زیاد می‌بینیم.

و اکنون این مسائل پیش می‌آیند آیا ازدواج‌های طولانی همزیستی را سعادتمندان‌تر می‌کنند یا برعکس مشکلات آن می‌افزاید؟ آیا همزیستی‌های طولانی باعث میشوند زمان قابل تحمل‌تری شود؟ یا بهعکس آیا زن و شوهرهایی که در محضر عقد «بله» می‌گویند حس می‌زنند که مدتی متجاوز از چهل پنجاه سال باید با هم سرکنند؟ آیا امکان دارد زن و مردی بدون آنکه به هم خیانت کنند این همه مدت با هم بمانند؟ وقتی ۶۰ یا ۷۰ سال پیش مردی زن می‌گرفت، زن چوایش در خانه یکدینا گرفتاری پیدا می‌کرد. بچه‌ها می‌آمدند، بزرگ می‌شدند و می‌مردند. خود او هم قبل از اینکه بفهمد دنیا دست کیست می‌افتاد و می‌مرد زن برده مرد بودنه‌اش زندگی‌اش در خانواده زن در درجه دوم اهمیت قرار داشت و در نظر مرد بچه‌ها بر او ترجیح داشتند. پس زن و شوهر آنقدر گرفتار پخت‌وپز و بدوز و بپوش بودند که فرصتی برای پیدا کردن اختلافاتی که ازدواج‌مدرن دست بگریزاند پیدا نمی‌کردند. معمولاً اختلاف برائت تفاوت عقیده و سلیقه بوجود می‌آید. اما وقتی زن قدیمی حق اظهار عقیده و سلیقه نداشت طبعاً با شوهرش اختلاف نظر و سلیقه بفهمد امروزی پیدا نمی‌کرد و چون سطح اختلاف پائین و دوران زن‌شوهری کوتاه بود، زندگی آرام‌تر از امروز می‌گذشت. اما امروز باتأوی حقوق و آزادی عقیده و سلیقه‌ای که زن پیدا کرده این آرامش یکی از این رفاه و جایش را رنج‌های گرفته است. زن بشوهر می‌گوید تو یکی منم یکی ودعوا از همین جا سرچشمه می‌گیرد و آقا که از اجادش شنیده زن جنس دوم و زیر سلطه مرد است

اتاقی در برج

تأیید مقامات قانونی پوستون رسیده بود برگشت.

— علت مرگ گمی چی بود؟
— گواهی مرگ نشان‌میداد، که در اثر بیماری مرده. بعد جنازه پسرش را به دهکده آوردند، و بدون اینکه بوفورد مراسم تشییع جنازه را انجام دهد بی سرو صدا پسرش را در گورستان خانوادگی بوفورد بخاک سپرد.

— شما در مراسم تدفین حضور داشتید.
— نه. گفتم که مراسمی انجام نداد. حتی گورتمی هم گمی را دفن کرده بود، بعد هیچ حرفی در این باره نزد ظاهراً بوفورد بقدری از دست پسرش عصبانی بود که نمی‌خواست بعد از مرگ هم حرفی راجع به او بزند. به همین دلیل سکوت گورکن را هم با پول خریدم.

— عجیب است. خیلی عجیب است. حالا در این خانه بزرگ فقط چارلی و زنش زندگی می‌کنند.

— بله، زن و شوهر با توافق ماتیلا مستخدمه‌شان. چارلی و زنش به موقعیت خانوادگی و اوصاف فامیلی خودشان بطور عجیبی پایبند هستند. آنها معتقد بودند اجدادشان بنیان گذار دهکده بوفورد هستند و نواده‌هایشان باید پیوسته اهمیت و ارزش خانوادگی آنها را در این دهکده بیاورند نگذارند. به همین دلیل از موقعیت «گمی» پسرشان دهکده را ترک کرد از او متنفر شدند و بنظر من این نفرت هنوز هم که او مرده باقیست و اگر جنازه‌اش را به قبرستان فامیلی بوفورد آوردند برای این بود که جای گور او خالی نماند باشد. یک روز من تصادفاً سری به آرامگاه خانوادگی بوفورد زدم، برای گمی واقعا متأسف شدم چون پدر و مادر کینه توزش نفرت خودشان را نسبت به گور او نیز نشان داده بودند. مدفن «گمی» علاوه بر اینکه بنای یادبود سایر رفگان خانواده بوفورد را نداشت، از گذاشتن سنگ مناسب‌تری گور او نیز دریغ شده بود. و فقط در بالای قبر تخته سنگ کوچکی باندازه یک کف

دست قرار داشت که روی آن منحصراً نوشته شده بود «گمی» بدون ذکر تاریخ تولد و بدون سال وفات.

دکتر کیتلن در حالیکه بدقت حرف‌های شهردار را گوش می‌کرد گفت:

— من فکر می‌کنم دلیل خاصی وجود داشته باشد که خانواده بوفورد اینطور پنهانی و اسرار آمیز جنازه پسرشان را دفن کرده‌اند. بنظر من کشف این معما باید فرد پرسید:

— بطور ساده‌است.

— باید اول من و شهردار به ملاقات آنها برویم. در این ملاقات من خواهم توانست از نظر روانی این زن و شوهر مرموز را تحت مطالعه قرار بدهم. بعد فرد و گراس به دیدار آنها بایده‌روند. باید به‌وسیله شده مدت اقامتشان را در خانه بوفورد طولانی‌تر کنیم.

— گراس با تعجب پرسید:

— منظور از این کار چیست.

— الان توضیح میدهم. موقعیکه بخانه آنها می‌رویم، چون آنها سه نفر بیشتر نباشد باشند بوفورد، زنش و ماتیلا مستخدمه‌شان. طبیعی‌است که هر سه نفر را می‌توانیم با دقتی تحت نظر داشته باشیم. حالات روحی، اضطراب یا خونسردی آنها را باید مورد توجه قرار دهیم. اگر معمولاً هر سه نفر آنها در تمام مدتی که به دیدارشان رفته‌ایم از نظرمان دور نشوند دلیل اینستکه هیچ نگرانی از ورود مایخانه خودشان ندارند. اما اگر احساس کردم یکی از آنها، یا بنوبت هر چند دقیقه بکفرشان اتاق را ترک می‌کند دلیل اینستکه آن دختر بچه در خانه آنها پنهان است و برای مراقبت و مواظبت از او می‌روند. اگر هم از توقف بدون جهت ما در خانه خودشان مضطرب و ناراحت و یا عصبی شدند باز هم دلیل اینست که گاسه‌ای زیر نیم کاسه پنهان کرده‌اند.

فرد با هیجان پرسید:

— اگر احساس ناآرامی در خانه آنها

کردیم آن وقت چه کنیم.

— هیچ عکس‌العملی نشان ندهید. آنها بهیچوجه نباید متوجه سوء ظن ما بشوند.

انجام



شورت هند (تندنویسی)

باماشین آموزش بیاموزید

بعد از آموختن و استخدام شهریه را بپردازید

معلومات زبان حدود دپلم
ساعت تدریس آزاد از ساعت ۸ صبح الی ۸ شب
مدت تدریس ۸۵ الی ۹۵ هفته
سرعت حاصله ۸۰ کلمه در یک دقیقه
ضمناً برای آموزش کلیه زبانهای دنیا (انگلیسی - فرانسه - آلمانی) قبلاً از سه جلسه رایگان استفاده کرده در صورت تمایل ثبت‌نام نمایند.

آکادمی زبانهای دنیا

دروازه دولت نیش روزولت - ساختمان جم طبقه ۴ تلفن ۷۸۴۲۳۱-۷۸۴۲۳۰
کسانیکه بطل مختلف از جمله کاراداری، شرایط سنی، موقعیت اجتماعی، بیماری، مسافرت و امثال آن نمی‌توانند در کلاس حاضر شوند مایشین آموزش (معلم خصوصی) در اختیار آنان گذاشته خواهد شد و فقط برای مکالمه بوسه دعوت میشوند. جهت کسب اطلاعات بیشتر و آزمایش لفظاً اطلاع دهید تا در اسرع وقت خواسته شما عملی گردد.

در سال ۱۹۶۸

بقیه از صفحه ۲۱

زولیت « (با شرکت چهره‌های جوان و جدید) ، « آتریو » (فیلم جنگی با شرکت رابرت میچام) ، « حمله هنگ‌سینگ » (فیلم تاریخی با شرکت دیوید هیننگ) ، « توبه‌های سن‌باستین » (فیلم تاریخی - قهرمانی با شرکت آنتونی کوئین) ، « گاو بیچاره » (کمدی مدرن با شرکت ترنس استامپ) ، « کاترین کبیر » (فیلم تاریخی با شرکت پیتر اوتول و ژان مورو) دور از جمعیت دیوانه‌کننده (تاریخی - درام با شرکت جولی کریستی و ترنس استامپ) ، ارادتمند شیطان صفت تو (پلیسی - درام ، با شرکت آلن دلون) سنا برگر (و بالاخره دکتر فاست (تاریخی - فانتزی با شرکت لیز تیلور و ریچارد برتون) از آتراسیون های جالب برنامه سینمایی سال ۱۹۶۸ خواهد بود ...
... بینیم و تعریف کنیم !

در سال نو

بقیه از صفحه ۲۰

زیبائی جسم و کمال روح بعد کافی بهره دارد . به‌ویژه بخت‌آید او را یکی از زیباترین و هنرمندترین ستارگان این زمان شمرد . «چین» از شدت عشقی که بشوهرش «روژه‌وادی» دارد ، خود را تماما تسلیم افکار و عقاید او میکند ، اما برخلاف تصویری که «وادی» از «چین» در پرده سینما ساخته ، اوزنیت بسیار حساس ، ساده و محبوب که همه مردها آرزوی همسرش را دارند . درواقع وادی در کنار «چین» نقش شیطانی را بازی میکند که دارای قدرتی زیاد، ولی قلبی خالی از محبت است و از همسرش فقط مثل یک بازیچه استفاده میکند . «چین» آرزوی داشتن فرزندان متعددی را دارد و دلش میخواهد شوهرش برای او چیزی بالاتر از یک معشوق باشد .

۸ - ژان - پل بلموندو

درطالع او پلی را می‌بینم که پایه‌های آن از طلا ساخته شده، در یکطرف پل سینمای آمریکا و درطرف دیگر سینمای اروپا دیده میشود. روی این پل مردی دودل و نگران ایستاده - «ژان-پل» پیشنهادات زیادی برای بازی فیلم از طرف تهیه‌کنندگان و کارگردانان آمریکائی و اروپائی دریافت خواهد کرد. زنی زیبا در کنار اوست که طوفانی در زندگیش بوجود آورده . درمقابل او دوراه وجود دارد و ژان-پل سرگردان است که از بین این دو کدام را انتخاب کند، زیرا هر دوراه برای او منافع و معایبی دربردارد. هر چند بالاخره باید تصمیم نهائی خود را بگیرد . آرامش زندگی این آکستور محبوب برای مدتی دستخوش اضطراب و نگرانی خواهد شد . زن زیبایی که وارد زندگی او شده ، بمعنی واقعی ژان-پل را درک نمیکند و بزودی او را ترک خواهد کرد ...

۹ - سوفیالورن

«سوفیا» دوران بسیار سختی را پشت سر گذراند، در زندگیش همچنان نقطه سباهی وجود دارد که او را عذاب میدهد. وفاداری تنها پایه و اساس زندگی زناشویی اوست . دور و ورش مملو از اشخاص



آکسار

مسکن
سریع
دردها



برطرف کننده تب و سرما خوردگی

شبهای خوش ولحظت شورانگیز در کوچینی
در تمام شبهای هفته

کوچینی

دانسینگ رستوران بی رقیب تهران

با هنرمندان گروه بلاک ترا بخوانندگی فرهاد

تمام شبها شام خوب ، محیط روایتی ، ارکستر عالی در کوچینی
جوانها روزهای جمعه بعد از ظهرها ته داندانان کوچینی را

فراموش نخواهند کرد

تلفن رزرو میز در کوچینی ۶۸۵۷۶ آدرس انتهای کاش نیش بلوار

بدخواه و کینه توز است که «سوفیا» حتی الامکان باید از آنها دوری میکند . شادی غیر منتظره‌ای (مثل تولد یک کودک) انتظار سوفیا را میکند ، او مثل همیشه در کار هنری با موفقیت روبرو میشود و همچنان محبوبیت خود را در بین مردم حفظ خواهد کرد .

۱۰ - آنوکه‌امه

حادثه ناهنگامی سلامت این ستاره هنرمند را به خطر خواهد انداخت. «آنوکه» آینده بسیار روشنی در پیش دارد و ثروت قابل توجهی انتظارش را میکند . در بین دوستان و اطرافیان محبوبیت زیادی دارد. پیشنهادات زیادی برای بازی در فیلم دریافت میکند و بزودی با هنر قابل تحسین خود پرده سینما را تسخیر خواهد کرد .

مؤسسه زیبایی و آرایش ارکیده

(شیرین)

معالجه چاقی - حمام زونا - حمام پارافین - ماساژ صورت و بدن - آرایش گیسو - انواع کرمها و لوسیونها

برای از بین بردن لکهای صورت و جوش

زیر نظر: دکتر متخصص و مدیران کارآموده دیپلمه از آلمان

فرانسه و انگلیس

نشانی: خیابان روزولت، میدان ۲۵ شهرپور. تلفن: ۶۲۶۰۲۴

عالیترین مبلمان مدل ۶۸ با اقاط

بابی ۹۰ تومان در مبسل عظیمی

خیابان قدیم شیران بالای سه راه زندان پامن نماینده سوارتین ۷۰۳۳۲

سیمین بهبانی

بقیه از صفحه ۲۸

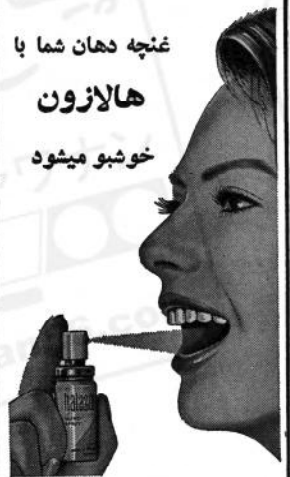
«سیمین بهبانی» در کارسردن اینگونه شعرهای «نو»، تنها به یافتن مضمون های تازه توجه دارد و این مضمون ها را در قالبهای ساده عرضه می کند، یعنی کلمه های رایج را به کار می گیرد و وزن های کوتاه و روانی را که بیشتر با مثنوی یا دوبیتی (چهارپاره سرایی) مناسب هستند، اما «بافت» کلامی این شاعر، بافتی است که نه مضمون های شعر او، بیشتر جنبه «اجتماعی» دارد یعنی مساله فقر در خانواده ها و پرداختن به تیپ های مختلف اجتماعی. اینگونه مضمون پردازی اغلب جوهر شعری را قربانی بیان تمثیل و اصول اخلاقی می کند و به همین سبب اغلب شاعران مضمون پرداز معاصر به سبب مضمون های شعرایشان شهرت یافته اند و در حد همین نظمه ها مانده اند.

«سیمین بهبانی» در این مضمون پردازی ها رقت زنانه ای دارد که بیشتر متأثر از شاعران رمانتیک نسل پیش است، تصویرهای این شعرهای سیمین، گاه زیبا و بدیع است. درغزلرایی است که قدرت و استعداد اشعری سیمین بهبانی خودنمایی می کند. سیمین در حد خود یکی از غزلرایان مبتکر است. و میدانیم که در غزل، بسیار دشوار است که بتوان استقلال نشان داد. سیمین خالق گونه ای غزل تصویرپرداز Imagist است، به این معنی که او با بهره وری از ستهای غزل سبک هندی و به سبب آشنایی با شعر اروپایی، توانسته است در غزل، بیانی نو خلق کند. لطف غزل «سیمین» در اینست که تصویرپردازی آن، حصال و جذبه غزلی را از بین نبرده و بیانی متعادل از «تصویر» و «حالت» ارائه کرده است. البته همه غزل های سیمین به آن

غنچه دهان شما با

هالازون

خوشبو میشود



اسپری دهان

هالازون

نفس را مطبوع و خنک میکند این را از بزرگ موفقیت در زندگی است

نماینده انحصاری:

شرکت دارویی غرب - خیابان حافظ

مقابل بانک کار - تلفن ۳۳۴۳۵

در داروخانه ها و فروشگاهی معتبر موجود است

گیسوی سمیرا
از بیابان بال
خیابان شاپور شیری درم کرم ناز شاپور
تلفن ۳۳۴۳۵

گفت و گوئی

بقیه از صفحه ۲۹

مردن کار نمیکند؟

«اینکه مثلاً «آبتیره» کار نمیکند یا این دلیل است که آبتیره با احساسات، بازندگی و روح من بستگی ندارد. «آبتیره» احساسات آنی شخص را نشان میدهد.

کوبیسم چطور؟

«کوبیسم، قسمتی از تریسمات هندسی است. «پیکاسو» و «براک» راه «ماتیس» را که پیش از آنها روی طبیعت کار کرده و در طبیعت فرم های هندسی را کشف کرده بود، در پیش گرفتند و عمیقتر رفتند و روی اجسام بیجان و همچنین در روی بدن انسان، اشکال هندسی را «آلوده» کردند. چنانکه «ماتیس» میگوید «پسرای تریسم بدن لخت یک زن، قبلا تریسمات هندسی آنرا کشف می کند و بعد کلام را ادامه میدهم.»

با اینکه کوبیسم یکی از رشته های علوم است، من روی آن کار نمیکند، چون هنوز راهی آنچنانکه باید به آن پیدا نکرده ام و راه کنونی من راه دیگریست - سوزهای مورد علاقه و پسند شما در نقاشی کدام است؟

«بطور کلی همیشه «فیکور» را در نظر میگیرم، چون انسانیت و محبت را میتوانم با تریسم «چهره» نشان دهم. اگر قرار باشد بینم چه سوزم - هائی الهام بخش من است، باید بگویم در درجه اول انسانیت و سپس روحانیت، همچنین تصویر کردن «مادر» علاقه دارم، چون مادر سمبل زندگی است. ضمناً باید بگویم با جست و جوی چندین ساله، توانستم حکاکای روی سنگ را بر پرده منعکس سازم.

هدف شما از نقاشی چیست؟ و میخواهید بکجا برسید؟

هنرمند باید احساس خودش را بیان کند و از نظر هنری دوره هائی را که طی کرده نشان بدهد، اما اینکه من در هنر به کجا میخواهم برسم، باید بگویم که زندگی هنری مثل دریاست. دریای بی پایان - همیشه هنرمند باید دنبال یک بی پایانی باشد. هیچکس در هنر بکمال نمیرسد، تا وقتی هنرمند

زنده است باید جست و جو کند، اگر ترسید و راهش را عوض کرد هنرش را گمشته است. هنرمند باید خودش را پیدا کند، و بخصوص برای خواست مردم کار نکند، اگر مردم نفهمند مهم نیست، مهم اینست که برای ارضاء خودش و بدنیال راهی باشد که انتخاب کرده است. من نیز در حال جست و جو هستم. حالا بخواهم رسیدنم بدانم.

«آثار کردید که حکاکای هم نمیکند، ممکن است در مورد هر حکاکای توضیح مختصری بدهد؟ - حکاکای چند نوع است، یک نوع «سی او گرافی» است دیگری «لیتوگرم» کار میکنند. نوع دیگر «کالوگرافی» روی چوب است. همچنین «لیتوگرافی» روی مرم و ونیز «پوانسک» که با قلم خشک روی فلز کار میشود.

من در حکاکای روش خاصی دارم. روی فلز کار میکنم. هدف اصلی ام همان بوجود آوردن تکنیک قبل از مسیح و همبستگی بین نقاشی و حکاکای و موزائیک است.

«اینجا من چند کار از موزائیک «بی زانتین» دیدم. ممکن است در مورد این کارتان هم اشاره ای بکنید؟

«از ۱۹۶۲ موزائیک بی زانتین کار میکنم، این کار دقیق و مشکلی است. ماده ای باسم «پل پی ته» که هیچ چیز روی آن اثر نمیکند بمنزله بوم است. روی آن مخلوطی از خاک اره، مرم و سیمان و چند چیز دیگر میزنم، بعد سنگهای رنگین مخصوص موزائیک بی زانتین بزرگ را میسکند و طرح مورد نظر را میسازم. در این نوع کار بین سنگها باید فضا وجود داشته باشد. در موزائیک بی زانتین باید «آنا تومی» و همچنین خردش بدن را نشان داد. اما با خطوط ساده.

کارهایتان را کجا به نمایش میگذارید؟

«در حدود یکسال پیش بنمایش گذاشتم. در آینده نیز کارهای تازه ای را بنمایش خواهم گذاشت. موفق باشید.

(بدخش)

آموزشگاه آرایش

و زیبایی موج

با اعجاز رسمی وزارت آموزش و پرورش دوره تکمیلی آرایش مو، زیبایی صورت گیسو مصنوعی، مانیکور را آموخته باخذ گواهینامه نائل شوید
شاهرضا - روبروی درب دانشگاه
فخر رازی - بالاتر از چهارراه ناهید
کوچه دیدبان

درجه از تعادل و کمال بیان نیست، اما چندین غزل خوب و «نمونه» از او هست که ارزش «سیمین» را، تا حد یک شاعر غزلرای خوب، بالا میتوان برد. بطور خلاصه می توان گفت که «سیمین» شاعر غزل غزل سرا که در غزلرایی شیوه ای مستقل دارد و خصایص اصلی شعر او - تصویرگرایی است که حامل جست و جوی او در سبک و هندی و اشعار وصفی نظامی و شعر اروپایی - شعر قرن نوزدهم - است.

مرگ در برابر

بقیه از صفحه ۲۹

پذیرفتنی است، به آرامی منحنی نقش خود را رسم می کند. هنگامی که از سال های درس، از شب و از ستاره ها حرف میزنند. صمیمی است. به هنگام سینه، اگر چه به اوج تحریک و خشم نمیرسد، از آن چندان هم دور نیست. و «حمید طاعتی» (افسر) گاهی، بی تفاوت و بی تأثیر و گاهی موثر و غنی است، او در لحظه های می درخشد و در فاصله بین درخشیدن ها، سیمایی «نتر» (خشی) دارد، مثل شهاب می گذرد و در سستی و بی تفاوتی گم میشود.

در دگر و لباسها - منهای شل افسر که حالتی رها و رمانتیک داشت - نفس نمایانته، محبت، فصل و ملیت جریان داشت، اما نور چنان بی مورد و نامناسب بود که به شدت به آتشفشان لطمه می زد و فضای سنگین شب را تا ظهر داغ تابستان می کشید. «حمید سلطانپور» با کارگردانی «مرگ در برابر» به عنوان کارگردانی جوان به کادر تئاتر می پیوندد.

یک میلیون ریال جایزه ممتاز

یک جایزه ۳۰۰,۰۰۰ ریالی

یک جایزه ۱۰۰,۰۰۰ ریالی

و صدها جایزه نقدی دیگر

در روز ۲۱ بهمن ماه ۶۶ بقید قرعه بین کسانی که تا پایان دیماه سال جاری حساب پس انداز در بانک رهنی ایران افتتاح نمایند توزیع خواهد شد

دو امپراطور گیسو

بقیه از صفحه ۶۲

هر کس آنرا یاد بگیرد میتواند بهترین وجه از آن استفاده کند و هیچگاه صورتش حالت مصنوعی نداشته باشد، اما اگر این فرمول را بلد نبود، مسلماً اثر معکوس خواهد داشت و پوستش را زشت خواهد کرد.

*** آیا یک زن همیشه باید موهای مرتب و آرایش شده داشته باشد؟ و آیا بقیه شما یک زن شیکپوش باید از مد پیروی کند؟**

کارنا: نه، زن باید غالب اوقات موهایش را بحالت طبیعی و کاملاً آزاد نگهدارد. آرایش مو فقط برای شب لازم است و در مدت روز، بقیه من، باید حالت طبیعی را ببویند و از پوش دادن یا فیکساتور زدن مداوم خودداری کنند. اما در مورد دوم - بله، حتماً باید زن از مد پیروی کند. زنی که از مد پیروی میکند همیشه جوان میماند. شما دوزن چهل ساله را که یکی پیرو مد است و دیگری از مد خبری ندارد باهم مقایسه کنید. خواهید دید که اولی چقدر بنظر جوانتر میآید.

الکساندر: نکتهای که خود من در آرایش موی مشتریانم بیشتر بدان توجه میکنم دادن حالت طبیعی، شفافیت و زنده بومست. موی زیبا مویی است تمیز، درخشان و سالم. یک گیسوی مریض آغشته ب فیکساتور و آرایش شده زشت است. بنابراین میزانایی کردن در مقابل سالم نگهداشتن مو اصلاً اهمیتی ندارد. در پاسخ سؤال دوم باید بگویم که من معتقدم زن باید از مد پیروی کند، ولی باید همیشه پایه اصلی مد گیسوی خود را حفظ کند و در همان ردیف، مدل جدید برای خود انتخاب کند. این موضوع شخصیت زن ارتباط دارد و پیروی از هر مدل نو بدون در نظر گرفتن لزوم تناسب آن با صورت، اندام و صفات درونی، زن را بی شخصیت جلوه میدهد.

* گیسوان مشتریانان را بمیل خودتان درست میکنید یا مطابق دلخواه آنها؟

کارنا: من ترجیح میدهم حرف مشتریان را گوش کنم و مسلماً اگر نظرش درست باشد بدون چون و چرا موهایش را مطابق میلش درست میکنم. اما اگر نظرش را در مورد آرایش گیسویش نپسندم و آنرا مناسب تشخیص ندادم طبعاً مخالفت میکنم... البته اکثر اوقات مشتری را از خودم راضی نگه میدارم.

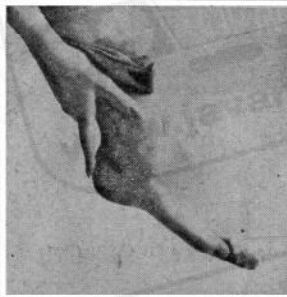
الکساندر: من برای مشتریانم بیشتر نقش راهنما را دارم و آنها را در مورد آرایش مویشان راهنمایی میکنم. اگر مشتری نظرم را قبول کرد که چه بهتر، در غیر این صورت سعی میکنم بکلام کلاه گیسوهای مختلف باو بفهمانم که مثلاً مدلی که میخواهد باو نمیآید و یا اگر موهایش را کوتاه کنم زشت میشود. اغلب خیلی زود موافقت مشتریان را جلب میکنم و آنها را از خود راضی نگاه میدارم.

*** درباره رقیب خود چگونه فکر میکنید؟**

کارنا: الکساندر آرایشگر و طراح هنرمندی است و از مشتریان معروف و وفاداری که دارد معلوم است که هنرش مورد پسند عده زیادی قرار میگیرد. متأسفانه همه باو سلیقه ندارند. عده ای او را میپسندند و عده ای هم نزد من میآیند.

الکساندر: پاریس پایتخت مددنیاست و ماهیگی، چه آرایشگر، چه طراح لباس و چه سازندگان سایر وسایل، باید سعی

آیا جورابهایتان بمجرد پوشیدن نخ کش میشوند؟

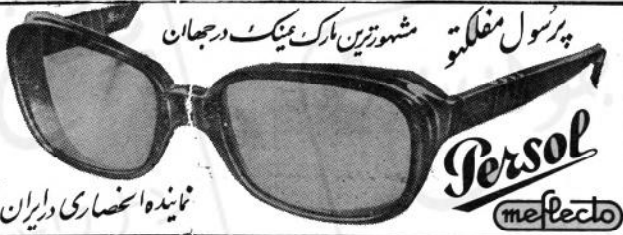


از این هیروند و پا هائی بسیار نرم و صاف خواهید داشت که جوراب شما را نخ کش ننموده بلکه بسیار نرم و سفید و پربالی سایر اعضای بدنتان خواهند بود که حتی بدون جوراب هم میتوانست از منزل خارج شوید.



گرم پرتی فیت پوستهای خشن و سیاه آرنج دست و زانو را هم بر طرف میکند.

در پاشنه و کف پای اغلب خانها پوستهای خشن وجود دارد که تاکنون ملینو نیا جوراب را از این برده است اگر مایلید این پوستهای خشن و ناراحت کننده که تاکنون تعداد زیادی از جورابهای شما را نخ کش نموده اند از بین برونند و دیگر جوراب شما نخ کش نشود قدری کریم مطبوخ بر پرتی فیت بآنها مالید و ملاحظه کنید که چطور فوراً این پوستهای مزاحم



مشهورترین مارک عینک در جهان

Persol
melecto

زیبا محکم - راحت و بهداشتی
اگر تاکنون عینک پرسول را
بچشم نزده اید امتحان کنید

نماینده انحصاری در ایران عینک سازی تهران نادری ۳۴۲

وستند و اچ - مشهورترین ساعت درخا و رمیانه



بهیچوجه رنگ موهایشان را تغییر ندهند و بخاطر علاقه ای که بوی بور یا کمرنگ دارند رنگ زیبای موی خودشان را از بین نبرند. تناسب رنگ مو و رنگ پوست زن ایرانی نظیر ندارد و دست زن برنگ موها بزرگترین اشتباهی است که ممکن است زن ایرانی مرتکب شود!

الکساندر: بله، زن ایرانی را خوب میشناسم، چون بیست روز پیش در تهران بودم و دوروز در آنجا ماندم. البته مسافرت من صورت خصوصی داشت و بطور ناشناس به تهران رفتم. تصمیم دارم بزودی یک سالن آرایش بزرگ «الکساندر» در تهران تأسیس کنم و مسافرت همین خاطر و برای مطالعه روی این زمینه بود. در این دو روز که در تهران بودم زنهای زیادی را دیدم و آنها را زیبا و جذاب یافتم. موهای زن ایرانی فوق العاده است. رنگ آن رویایی است و جنبش محکم و برای میزبانایی بی نظیر است. اما حیف که این موهای زیبا مریض اند، شفافیت ندارند و حالت زنده یک موی سالم در آنها دیده نمیشود. زن ایرانی باید یاد بگیرد که چگونه از موهایش محافظت کند، آنها را برس بزند، ماساژ بدهد و با کمک داروهای طبی و محافظ آنها را از خطر برهاند.

من از زنهای ایرانی میخواهم حرف مرا گوش کنند، بیشتر موهایشان را برسند و خود را آماده کنند تا بزودی نمایندگان الکساندر موهایشان را بهمان شیوه ای که من در پاریس آرایش میکنم در تهران درست کنند. بآنها بگوئید که آرایش مخصوصی برای زن ایرانی وجود خواهد آورد و همراه نمایندگان خود به تهران خواهم فرستاد.

کنیم دنیا را راضی نگهداریم و این، کار یک آرایشگر باید مدیت نیست، بلکه گروه بیشماری باید باین کارها اشتغال داشته باشند تا کارها بخوبی جلو رود. علاوه، رقابت بهترین وسیله برای پیشرفت کار است. پاریس همانطور که برای من جادار در برای «کارنا» هم جادار و حتی برای صدها نفر دیگر...

* در مورد نگاهداری و آرایش مو رعایت چه نکته ای را به زن ها توصیه میکنید؟

کارنا: بنظر من مهمترین نکته ای که در آرایش مو باید رعایت شود «کوب» (طرز کوب زدن مو) است. یک کوب زیبای مو بهتر از هر چیز دیگر زن را زیبا نشان میدهد.

الکساندر: رعایت تناسب آرایش مو با موقعیت زمان و شخصیت خود، آرایش موی یک زن در یک شباعت شب مسلماً با آرایش موی او در مدت روز فرق میکند و رعایت همین نکته و شناختن موقعیت، اهمیت زیادی دارد.

* شما ایران و زن ایرانی را میشناسید؟ چه نیامی برای زن ایرانی دارید؟

کارنا: من دو بار بایران سفر کرده ام. بار اول برای جشن ازدواج شاهنشاه ایران و علیاحضرت فرح و بار دوم در راه سفر به ژاپن که سری هم بایران زدم. زن ایرانی زیباتر و موهایش محکم و خوش رنگ است. بهترین جنس زن ایرانی اینست که رنگ پوستش فوق العاده عالی است و موهایش هم با خطوط چهره اش هماهنگی دارد. من از زنان ایرانی میخواهم که

لوازم آرایش **کاردی دیوا**

قطره شامپو دیوا است که موهای شما را بکمال زیبایی می‌رساند

خط چشم کاری تمام و متعادل آب و روغن

روشن کاری در رنگهای مختلف ساده و صدفی

پودر خشک - کرم پودر - فیکساتور - تپیه کننده - عطر و ادوکلن - شیر زیبایی - کرم دست

● مرد از نظر من پدری است سخت کوش پسری است حق شناس، برادری است جوانمرد، دهقانی است زحمتکش، سربازی است جانباز و کارگری است با ارزش.

● مرد اگر شوهر اول زن باشد بلای زمینی است و اگر شوهر دوم او باشد بلای آسمانی است.

● مرد «اکسید» بخصوصی است که در برابر زن خوب «بد» و در برابر زن بد «خوب» می‌شود.

● با مرد زندگی کردن مشکل است، اما بدون مرد زندگی کردن مشکلت.

● مرد به صندوق معروف «پاندورا» شبیه است، باید آنکه مملو از جواهر است باز می‌کنیم، اما بجای ثروت و مکت، دنیای ما را پر از اندوه و غم می‌سازد.

● دریچه قلب آقایان، معمولاً بطرف آشپزخانه گشوده می‌شود.

● رسیدن تشکر ما را بپذیرید.

بانو ک. نوری، خاندادار، اهواز - ف. فرزانه، خاندادار، تهران - زرگی علانی، خاندادار، آمل - علزار، الف، دانش آموز، میانه - صدیقه افضل، خاندادار، بندرشاه - صدی رجانی، دبیر دبیرستان، شهرضا - پروانه تمجیدی، خاندادار، شهرضا - مریم کیبانی، خاندادار، تهران - فریده کاتبی، آموزگار، تهران - مهری شجری، خاندادار، کرمانشاه - فاطمه ر. خاندادار، کویت - فصیح، ا. دانش آموز، گرگان - گلچین عشق آبادی، خاندادار، سبزوار - طلوعی کوسلانی، دانش آموز، سبزوار - ناهید نیکبور، خاندادار، تهران - ظریفه اعظمی، خاندادار، زاهدان - لیلا اقبالی، دانش آموز، رشت - روحینه، خاندادار، تبریز - ف. ترابزاده، خاندادار، همدان - زهرا میرنظامی، خاندادار، کرج - نیره و شهناز، ر. محبت، لاهیجان - شمس اسماعیلی، دانش آموز، تبریز - مهین رمضانی، خاندادار، تهران - عدرا انیسی، هنر آموز روزنامه نگاری، تهران - خدیجه برخی شهری، خاندادار، مشهد - منیر تولدی، کارمند، تهران - بانو نوشین فاتحی، خاندادار، آبادان - مرضیه نعمتی، دانشجو، تهران - اشرف قادری، دانش آموز، شیراز - ژاله موفرزاده، دانش آموز، اهواز - پوران ابوطالبی، خاندادار، بهشهر - نیر دخت بهتونی، آموزگار، رودسر - اشرف وکیلی، دیلمه، شهسوار - هما اربابی، دانش آموز، ساوه - عزیزه نبلیجان، خاندادار، اهواز - فتحیه، ف. خاندادار، تهران - رویا امیری، دانشجو، تهران - قدسیه ر. خاندادار، کازرون - محبوبه تحریرچی، دانش آموز، همدان - صدیقه حسینی، خاندادار، تهران - ماهرخ نقرساز، خاندادار، تهران - زرگی فخرانی، دانش آموز، شیراز - رقیه فتوادیان، خاندادار، شیراز - ملکه عسکری، دانش آموز، تهران - مهین بهنامپور، خاندادار، تهران - زری کریمزاده، خاندادار، گرگان - مهر انگیز، ص. خاندادار، اردبیل - صدیقه شادروح، دانش آموز، گرگان - عبدالنیکزاده، خاندادار، تهران - نگار علیرزاده، خاندادار، تهران - فخرالدات، س. آموزگار، شهریار - ام البنین چرخچی، خاندادار، اهواز - زرین، ب. خاندادار، کرمانشاه - م. میناوندی، دانش آموز، بندرشاه - سرویچی پازدار، خاندادار، بهشهر - یارکوهی پازدار، خاندادار، مشهد - هاجر صاحب، خاندادار، شهری - شمس اشراقی، خاندادار، تهران.

آموزشگاه آرایش پرستو

برای دوره جدید هنرجو میپذیرد
تهران چهارراه مولوی مقابل
سینما تمدن تلفن ۲۰۱۱۴

اطلاعیه موسسه عالی آموزش آرایش فتن

نماینده رسمی و انحصاری فدراسیون جهانی در ایران برای ترم فشرده، هنر جو میپذیرد

نشانی: خیابان بهلولی نرسیده به چهارراه تخت جمشید شماره ۱۰۴
تلفن ۶۱۱۳۲۸

● شناخت، کسی که قبل از ازدواج پول خود را مثل رنگ خرج می‌کند و به رخ زن می‌کشد اما بعد از ازدواج کیف خود را از او پنهان می‌سازد، قابل اعتماد نیست.

● چه حقیقتی وحشتناکتر از شناختن ذات مرد، موجودی که مرا بیاد غول های ترسناک قصبه های مادر بزرگم می‌اندازد.

مینا گیاهی، دانشجو، تهران

● مرد رامنشدنی ترین موجودی است که تنها با مهار عشق و محبت سر برآه میشود.

● فاطمه رنجبر فردوس، دانش آموز، تهران

● هیچ مردی مایل به خیانت نیست، این زن است که باو امکان خیانت می‌دهد.

● مرد مزروعی است که اگر هر چند یکبار (لوجین) نشود از ارزش می‌افتد.

● مرد واقعی را از کیف پولش باید

پری بهشتی، خاندادار، لنگرود

● مرد رامنشدنی ترین موجودی است که تنها با مهار عشق و محبت سر برآه میشود.



مینیکار

هدیه خوب

از مادر خوب

به بچه خوب

بسته‌های کادوئی ماشین‌ها و کارهای دستی مینی کار

عالی - ارزان
 باطمینان بیشتر خرید کنید و در وقت و پول خود صرفه جویی فرمائید .
فروشگاه عبدالله صدیقی بهبهانی نماینده مصنوعات صنعتی جنرال - ارج - وستینگهاوس - آر. تی. آی. و سایر کارخانجات معروف
عالیترین مصنوعات باقیمت‌های ثابت و ارزان
آدرس : عباس‌آباد - فرح‌شمالی - میدان پالیزی
تلفن ۷۷۲۶۳۸

گلی .. بقیه از صفحه ۱۸

زن بود ، آغاز شد و دنباله آن بدانجا کشید که حالا دختر زهرا خانم را محال است او را هفت ساله بتواند عقد کنند و بعد محال است که کسی بتواند او را از حیاط خانه پدرش بدزد و تسلیم غول بی‌شاخ و دمی بنام شوهر اجباری کند. دختران هفت ساله امروز عوض شوهر کردن باید بدرسه روند و چه بسا که دست‌کم تا ۱۸ سالگی هم باید درس بخوانند زیرا به‌برکت رشد شعور اجتماعی امروزه همه میدانند که زن بی‌سواد و عامی کور است و بدرد زندگی و مسامری نمی‌خورد و جامعه متهمین امروز زن و مرد بی‌سواد آموخته‌های زائد و طفیلی و بی‌مصرف میدانند . از این گذشته بنسای زندان عقدهای اجباری هم ویران شده و به‌برکت وجود قانون حمایت خانواده دیگر هیچ مردی جرأت و اجازه ندارد بایک صیغه عقد ۵۰ تومانی زنی را سی یا چهل سال در زندان زناشویی اجباری خود اسیر کند و باو بگوید : بپیر تا برهی ! بمان تا گیت مثل دندانانت سفید شود !

و با تور عروسی به حله‌گاه می‌رفتند . پس زن کالای بی‌روحی بود مثل یک قالیچه ترکمی یا یک کوزه قلیان نقره که عوض بسته‌بندی شدن لای کاغذ و جعبه او را بزرگ می‌کردند و با گل و هوو خنده و ساز و طرب تقدیم مردی بعنوان شوهر میکردند تا وسیله عشرت باشد و چیزی که در این میانه اصلا شرط نبود تفکر و تأمل درباره سرنوشت و سعادت خود دختر بود - نوجوانی که هزار آرزو در سینه و هزار حق انسانی از جهت بشر بودن در سجل حقوقی خود داشت و همه اینها به هیچ‌بود.

از قرار معلوم در نظر جد بزرگوار زهرا خانم دو مطلب مهم بوده است یکی حفظ ثروت خانواده که به قیمت ازدست رفتن جوانی زهرا خانم تمام شده و دیگری جلب رضایت آقای ۲۹ ساله صورت پهن ، کله‌گنده ، کر به‌لقیافه‌ای بنام پسر عمو جان که در چشم زهرای ۷ ساله غولی بی‌شاخ و دم بوده که مثل لولو قصد خوردن او را داشته است و از قضا لولو بچه را هم خورد زیرا چم‌خوردنی بدتر از آنکه عمر و جوانی کسی را بخورند و بهار زندگی او را در زندان یک عقد اجباری به خزان تبدیل کنند و آسایش و رفاه او را به ترس و وحشت و فراری سی ساله میل سازند و این یک نمونه از هزاران هزار بی‌عدالتی و ظلمی است که قرن‌ها پس زن می‌آمد و جامعه باروی گشاده این ظلم را می‌دید و آنرا جزو تقدیر و سرنوشت غیر قابل اجتناب زن محسوب میکرد نه بحساب ستمکاری قانون و عرف و رسم و عادت و غلط و ضد بشری عصر وزمانه . اما از آنجا که خانه ظلم برآب است و عمر هر ستنی کوتاه ، نهضت نجات بخشی زن در ۱۷ دی ۱۳۹۴ با حرکت انقلابی کشف حجاب ، که بنظر من کشف صورت و اندام زن نبود و بلکه کشف سیرت زن و انزکیون اعتماد به نفس و تقویت معنوی

بالاخره خانه ستم ویران شد و عدالت بر سر زندگی زن سایه افکند.



بانوان و دودشگران محترم توجه فرمائید
 برای اینکه مارک‌های تقلیدی را با نام
شورتکس
 بشناسند و موقع خرید مارک‌های تقلیدی را با نام
 شورتکس در دو طرف جعبه توجه فرمائید.
شورتکس
 خوشبو کننده بوی خوش و لذت بخش است



لوسیون (ان. هاش. دو.)

(NH2)

(N. H2) برای حالت بخشیدن به آنها استفاده کنید . همچنین اگر موهای شما چرب است برای کم کردن ترشحات غدد ترشحه و هم چنین تنظیم کار آنها نیز هفته ای دوبار با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) مدت ۵ دقیقه پوست سر را ماساژ دهید.

و نیز اگر شما از پوسته و یا شوره سر خود نگران هستید با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) که خاصیت آن تنظیم ترشحات غدد ترشحه زیر پوست است پوست سر را ماساژ دهید.

حال اگر شما از ریزش موی سر خود ناراحت هستید این طریقه جلوگیری از آنست... هر شب بمدت ۵ دقیقه موهای خود را با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) ماساژ دهید تا کندی یا تندی کار غدد ترشحه را رفع و ترشحات آنها را تنظیم و به نیاز مو غذای لازم را برساند.

شما میدانید که برای آقایان هم گاهی ریزش مو بصورت موضعی در سر یا صورت حادث میشود. در صورت پدیدار شدن این عارضه کافیت مدتی با لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) بطور مرتب محل بیماری را ماساژ دهید تا مجدداً رویش موی آن قسمت از سر یا صورت شروع گردد.

بطور کلی لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) را برای تمام بیماریهای مو از قبیل ... موخوره ، شوره ، پوسته سر، شکنندگی ... وبالاخره ریزش مو میتوان مصرف کرد، زیرا این لوسیون گذشته از تامین مواد غذایی مو بعلت وجود ویتامین (ان. هاش. دو) (N. H2) سبب تقویت و نگهداری قسمت خارجی مو و مبارزه با انگلها و عوارض خارجی و حفظ و جلا و رنگ طبیعی مومیشود. لوسیون (ان. هاش. دو) (N. H2) بصورت آمپول تهیه شده است.

شما میتوانید هر شب قبل از خواب یک آمپول را شکسته و محتوی آنرا طوری روی سر بربزید که پوست سر نفوذ کند، سپس موها را بمدت ۵ دقیقه چنگ زده تا خوب جذب پوست سر بشود.

تکنه ای که لازم بتذکر است اینستکه باید توجه داشته باشید که اثرات این لوسیون از سه تاششماه است، بنابراین با استعمال مداوم از آن نتایج مفیدی عاید شما خواهد شد. بقول یکی از پزشکان آلمانی: اگر مردم دنیا از خواص درمانی (ان. هاش. دو) (N. H2) مطلع بودند و آنرا مصرف میکردند بعد از چند سال دیگر طاسی هم جزء تاریخ و گذشته ها محسوب میشد.

در اینصورت علاقمندان میتوانند این لوسیون مفید را از داروخانه معظم و معتبر شبانه روزی تخت جمشید یا سایر داروخانه های معتبر بزرگ تهران و شهرستانها تهیه فرمایند.

قسمت اعظم زیبایی خانمها به موی سرشان بستگی دارد. یک خانم زیبا هر قدر از طراوت و زیبایی برخوردار باشد بدون موی سر یا موی که آرایش صحیح نیافته باشد زیبایی او جلوه ای نخواهد داشت.

ولی چهره زن اگر از زیبایی کامل بهره مند نباشد با گیسوانی آراسته و درخشان و هم آهنگ با آرایش صورت و اندام زیبایی خیره کننده خواهد یافت.

دکتر گیلورد هاوزر میگوید:
- گیسوی زن بمنزله قاب رنگینی است که تصاویر جذاب چهره را در میان میگیرد. بدین ترتیب با بر جلوه و جلای آن میافزاید و یا لطف و صفای آنرا مخدوش میسازد. در واقع گیسوی قشنگ و منظم که متناسب با صورت آرایش شده باشد قابی است که نه تنها عیوب احتمالی را از نظرها میپوشاند بلکه زیباییهای خدادادی صورت را به نحو برجسته و زنده تری مجسم میسازد . این حقیقتی است که همه از آن آگاهند، ولی از این موی سر که نقش بزرگی در زیبایی خانمها بعدده دارد متاسفانه دقت و مراقبت کامل نمیشود. بطوریکه مشاهده میشود اکثر خانمها بعلت عدم آشنائی به اصول فنی مو و طرز نگهداری آن دارای موهای مات و بیحالت و یا دچار عوارضی از قبیل موخوره و یا ریزش مو هستند و با سهل انگاری و بی اعتنائی خود بجائی میرسند که روزی احتیاج به موهای مصنوعی و امثال آن خواهند داشت.

طب جدید با همه پیشرفتهائی که در غلبه بر امراض نموده هنوز در مقابل طاسی سر عاجز است ، تنها راه جلوگیری از طاسی محافظت موها و درمان عوارض مو است. برای اینکه دچار ناراحتیهای طاسی نشوید باید اول به اطلاعات خود در باره مو بیفزایید و طریقه مبارزه با بیماریهای مو و محافظت از آنها را فراگیرید.

من شما را به چند نکته از اسرار مو و نحوه مبارزه با آنها آشنا خواهم کرد، بطوریکه پس از مطالعه آن خواهید دانست که با این عوارض چگونه مبارزه کرده و چگونه میتوانید موی درخشان و زیبا و پر پشت داشته باشید. اولین قدم در راه داشتن گیسوانی زیبا و موهای پر پشت و خوش حالت انتخاب وسیله شستشو و طرز شستن آن است که نقش مهمی در زیبایی و حفظ حالت موها دارد. شما باید در انتخاب وسیله شست و شوی سر خود دقت فراوانی بخرج دهید.

اگر موهای شما نرم و ظریف است باید با شامپوی مایعی که حاوی مقدار بیشتری لانولین است شسته شود و هنگام بیچیدن از کمی آبجو لوسیون (ان. هاش. دو)

از این پس ، خانم های بازاریاب (زن روز) شمارا با موسسات طبی، فرهنگی واجتماعی و بازرگانی جدیدالتاسیس در شهر آشنا میکنند.

خانه دوم عزیزان

کودک بزرگترین و دبیعاً است که از جانب پروردگار نزد ما امانت گذاشته شده است و هر پدر و مادری موظف هستند بعد از داشتن فرزند تمام هم خود را مصروف به ثمر رساندن فرزندان خود نمایند . خانمی که به عالی ترین درجات زن بودن یعنی مادر شدن نائل میاید باید اینقدر گذشت و فداکاری داشته باشد که بتواند در مقابل منافع کودکان خود از شخص خودش چشم پوشی کرده و به تربیت اطفال خود همت گمارد . اما بعضی مواقع در زندگی لحظاتی میرسد که ما مجبور هستیم برخلاف میل خود تصمیماتی اتخاذ کنیم که اگرچه این تصمیمها از میل باطنی ما سرچشمه نگیرد ولی جبر زمان ما را مجبور می کند که عملی را انجام دهیم : اگر مادری بعد از داشتن بچه مجبور باشد که در خارج از منزل برای امرار معاش و کمک به بودجه خانواده کار کند و یا اینکه خدای نکرده اختلافات زناشویی باعث از هم پاشیدن کانون خانواده گردد آنوقت است که موسسات نگهداری اطفال که این کار را نه تنها بخاطر نفع شخصی بلکه بخاطر کمک به جامعه انجام میدهند به یاری ما می آیند .



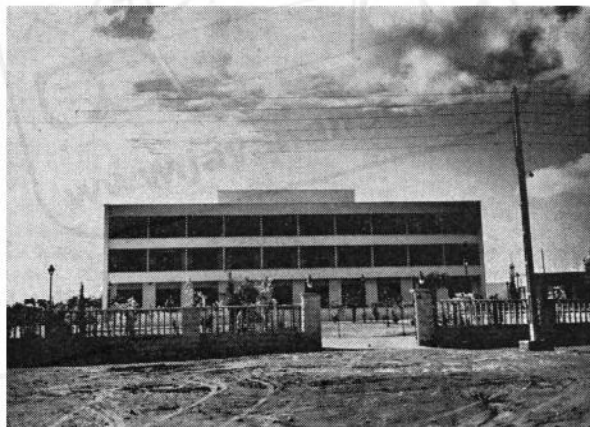
بانیون شبانه روزی دینی لند که میتوانم بجات بگویم یکی از مجهزترین انواع خود در شهر ما میباشد با تشکیلات بسیار منظم قادر است که کودکان ما را از یکساعت تا هر مدت زمان که اولیای طفل در نظر داشته باشند نگهداری کند . ضمن بازدیدیکه از دینی لند داشتیم به نکات دقیق بهداشتی و پرورشی برخوردیم که بد نیست شما هم از آن مطلع گردید .

این بانسیون که در خیابان صبا شمالی نزدیک سینما گلدن سیتی قرار دارد در یک عمارت وسیع دو طبقه جای دارد که طبقه اول مخصوص کودکان بزرگتر و آنهایی است که علاوه بر نگهداری سن آنها اجازه میدهد که از موزیک ونمایش تلویزیون و سرگرمی های دیگر برخوردار باشند . خانم های تحصیل کرده که در تمام مدت ۲۴ ساعت مراقبت از این اطفال را بعهده دارند بمقدار زیادی جای خالی مادر را در دل کوچک این کودکان پرمی کنند .

طبقه دوم مخصوص کودکان شیرخوار است که توسط نرس های تحصیل کرده سرپرستی میشود هر کودک از وسائل مجهز استفاده می کند . اطاق مخصوصی در این بانسیون تعبیه شده که کودکان مبتلا به بیماری را در آن اطاق جدا از کودکان دیگر نگهداری می کنند و تا بهبود کامل طفل بین سایر کودکان مراجعت نمی نماید . آشپزخانه بسیار تمیز و مجهز این بانسیون غذای سالم و کافی را بکودکان میدهد و بچه ها قبل از اینکه به سالن غذاخوری راهنمایی شوند توسط مربیان خود نظافت شده و بعد به سر میز برای غذا میروند .

بازدید از این بانسیون فرصت جالبی بود برای من که به این نکته پی بردم که هنگام با سایر پیشرفتهائی که در مملکت ما بچشم میخورد افرادی نیز با تحمل زحمت و مسؤولیت بسیار موفق شده اند محلی این چنین آبرومند برای حفظ و نگهداری فرزندان ما دائر نمایند .

هتل جدید بندرپهلوی در پلاژ زیبای بندرپهلوی



موسسه مهمانخانه ها که اداره کننده های بنیاد پهلوی است همراه با گسترش برنامه های توریستی و هتل داری از همکاری های فنی وصنعتی خود در راه ایجاد هتل بسا سازمانها و افرادی که فکر تاسیس هتل دارند فروگذاری نمی نماید . چنانکه اخیراً هتل مجلل و زیبای بندرپهلوی که در پلاژ بندرپهلوی قرار دارد و به همت و سرمایه شرکت جسر بندریت آقایان مهندس مشهودی ومهندس گیتی و آقای دیدمور فکر ایجاد آن بنیان گذارده شد مسؤولان مهمانخانه ها نیز در این راه از تجربیات چندین ساله خود استفاده کرده در تزئینات و سایر احتیاجات منتهای کوشش ونظارت را بعمل آورده و اینک امور مدیریت وبهره برداری هتل جدید بندر پهلوی را بعهده دارد ونحو شایسته ای بهره برداری را آغاز نموده است هتل جدید بندرپهلوی که اینک آماده بهره برداری است از ۱۵۰مهرماه ۴۶ افتتاح گردید وبهترین محل برای استفاده توریست در شمال است .

این هتل مجلل وباشکوه دارای این وسائل مدرن و مجهز است . اطاقهای مجهز بکلیه وسایل و حمام - پلاژ اختصاصی - چهار آپارتمان - سالن غذاخوری - سالن بار - ترانس تابستانی مشرف بدریا ونهر - سالن بازی پلاژ اختصاصی - سلف سرویس - بوفه - بار استخر بزرگ مجهز بستگاه تصفیه آب کابین های مخصوص . امید است این هتل زیبا ومجلل که از هم اکنون آماده پذیرائی است محل مناسبی برای استراحت وتفریح مسافران گرامی کنار دریا وبندر پهلوی باشد وتنها رضایت ایشان است که گردانندگان موسسه مهمانخانه ها را بیش از پیش در راه خدمت وهدف مقدسان تشویق وترغیب مینماید . برای اطلاع بیشتر برزرواسیون هتلهای موسسه مهمانخانه ها خیابان بهار پلاک ۱۴۸ یا تلفن ۷۵۶۰۹۵ مراجعه شود .



زندد خدمت زند

بانک اعتبارات تعاونی توزیع

شعبه بانو

واحد اقتصادی که

بدست بانوان و برای بانوان

اداره میشود.

بانوان گرامی: امور بانگی خود را

در شعبه بانو متمرکز کنید و از

مزایای این شعبه بهره مند

شوید



شعبه بانو اول خیابان ویلا تلفن ۶۶۷۲۹

سرنگهای پلاستیکی یکبار مصرف

PHARMASEAL

به تجربه ثابت شده که حتی با جوشاندن عادی سرنگ کلمه با کمترین
نمیرند بهین جهت در اردو پا و امیکا از سرنگ های پلاستیکی یکبار
مصرف فارما سیل استفاده میشود

سرنگهای یکبار مصرف PHARMASEAL خیلی ارزان و صد در صد

استریل و عاری از هر گونه مواد خارجی است

سوزن سرنگهای فارما سیل بقدری تیز است که اطفال هم تزریق را

حسن نمیکند - فروش در تمام داروخانه های معتبر

شرکت سهامی سرنگ تلفن: ۴۹۱۱۲

من و تو در دو افق

بقیه از صفحه ۱۲

بهری این مرد در نمی آیم. او با من سی و دو سال اختلاف سن دارد و از همه اینها گذشته زندگی زناشویی قراردادی است که باید طرفین عقد آن بتساوی رضی و علاقمند باشند.

و از این مطالب که نمیدانم چگونه به مغز من راه یافت و بر زبان جاری شد بسیار گفتم. استاندار مرا باطای دیگری فرستاد و با پدر و برادران صحبت کرد. پس از سه ساعت جنگ پایانی یافت و من پیروز شدم. وقتی همراه آنها بخانه بازمی گفتم، پدرم از شدت خشم لب خود را گاز میگرفت اما ساکت بود. فردا صبح خبر پیروزی من مثل بمب در شهر منفجر شد و اگرچه دیگر اجازه ندادند من به مدرسه بروم اما جسته و گریخته می شنیدم که همجا، در خانه خانواده راجع به من صحبت می کنند. جوانان شهر، آنها که کمرشان زیر بار فتنه خیم شده بود عمل قهرمانانه مرا می ستودند و بر عکس روای خانواده ها و آنها که از خفقان اجتماع کوچک شهر ما بهره می بردند مرا عصیانگر، دیوانه و گناهکار و خاطی می نامیدند و باندازه یک جناحکار شایسته مجازات میدانستند. همین گفت و گو ها سبب شد که مرا به تهران بفرستند که در خانه عمویم زندگی کنم. من از این پیش آمد استقبال کردم و رهسپار تهران شدم. شهر بزرگ و فشنکی که در هر وضعی زیر آسایش بر می بردم خویشتن را خوشبخت تر حس میکردم. پدر و برادران بخاطر رعایت افکار عمومی مرا تبعید کردند، در حالیکه خود معتقد بودند با روحیه ای که دارم در آن شهر پر جنجال، شب و روز را بدون حادثه تازه تری پشتر نخواهم گذاشت.

عمو جان نیز در شهر خودمان صاحب املاکی بود که پدرم اداره میکرد. اواز جوانی بزدگی در آن محیط کوچک و عقب افتاده و در میان آن مردم گنه پرست و کوتاه بین، علاقه ای نداشت و با اینکه میدانست اگر شخصا املاکش را اداره کند بزرگی میلیونر میشود، همه چیز را رها کرد و رفت و با استخدام یکی از ادارات دولتی درآمد.

خانه عمو برای من حکم بهشت موعود را داشت. با دختران عمویم خیلی خوب میجویشیدم و آنها دوست داشتند. آن سه نفر در یک اتاق بزرگ میخوابیدند ولی وقتی من بچشمشان اضافه شدم یک تخت دیگر افزودند. شبها تا دیرگاه بیدار میماندیم و حرف میزدیم و یا باطایانین میرفتیم و خود را بتماشای تلویزیون سرگرم میکردیم، زندگی آنها در نظرم فوق العاده جالب بود. از نظر مقایسه میتوانم قیاس کنید که دختری را از یک ده کوره شهر آورده باشند. وقتی مشاهده میکردم که آنها آزادانه و بدون مراقبت نوکر بد اخلاق، بدون چادر با جوراب نایلون و دامن کوتاه و سر میزانیلی شده بخوابان میروند از تعجب دهانم باز میماند. دلم میخواست پدرم و مردم شهر خودمان آنها بودند و آنها را میدیدند. میدیدند که دختری با آن لباس یخیابان میروند و باز میگردند و کسی مزاحشان نمیشود و مردم با وگو نیز قصه های بی پروه نمی باند و اینجا و آنجا نقل نمی کنند.

راستی زندگی در تهران و برای دختران تهرانی با زندگی ما دختران شهرستانی چقدر فرق دارد؟ جای تاسف است.

مدتی طول کشید تا من توانستم فرم

و سائل کار را فراهم میکردند. می آمدند و میرفتند و پدرم راجع به ملکی که پشت قباله من قرار بود بپندازند چانه میزد در حالیکه هنوز بخود چیزی نگفته بود. یکشب که اطاق خلوت بود نزد او رفتم و بی مقدمه شروع بصحبت کردم و گفتم:

— پدر، ببخشین. من زن این مرد نمیشم بی جهت خودتون و مردم و برحمت ندانین.

با چشهای از حلقه درآمد بمن نگاه کرد و ناگهان از جای جست، سیلی محکمی بگوشت زده و از اطاق بیرون انداخت. بخاطر این کتک گریه نکردم و ضعیفان ندادم. او بصورت اینکه با همان یک سیلی زهره مرا آب کرده و مقاومت را در هم شکسته، به ترتیب بقیه امور پرداخت در صورتی که من پنهانی برای مقاومت بیشتر و یافتن راه نجات نقشه می کشیدم.

خلاصه می کنم. درست ده روز بعد که احساس کردم کار بجای بسیار خطرناکی رسیده تصمیم خودم را گرفتم و نقشه ای را که طرح کرده بودم بمرحله اجرا در آوردم. بخت نیز با من یاری کرد زیرا همانروز سه نفر از شخصیت های تهران برای بازرسی و مذاکره راجع به لوله کشی، به شهر ما وارد شده و در خانه استاندار منزل گرفته بودند. طرف غروب بود که چادر مرا برافکنند و بی آنکه بکسی حرفی بزنم از خانه خارج شدم و شبان خود را به خانه استاندار رسانیدم و مستقیما نزد خانم استاندار رفتم. او مرا میشناخت و اتفاقا نسبت بمن محبت خاصی داشت. از دیدن من هم خوشحال شد و هم متعجب ولی من خیلی زود او را از حیرت بیرون آوردم و گفتم:

— خانم محترمت میخوام که آرامش خونه شما رو بهم میزنم. من بخانه شما، یعنی بخانه استاندار که نماینده دولت و نماینده شخص شاهنشاه در این استانه پناهنده شدم و تا تکلیفمو روشن نکنن بیرون نمیرم.

رنگ خانم استاندار مثل گل سفید شد چون میدانست اینکار مهیورانه من چه غوغایی در شهر ایجاد میکند و در خانواده ها چه عکس العمل های ناخوشایندی پدید می آورد. او مرا با مهربانی بدرون برد و پنهانی یکی از نوکران را برای اطلاع به استانداری فرستاد. قبل از اینکه استاندار وارد شود همه اهالی شهر، همه خانواده ها، خصوصا همه دختران دم بخت که در شرائطی شبیه من بسر می بردند مطلع شده بودند و طبعاً پدر و برادران نیز. اگر بازرسان و ماموران عالی رتبه تهران نبودند شاید کار بدلتخواه من تمام نمیشد. از این جهت بخت با من یاری کرد. پدرم و برادران و استاندار باهم وارد شدند. خوشبختانه آنها جرئت نداشتند جلو استاندار مرا زیر ممت و لگد بگیرند اما از خشم دندانها را بهم میفشردند. همان شب جلسه ای تشکیل گردید. من یک دختر هیجده ساله که رو گرفته بودم و زیر چادر از ترس می لرزیدم به تنهایی از خودم و از آزادی انسانی و در نتیجه از حقوق همه دختران شهر و دختران شهرهای عقافتاده و اسیر فتنه و گنه پرستی دفاع کردم و پیروز شدم. استاندار نقش مصلح بطرف را ایفا میکرد. من گفتم:

— قصد من عصیان علیه خانواده ام نیست. به پدرم و برادرانم احترام میگذارم. هیچ شخص معینی را نیز در نظر ندارم اما

فلینا
stretch

ساخت آلمان

همیشه بارن فلینا بخرید

زینا ترویج عالیترین کیفیت در جهان

بهترین قیمت و بهترین کیفیت

نماینده پنهانی در ایران

فروشگاه فلینا چاراه شاه پاساژ آرا و قفس ۱۱۳۵۲۹

آنها را پذیریم . من که هرگز بی حجاب قدم از خانه بیرون نهاده بودم اوایل چند رنج می بردم . بخاطر دارم . نخستین روزی که مثل دختر عموهایم لباس پوشیدم و با آنها بیرون رفتم از شرم خیس عرق شدم . فکر میکردم همه بین نگاه میکنند درحالی که کسی اعتنائی نداشت . اندک اندک بزدگی جدید انس گرفتم و رنگ محیط را پذیرفتم و صد درصد يك دختر تهرانی شدم . حالا حتی تنها بیرون میرفتم ، سوار تاکسی میشدم ، خیابانها را می رفتم ، کارهایی را که داشتم انجام میدادم و بخانه مراجعت میکردم .

هفت سال اول دوره دبیرستان را تمام کردم . نمیتوانستم در کشور شرکت کنم زیرا از نظر زبان فوق العاده ضعیف بودم . همه دختران شهرستانی در زبان انگلیسی ضعیف هستند چون دبیران زبان سختی راضی میشوند در شهرهایی مثل شهر ما زندگی کنند . معلم مرد که بهیچوجه حق ندارد در دبیرستان دخترانه درس بدهد . دبیران زن نیز حتی با دو برابر حقوق در شهری اقامت نمی کنند که مجبور باشند با چادر بمدرسه بروند و بازگردند . باستانی اصفهان و شیراز و اهواز و تبریز و آبادان وضع بقیه شهرستانها کم و بیش همین است که نوشتم .

از عمویم اجازه گرفتم که یکسال انگلیسی بخوانم و بعد در کشور شرکت کنم او نیز موافقت کرد ، اما موکدا دستور داد که در راه کلاس شبانه خیلی دست به با هم و با احتیاط بروم و بازگردم و با هیچ پسری حرف نزدم . نمیدانم چرا این سفارش را دختران خوش نمی کرد . شاید مرا که يك دختر شهرستانی بودم ، چشم و گوش بسته و چلن و بی عرضه می انگاشت .

کلاس ما مختلط بود . چهل نفر شاگردان کلاس را بیشتر مردان تشکیل میدادند . از هفتم و در همه شرایط مرد با من هتکلاس بودند . مردی که مویش سفید شده بود و پسری که خارج از درس دبیرستانی انگلیسی تقویتی میخواند .

من بهیچکس و بهیچ چیز جز درس توجه و اعتنا نداشتیم . در شهرستان ترس از مردان را با خون ما عجین کرده بودند نمیتوانستیم این هراس نامعقول را از دل و روح و خون خود برانیم . در کلاس ما جای معینی نداشتیم . هر کسی هر جا که دلش میخواست می نشست . من چون در درس ضعیف بودم مثل شاگردان تپیل در انتهای کلاس می نشستم و غالبا خود را از چشم معلم پنهان نگهداشتم . کنار من يك جای خالی وجود داشت . آنشب تازه درس شروع شده بود که مرد جوانی وارد شد و مستقیما روی نیمکت کنار من نشست و کتاب و دفترش را روی میز گذاشت . من او را یکبار دیگر نیز دیده بودم اما نامش را نمیدانستم . اواسط درس خودکاش تمام شد . هرچه نوك آنرا روی میز و کاغذ کشید و در دهان گرم کرد دیگر نوشت . با تاسف خودکار را بر زمین انداخت و آهسته گفت :

— خانم . ببخشین . مداد یا خودکار اضافی دارید ؟
— به خودکار قرمز دارم . عیبی نداره ؟
— خوبه . متشکرم . آلتان بهتون پس میدم .

عقلم دیکته میگفت . او چند جمله عقب افتاده بود که از روی نوشته من جای خالی کلمات را پر کرد . من و او خودکار را فراموش کردیم . وقتی درس پایان پذیرفت

لطفا ورق بزنید



کیک های «پام کوخن آلمانی» توسط ماشینهای اتوماتیک کیک های عقد و عروسی و تولد — دسرهای مخصوص سر سفره شیرینی های هلندی زیر نظر متخصص هنرهای بسیار آبد — حیابان منسج شمایی مقابل منسج آب — منسج ۷۷۱۸۱۱

پیشگام

گیسو ترین گیسو

گیسو تضمین شده بیچک با پنج امتیاز منحصر بفرد

با لاتر از سینما مولن روژ نیش شادمان شماره ۷ تلفن ۷۵۸۶۵۸

نماینده فروش در اهلاستور شبانه روزی پارس شمال پارک سعاسی

من و تو در دو افق

آرام پیش میرفتم و از توسعه این آنش گذارنده بیمناک بودم. بنظر خودم هیچ مانعی نداشت که من و او یکدیگر را دوست بداریم و زن و شوهر شویم لیکن پدرم، برادرانم و مردم شهر چه میگفتند؟ پسر دارو فروش فقیر شهر و من؟ اوه. چقدر نامناسب. چه خنده آور. این عشق چه سوزهای میشد و مردم شهرمان درباره ما چه چیزها که نمیکفتند.

با همه ملاحظات که معمول میداشتیم و با اختلاف طبقاتی زیادی که بین من و او وجود داشت نتوانستیم خوشتن دار باشیم و سرانجام یکشب بعضی اعتراف کردیم. عشقی که من میدانستم اگر آشکار شود چه فاجعه ای بوجود میآورد. فضای آزاد تهران بما شجاعی فراوان میبخشید. با همین شجاعت آنقدر پیش رفتم تا اینکه یکروز بعد از ظهر... ای خدای بزرگ. آنروز چه روز زشت و بدی بود. خداوندا. تو عادل و مهربانی. تو گناهکاران را میبخشی ولی باور ندارم از گناه من و او درگذری. ما خود نفس گناهیم ما آنچنان زشتکاری که حتی گناه را نیز آلوده تر از آنچه که هست کردیم. آنروز بعد از ظهر پس از چندبار که مخفیانه بخانه (نصرالله) میرفتم اختیار از کف ما بیرون رفت و آنچه که نباید بشود، آنچه که از آن هراس داشتیم، حادثه ای که داغ ننگ بر پیشانی من می نهاد اتفاق افتاد و من. آری من آلوده شدم. ساعتی بعد که شعله های آتش درون ما اندکی فرو نشست و از خواب خوش غفلت و نادانی بیدار شدیم و با چشمتی بازتر با طرف خود تگرستیم اهمیت حادثه رخ نمود و چهره گشود و تن ما را لرزاند. من گریستم، شیون زدم و بدامش آویختم و او نادم و پشیمان و رنگ پریده سر بر زانو نهاد و گویته ای نداشت. کار از کار گذشته بود.

آنروز به کلاس نرفتم و تا دیرگاه حرف نزدیم. نقشه ها طرح کردیم. فرار کنیم؟ اما کجا؟ حقیقت را بگوئیم اما چگونه؟ با کدام جرئت؟ اگر پدرم میشنید، اگر برادرانم میشنیدند بدون دقیقه ای تأمل مرا می کشند. کشتن من و نصرالله برای مردان غیوری چون آنها که در استان بزرگی مثل دیار خودمان آبرو و شخصیت داشتند از کشتن یک زوج سگ نر و ماده هار آسانتر بود. پس چکنیم. تصمیم گرفتیم که هر دو به... بازگردیم و او با پدرش در این باره مشورت کند. بدنبال این تصمیم بود که من راه خانه پدرم را در پیش گرفتم که آنشب وارد شدم. شب هنگام وقتی خم شدم که دست پدرم را ببوسم و او انگشتانش را با خشونت کشید و روی از من برگردانید پشتم لرزید. از ترس نزدیک بود قالب نهی کنم. پس از دوسال او هنوز گناه پیشین مرا نبخشیده بود حالا چطور جرئت میکردم از این ننگ و رسوائی بزرگ با او سخن بگویم.

شب تا صبح بیدار بودم و از این دهنه بآن دهنه غلتیدم. روز بعد نزدیک ظهر، پس از دوسال یکبار دیگر چادر بسراقتندم و از خانه خارج شدم و به پخانه خریدم و با درواخانه پدر نصرالله رفتم و محبوب خود را آنجا یافتم. پیرمرد دارو فروش که شب قبل ماچرا را از زبان پرسش شنیده بود تا چشمش بمن افتاد سلام کرد و خود را عقب کشید. رنگش پرید. او با سه برابر سن همیشه بمن سلام میگفت. اینده و وحشتی غیر قابل

اورشیزت محلول میز امپلی رنگی

باد و اثر مهم



اورشیزت علاوه بر اینکه رنگ طبیعی موها را بطور دلخواه یکنواخت و شفاف مینماید فرم و حالت کیسوان را نیز مدت ها ثابت نگه میدارد.

اگر تارهای سفید در کیسوان شما دیده میشود با **اورشیزت** (محلول میز امپلی رنگی) موهای خود را پیچید.

طرز استفاده از **اورشیزت** بسیار آسان است بعد از شستن کیسوان در حالیکه هنوز خیس هستند با **اورشیزت** آغشته نموده و بعد از پیچیدن با بیگودی بآنها فرم بدهید.

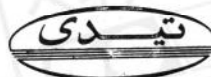
توجه داشته باشید:

برای هر رنگ موئی **اورشیزت** مخصوص آنرا انتخاب نمائید.



اورشیزت دوام میز امپلی را زیاد و

رنگ مو را شفاف و یکنواخت میکند



Schwarzkopf

جدول شماره ۱۴۸

۱۱	۲۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱										
۲										
۳										
۴										
۵										
۶										
۷										
۸										
۹										
۱۰										
۱۱										

افقی: ۱- برای شناختن و مدتی است اقتراح و مباحثه‌ای در زردوز مطرح شده‌است - هر خانم و آقای باید داشته باشد ۳- برای جلوگیری از سرایت امراض تلقیح میکنند - خوراکی از آرد نخود یا سیب زمینی ۴- از جانوران پوست قیمتی - سرگرم میکند اما معده را ناراحت میکند - نمک بسیار دارد ۴- از درختان گل معطر - خبر و اطلاع ۵- خانمها حتما با خود همراه دارند - غذای روزانه - طریق کوتاه ۶- حرارت بدن از حد معین بالا رفته است - صف ورده ۷- غارت و چپاول - بستن و دوختن ۸- دورویی و منافقت - حرص و علاقه شدید ۹- دریا - یکی از سبزیهای خوردنی - حبه‌گر و مکار ۱۰- کارهای بند بازی و ژیمناستیک انجام میدهد - برای نشان دانش هدیه‌ای میگیرند ۱۱- نجات‌دهنده - امضاء مامور دولت روی گذرنامه.

حل جدول شماره ۱۴۷

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

عمودی: ۱- بعضی از دختران جوان چنین شوهری را می‌پسندند ۲- از گلهای خوشبو - چراغی قررا رادستگاری بشر ۳- راندن آتم مزاحم - تهمت زدن - بارش مشکل به مقصدبرسد ۴- قسمتی از پا - موجود ذره‌بینی ۵- خوراک‌مرغ کج مقدار - می‌رود و تمیز میکند ۶- دسته‌هاون - راهنمایی میکند ۷- اگر بر دوش نباشد در خیابان‌های تهران هم در رفت و آمد است - گریه و ناله - ازضمایر ۸- طرف‌وجانب - جانی برای رقص و اسکی - فصل زمستان ۹- ازمخلفات سفره - از صفات عالیله که باید هر زن و مردی داشته باشد ۱۰- وسیله‌ای برای خواب و استراحت - نوعی خروس ۱۱- گله چهار پایان‌اهلی - شمرده شد.

توصیف داشت و من درنگاهش عجز والاحاق والتباس خواندم. يك مشتري درداروخانه بود، او كه رفت موفق شدم با نصرالله حرف بزنم. پدرش جلوی در مغازه كشيك ميداد كه مبادا يكي از اهالي شهرسربرد و ما را هنگام صحبت ببيند. از او پرسيدم:

- به‌يادرت گفتي.
چانه نصرالله نيز از ترس‌میلرزید. خود من هم چنين حالي داشتم زیرا محيط آنجا با تهران فرق داشت و ما زیر آسمان آن شهر آتشفشان قدرت فوق‌العاده خانواده‌ام را حس مي‌کرديم. او جواب داد:

- آره گفتم. اما وقتي شنيدوبامي زد تو سرش و گفتم «ايوای خوندم خراب‌شد».
حالا چيكار كنيم؟
شانه‌ها را بالا انداخت و گفت:

- نميدونم. دارم ديوونه ميشم. بهتر اينه كه قرار كنيم دوباره بریم تهران اونجا مخفيانه زردوزوهر بشيم.
- اين ممكن نيس. پدرتو بفرت خواستگاري.

- پدر من؟ خونه‌شماها. پيش پدر تو؟ ديوونه‌اي؟ هيونجا به‌گولته‌وي‌قلش خالي ميكنم. با توري ازخونه‌ميندازش بيرون.

- پس چيكار بايد بكنيم؟
- صبر. صبر. باز صبر. حالا دوسه روز صبر كن شايد يه راه حلي پيدا بشه.

ده يازده روزگشت و من دوبار ديگر بران ديدن نصرالله اما به پنهان‌خريد دارو بداروخانه رفتم. همين سوعظ‌پدريم را جلب كرد و بوسيله مادرم پيغام‌داد:

- ديگه گلي حق نداره بردواخونه. مردم بدميگن. چنذا تخم‌تكار توي خونه هن. هروقت چيزي ميخوايدي‌كي از آدمارو بفرسته تا براش‌بخره.

باين ترتيب خروج من از خانه نيز ممنوع گرديد. حالا نميدانم چكتم. اكنون كه اين نامه را براي شما مي‌نويسم‌تمشپ است. ديگه گانم ازگريه متورم شده است. گاهگاه بوسيله (ليلا) دختر دايه خواهرم كه پدرش نيز آسيبان يكي از دهات‌خود ما است براي نصرالله نامه مي‌نويسم و او هم جواب مي‌فرستد. از اين نامه نوشتن‌ها نميتوانيم نتيجه‌اي بگيريم. بيچاره و درمانده شده‌ام. خواه ناخواه يكروز خواستگار ديگري براي من خواهد آمد و آتروز بزور و با پنهان‌دري مرا شوهر خواهند داد. اگر از شوهر‌كردن امتناع ورزم، اين‌دفعه مردم بددهن شهر حرفهائي خواهند زد و باياعي‌سرزبان‌خواهند‌داد. نميدانم چكتم. نيمه شب است. امشب هم چون شپايي ديگر بيدار ماندم و فكر مي‌كنم و دراطاق خود راه مي‌روم. من و نصرالله در دو افق دور روبروي هم قرار گرفته‌ايم، آنچنانكه دو خط افق هرگز روي هم منطبق نخواهند شد من و نصرالله نيز هيچگاه بهم نخواهيم رسيد. شما بين بگوئيد چكتم.

ميدانم بذكرده‌ام. ميدانم گاه‌تكارم. ميدانم كه استحقاق سرزنش و مجازات دارم ولي توجه داشته باشيد كه كاري‌است كه شده و جبران آن امكان‌پذير نيت. در اين شرايط مرا راهنمائي كنيد و بگوئيد چكتم؟

بايان

خشك‌شوئي لرد افتتاح شد



لطفا بشماره (۹۵۰۸۸۵) تلفن كنيد تا سرويس مجاني ما انواع السه شمارا از منزلتان تحويل گرفته و در مدتي كمتر از ۲۴ ساعت بمنزل شما تحويل دهد خشك‌شوئي لرد - مدرن‌ترين و مجهز‌ترين موسسه‌ايست كه تحت نظر مهندسين و متخصصين فن كه چندين سال در كشورهاي اروپائي و ايران تجربه دارند تاسيس گرديده است. خيابان آيين‌هاور مقابل وزارت كار پلاك ۴۲۰

آگهي استخدام

استوديو فيلمبرداري ميثاقيه جهت اداره دفتر و تلفن استوديو احتياج به يكتفر دوشيزه يا بانو بسن ۲۰ تا ۲۵ سال دارد. علاقمندان ميتوانند هم‌ه‌روزه به دفتر استوديو تلفن ۱۰۱۰۴ رجوع فرمايند.

دكتور رضی روحانی

دارای ديپلم از دانشگاه پارس
علاج قطعی کودکان لاغر و ضعيف
دستور صحيح تغذيه برای کودکان و نوزادان و اكيپناسيون
پذيرائي ۵ تا ۸ بعدازظهر
تلفن ۷۳۸۴۹۹
نشانی چهارراه تخت جمشيد
و بهار روبروي بنيادپهلوي

با ایورین اسپسیال

بگشویان خود فرم و نحوه بدید

میزبانی با ایورین اسپسیال

وقت کمتری بگیرد و دوام آن بیشتر شود

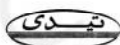


ایورین در دو نوع مختلف

ایورین اسپسیال برای موهای معمول

ایورین مخصوص موهای رنگ شده

Schwarzkopf



چسب مازیک

شرکت سهامی فیدار نماینده انحصاری در ایران خیابان شیرین اینستگاه عوارضی
پلاک ۶۴۱ - ۶۳۹ تلفن ۷۱۴۶۸ - ۷۱۴۳۸
نمایشگاه و فروشگاه
فروشگاه پرماسل - خیابان فردوسی - شماره ۴۴۶
تلفن ۲۹۴۵۲

زن از زیر نقاب ...

بقیه از صفحه ۱۴

در حالیکه در همان ایام در همسایگی ما ترکیه کشف حجاب عملی شده بود و تعداد تحصیل کرده‌های زن روز بروز زیادتر میشد و در بیمارستانها و مدارس واجتماعات زن ترک دلیرانه خودنمایی میکرد. در همانموقع این آگهی در یکی از روزنامه‌های وقت تهران انتشار یافت.

کسرت باشکوه برای آقایان
محترم و خانها

در نمایشگاه زردشتیان موقع را غنیمت شمارید ليله جمعه ۲۲ آذر را فراموش نکنید خانها جای مخصوصی خواهند داشت.

ناگهان شاعرهای با شهامت فریاد کشید :
ایرانیان که فرکیان آرزو کنند
باید نخست کاوه خود جست و جو کنند.
مردی بزرگ باید وعظمی بزرگتر
تا حل مشکلات به نیروی او کنند.
آری خواهر ! مردی بزرگ باعزمی
بزرگتر لازمست.

و آرزوی شاعر برآورده شد و این مرد بزرگ پیدا شد و آن رضاشاه کبیر بود.

او در روز ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ از زیر خاکستر قرنهای چهره درختان و استعداد بی نظیر زن ایرانی را بیرون کشید و گفت :

«نصف جمعیت کشور ما بحجاب نمی‌آمد، هیچ وقت از زنها احصائیه برداشته نمی‌شد. شما خواهران و دختران من، بدانید که بعد از این وظیفه شماست در راه وطن کار کنید».

در کشورهای دیگر نظیر چین انقلابات اجتماعی با خونریزیها و اعدامهای دسته جمعی عملی شده بود. اما در ایران حسن تدبیر یک سردار چنین مشکل مهم اجتماعی را با سانی حل کرد.

در تاریخ بشریت تعداد زنانی که اجابت شوهر را در نهشتهای اجتماعی قبول کرده اند خیلی معدود است و یکی از آنان عایشه حضرت (ملکه مادر) است. اولین زن ایرانی که کشف حجاب کرده و برای دیگران سرمشق واقع شده است.

در تهران اولین زنی که در مجلس جشن کشف حجاب حاضر شد و شعر سرود (خانم سکینه نظمی انصاری) است که

چرا اسارت زن ...

بقیه از صفحه ۱۱

شوند و این کار بقدری برای رجال وقت شاق بود که اگر ایرانی نبودند استعفا میدادند ولی حسن کار اینست که ایرانی بهیچ قیمتی از مقام خود استعفا نمیدهد ! از آن ایام جمله‌ها و حکایتهای خنده آوری بیاد دارم. وزیر عدلیه وقت گفته بود که من مادر مصطفی را چگونه توی اجتماع بیاورم. این سخن بگوش شاه رسیده بود و روزی که شرفیاب شده بود شاه گفته بود که اگر او مادر مصطفی است تو نیز پدر مصطفی هستی. اگر اولادش ورود با اجتماع نیست توهم نیستی، چطور تو خودت شایسته هستی که در هرجتماعی بروی و زنت شایسته نیست ؟

آگهی مربوط به کار او و عکس از طرف اداره مطبوعات وقت انتشار یافت (عکس در صفحه ۱۴ چاپ شده است)
خاتم انصاری قطعه شعر زیر را در مجلس جشن قرائت کرد :

نشو و نما و تربیت نسل را چو زن دارد بهمه هت در او خوی آفتاب چون مه در تربیت بود آغوش زن از آن دارد هماره قوت بازوی آفتاب با این خصال و لطف نقابی بروی زن یگرفته همچو ابر سیه روی آفتاب نیروی زن ضعیف شداری پس حجاب آنسان که پشت ابری نیروی آفتاب لطف و اراده شه ملت نواز ما بزود نقص از رخ دلجوی آفتاب نقص حجاب از زن چون دوردشت بشد پیدا صفا و ساحت مشگویی آفتاب تاریخ این عطیه نمودم طاب که تا گردد رقم بدفتر نیکی آفتاب نظمی نهاد پای ادب در میان و گفت «ابر سیه زدوده شد از روی آفتاب»

در شهرستانها نیز اولین زنی که در مجلس جشن کشف حجاب حاضر شده و مهر سکوت را از لب برداشته، خاتم فخرسمعی است (در شهرستان یزد) که عکس و خبر مربوط به او در جراید وقت منعکس شده است (عکس در صفحه ۱۴ چاپ شده است) زنان ایران به نصایح آزاد کننده خود عمل کردند.

و اکنون :

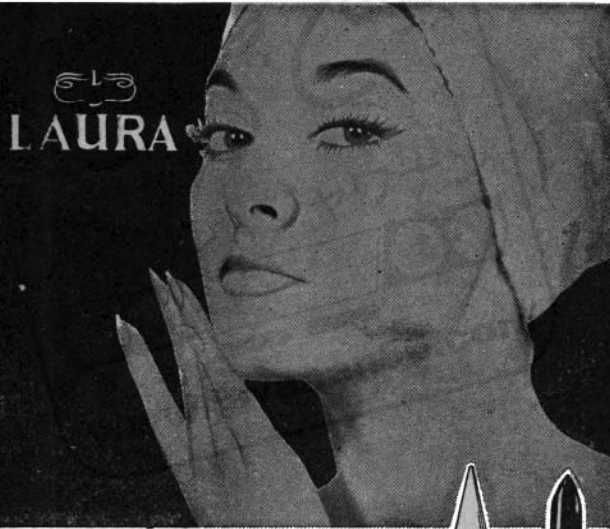
بیش از ۴۰ هزار آموزگار زن در روستاها به تدریس مشغولند و نور علم می‌باشد. هزاران پرستار در بیمارستانها به جراحات پیرمردان منصوب دیروز مرهم شفا میکنند. بعضی از این پیرمردان کسانی هستند که دیروز مدارس دختران را غارت می‌کردند. اما در خدمات اجتماعی کینه های گذشته بهیچ وجه مطرح نیست. هزاران زن و دختر در کارخانه و کارگاهها کار میکنند، به تولید ملی و امور خانواده خود کمک میکنند.

آزادی زنان در ایران از پیچ و خم های بسیار تاریک و خطرناک گذشته است. خانه ها غارت شده. قلعه ها شکسته شده. مردان و زنان زندان رفتند. وحشی روزی بود که در این کشور خوانند روزنامه دلیل انحراف از آئین اخلاق بود.

ملت ایران تا دنیا نیاست این تهور آزادی بخش را فراموش نخواهد کرد. هر زنی که در جایی بکاری مشغول است و شاید خانواده ای را اداره میکند میداند که اگر آن نهضت آزادی بخش نبود شاید او در خانه خانی کلفت بود. آری، این حقیقت را همه میدانیم و هیچ وقت فراموش نخواهیم کرد.

یکی دیگر از رجال وقت با زتش وارد يك دعوت یعنی مجلس شده بودند. زتش گلاهی شبیه يك زنیل كوچك سر داشت و همينكه وارد جمعيت شده بودند يك دفعه زتش گلاهی را تا چانه پائين كشيده و زده بود زیر گره !

چون در خیابانها هر زنی چادر بسر داشت و پلیس چادرش را میکشید زنها سعی میکردند که يك روسری مثل روسری ارامنه بسر کنند، ولی چون آنرا پائين میکشیدند که تا حدی روی خود را بیوشد بجای اینکه مثل ارمنی شوند مثل عرب شده بودند. و روزی مرحوم شاه گفته بودند که ما خواستیم فرنگی بسازیم، عرب ساختیم. بعد پلیس این روسری هارا هم میکشید (البته در صورتیکه بداز چند بار تذکر زنها خودشان بر نمیداشتند)



- روژلب صدفی و سادۀ لورا بدلبان شما شفافیت
- مخصوص داده و جلوه خاصی بدلبان شما می‌بخشد
- لاک صدفی و سادۀ لورا در رنگهای کامل
- و متنوع مشدود و متناسب با لباس شما



لورا
آفریننده زیبایی

پست

اهالی محترم کرمانشاه
کلینیک شبانه روزی

دکتر سید رضی میرپوریان

واقع در خیابان شاه جنب سینما متروپل دائر
از بیماران محترم پذیرائی مینماید

این مرد وقتی نامه‌ها را دیده بود گفته بود:
«مردکه در خانه خودم با خانم خودم
محتاج اجازه تو نیستم»
پایان

دختر شایسته‌ای از

بقیه از صفحه ۵

رشته سابقات شای مجلی اول شده دوره
سه ماهه آرایش و زیبایی را دیده و در برنامه
های مدرسه‌اش در آن کشور مکرر رقصهای
مجلی ایرانی را نشان داده .

در سال اول دبیرستان در رشته خط
و نقاشی اول شده و در سال چهارم دبیرستان
برنده جایزه اول خوش‌خطی را در بین
دانش‌آموزان استان تهران بدست آورده
عضو تیم اولیال دبیرستان است. بینگینگ،
هاکی، و گلف را میداند. لباسهایش را
خودش طرح میکند کتابهای انگلیسی و
فارسی را زیاد را میخواند. خانم فروغ کیا
اورا شاگردی بسیار ساعی و همنام معرفی
کرده دوستانش اورا دختری مهربان و با
سلیقه و با شخصیت میدانند ..

ریخته بودند و او را آب لبو کرده بودند
گفته از آن، مادرها نمیکشادند
دخترهاشان بی حجاب شوند و یادم هست
تا نانی از اقوام ما دختری داشت که از
اول حاضر نشد چادر بپوشد . مادرش
میگفت - هر تار موی که پیدا شود فردا
در جهنم با همان تار ترا آویزان میکنند
و او میگفت - بهمین جهت من تمام سرم
را برهنه میکنم که با همه مویم مرا آویزان
کنند و کمتر دردم بیاید !

در خانه يك قمه دیگر را نقل و
زحمت را کم میکنم :

رسم شده بود که اشخاص محترم برای
خوش آمد شاه یا باشا به دولت جلالت
عبرانی تشکیل میدادند و دوستان خود را
در آن دعوت میکردند و تذکر میدادند
که با خانمهاشان تشریف بیاورند . یکی
نامه‌ای بدوستانش نوشته بود و برای اظهار
خودمانی که یعنی همه چیز من از خانه تا
خانواده متعلق بشماست نوشته بود که :
«خواهش میکنم عصر چهارشنبه ساعت
چهار در خانه خودتان با خانم خودتان
ثروت و شیرینی صرف بفرمائید» .

بودند ، اعلام داشتند که زنان میتوانند
آراء خود را اظهار دارند ، هر چند آن
آراء در شمارش محسوب نخواهد شد .

این اعلام در مناطق روستائی چند روز
پیش از ۶ بهمن شده بود ولی در تهران
شب پیش از آن ، در روستاها صدای هزار
تن بمباد شگانه رای دادند و در تهران
پیش از ۱۷ هزار تن در فرصت بدان
کوتاهی بیای صدوقهای رای رفتند . هیچ
تشکیلاتی قادر به گرد آوردن این عده
در ظرف چند ساعت نبود . شور و جنبش
زنان نشان داد که نیروی باطنی و واقعی
نهست زنان با تشکیلات ظاهری آن قابل
مقایسه نیست . مقامات دولتی به از این
نمایش غیرمنتظره حیران شده بودند در
طرحهای خود بمشاور احتیاج حقوقی سیاسی
و اجتماعی بزنان و تشکیل برنامه شش
ماده‌ای ۶ بهمن راسخ تر گردیدند . دورور
پس از تصویب ملی شاهنشاه آریامهر فرمان
آزادی زن و برابری حقوق سیاسی زن و
مرد ایرانی را توشیح کردند .

بدین ترتیب مبارزه‌ای که در ۱۳۱۴
آغاز شده بود پس از ۲۷ سال به پیروزی
انجامید . تظاهرات کشانه‌ها هزاران
زن در کالج مهر روز ۹ اسفند ۱۳۴۱
ممنده فعالیتهای وسیعی بود. در چند سال
بعد زنان بارها تظاهرات و میتینگهای وسیع
ترتیب دادند . کثرتانهای حقوق زن
با شرکت نمایندگان کشورهای دیگر در
تهران برگزار شد . نمایندگان نهضت زنان
ایران در کثرتانهای بین‌المللی معتمد
شرکت جستند و مورد تجسین و تشویق
قرار گرفتند . جنبش زنان ایران سرعت
روبوعه رفت .

در ۱۱ اسفند ۴۱ قانون انتخابات
اصلاح شد و زنان رسماً حق انتخاب شدن
و انتخاب کردن یافتند ، در ۱۷ شهریور
۴۳ نخستین کدخدای زن برگزیده شد و
تا یکسال پس از آن ۴۸ کدخدا و ۷
شهردار و تعداد زیادی اعضای انجمنهای
شهر از میان زنان انتخاب شده بودند .
در ۳۶ شهریور همان سال شش زن به
نمایدگی مجلس و ۳ زن به نمایندگی
سا . بابونی برای اولین بار به معاونت
استاندار و بانوئی دیگر بمعاونت وزیر
انتخاب شدند و به تدریج سگنهائی مانند
دادگستری ، کادر سیاسی وزارت خارجه
و نیروی هوائی و دریائی از طرف زنان تصرف شد.

زن چه بود

بقیه از صفحه ۷

افزودند و در اوایل سال ۱۳۴۱ برای
نخستین بار يك زن در اصفهان خود را
در انتخابات محلی نامزد عضویت در انجمن
شهر کرد . شورای عالی جمعیتهای زنان که
از ۱۳۳۸ با شرکت ۱۸ جمعیت مختلف
تشکیل یافته بود ، از مبارزه او پشتیبانی
نمود و اگرچه بانوی مزبور بر اثر فشار
های کهنه‌اندیشان ناجار شد نامزدی
انتخاباتی خود را پس بگیرد تاثیر مبارزه
او بان حد بود که در تحولات بعدی
محسوس گردد .

در قانون جدید انجمنهای شهر ،
زنان صرفاً حق شرکت در انتخابات محلی
را یافتند ولی اعتراضات سخت عناصر
مخالف آزادی زنان ، دولت را ناگزیر
بمسکوت گذاشتن قانون و موکول کردن
اجرای آن به بعد از انجام انتخابات عمومی
ساخت . این امر شورای عالی جمعیهای
زنان را بمبارزه وسیعی برانگیخت . زنان
شرکت در مراسم ۱۷ دیماه آن سال (۱۳۴۱)
را تحریم کردند . در آنروز نمایندگان
زنان تنها دسته‌کلی برضار اعلیحضرت
رضاشاه کبیر نهادند . و طی قطعنامه‌ای
اعلام داشتند که زنان در ایران بحدی
پیشرفته‌اند که دیگر نمیتوان حقوق مساوی
را از آنان دریغ کرد و ادامه تبعیضات
در مورد زنان غیر قابل تحمل است. زنان
در قطعنامه خود شدیداً به مسکوت گذاشتن
قانون انتخابات محلی اعتراض کردند و
خواستار حق شرکت در انتخابات شدند
و تهدید کردند که اگر دولت بتقاضای
آنان ترتیب اثر ندهد دست با اقدامات
مستقیم خواهد زد . روز ۶ بهمن ۱۳۴۱
اعتصاب یکروزه زنان با نظم و وسعت تمام
بسنفور نمایش نقش اوزنی زن در جامعه
در همهجا انجام گرفت . جزدربیمارساها
و ادارات پست و تلگراف و تلفن که تعطیل
کار میکنند خدمات عمومی رافلج سازد،
در بقیه جاها هزاران زن از دبیران و
آموزگاران و کارمندان و ماشین‌نویسها
و میهمانداران هوائی و منشایان دست از
کار کشیدند . در مدارس معلمان زن بجای
درسیای خود درباره حقوق زنان بحث رائی
پرداختند . در تصویب ملی ۶ بهمن مقامات
دولتی ، که از اعتصاب زنان دلگرمی یافته

قابل توجه استان گیلان

حراج با سابقه فروشگاه ستاره آبی
اول بهمن شروع میشود
رست - خیابان شیک تلفن ۳۳۱۱

کلاه و لباس بسیار شیک زنان خارجی

خیابان تخت جمشید مقابل بیمارستان
کودکان فروشگاه آرا
و ساختمان پارس کو شماره ۱۴

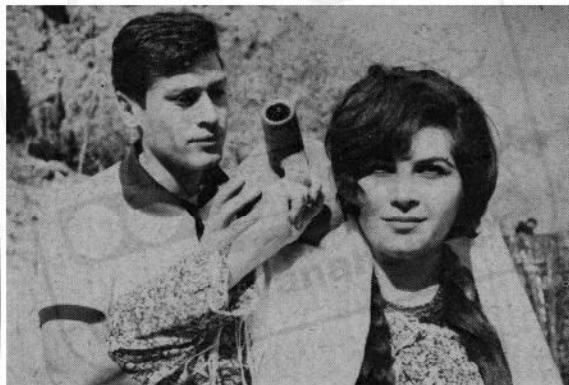
نمیخواهد بگذارد و دختران مدرسه را
و ادار کنند کسه بسی حساب
بمدرسه بروند . يك نسل که گذشت دیگر
هیچ زنی خوش حاضر نیست نقاب بگذارد.
ظاهر این حرف معقول و فریبنده
است ولی بعد تجربه ثابت کرد حقیقت
غیر از اینست .

اگر زور در کار نبود مردم زور
میگفتند و هر زن بی حجابی را میدیدند
بتر او میریختند و او را کتک میزدند و
مخصوصاً زنها این کار را میکردند و یادم
هست روزی در جائی زنی فحصری نام
میگفت که ما جرئت نداریم با روی باز
از پس کوچها رد شویم ، بعداشاره به زن
دیگر کرد و گفت ملیح روزی از پس
کوچه‌های بین وزارت معارف و خیابان
سعدی رد شده بود زنها اهل امل سراو

روزی من ظرف بازار میرفتم زنی از آشنایان
من پشت سر من میآمد ، این زن کچل
بود و بت روسری بزرگ روی سر داشت،
پلیس باو اخطار کرد که روسری را
بردارد . این زن از من رودرواسی داشت
و نمیتوانست من بفهمم که کچل است ، من
قدم را تند کردم که کچلی اورا بینم
و او التماس و دخیل میکرد که پلیس
مانش نشود ولی پلیس قبول نمیکرد . من
بسیار بدم آمد و گفتم این چه ظلمی است
که بمردم میکنند ، ولی بعد يك معطاب یادم
آمد که اینک ذکر میکنم :

بیاری از مردم اعتراض میکردند
که چرا به زنهايي که به حجاب عادت کرده‌اند
زور میگویند و ایشانرا مجبور برفع حجاب
میسازند . همه را آزاد بگذارند که هر که
میخواهد حجابش را بردارد و هر کس

عشقی خاطر انگیز



داستان عشق یک پسر شهری به یک دختر دهانی، شاید بارها به فیلم برگشته باشد. سوز گرم شیرینی است که هیجوت کهنه و قدیمی نمیشود. بخصوص این عشق بر دل ما ایرانیها خوب می نشیند و خاصه اگر با صمیمیت و علاقه ساخته و پرداخته شود، خاطر انگیز خواهد گردید. از این سوز، محمد کریم ارباب یکی از تهیه کنندگان معروف فیلمهای بزرگ فارسی قبلی بوجود آورده موسوم به «معجزه» که غیر ممکن است تماشاچرا تحت تاثیر قرار ندهد. در این فیلم جمعی از محبوبترین ستارگان ایرانی از جمله یک ایمانوردی - فرانک - ظهوری - سهریا - فدکچیان - مینا مغازه - قائم مقامی - بهشتی و ونوق گرد آمده اند و با بازیهای طبیعی خود به یک درام عشقی و هیجان انگیز، جلوه و جلای زیادی بخشیده اند. در «معجزه» همچنین ایرج، رامش و عهدیه آهنگهای زیبایی اجرا خواهند کرد و جمیع یک رقص به صورت رنگی انجام خواهد داد. فیلم بزرگ «معجزه» هم اکنون در سینماهای میامی، رکی، آسیا، همای، تیسفون، سیلوانا، المپیا، پریولیس، ستاره، بانورما و سینمای جدید التاسیس ری (میدان نوش) روی پرده است.

کلاس مادران فردا

نکاتی که مادران فردا حتما باید بدانند
شامل ۵۵ درس سمعی و بصری

(تحت سرپرستی خانم دکتر مرشد)

خیابان هدایت، چهارراه صفی علیشاه، شماره ۴۴۳
تلفن: صبحها ۸۵۵۴ بعد از ظهرها ۷۵۵۸۸۴، ۷۵۵۸۸۵

از کرم بودردصدفی و چهارموس آون که بداشتن آن افتخار خواهید کرد دیدن کنید و از جنس و عطر مخصوص آن لذت ببرید و ضمن این بازدید محصولات جدید آون از قبیل کرم بودرتیوبی - کرم بودرتیوبی سوپریم که برای لطافت پوست و آرایش رویا انگیز بوجود آمده اند، ببینید و بخواهید محصولات آون مخصوص چشم از قبیل سایه چشم صدفی و ساده - ریمبل باژس موئی برای بلند نمودن مژه ها را نشان شما بدهند.

فروش در مغازه ها و نمایندگمان آون در تهران و شهرستانها

نماینده انحصاری: فروشگاه مرکزی آون - خیابان نادری مقابل دیوار سفادت انگلیس پاساژ نوین

من و تو در دو افق بقیه از صفحه ۷۰

او باقی می ماند که در آینده اش اثر بد خواهد گذاشت. برای حل مشکل چارمای اندیشیده ایم که موفقیت این راه حل مرهون پنهان نگه داشتن آنست. امید است همانطور که حق ابراهیم است از او رفع اتهام شود و هر چه زودتر آزاد گردد. بهترین نامدها این هفته از خانم ها و آقایان زیر بندست ما رسیده که از همه آنها بسیار گرامیم. باز هم باین نکته توجه داشته باشید که ما بنامه های فاقد اسم و امضا و نشانی صریح هیچگونه ترتیب اثر نمیدهمیم.

خانمها: شیعیه از زاهدان - پروین ذهابی از قصر شیرین - شایسته نوری از رفسنجان - شریفه قریب - گیتی ابطحی - انیس جناب از چهارمحال - پروانه سوهانکی - عثرت خرقانی - شهرناز شهرناز لاهیجان - مهین شهواری - اکرم نیری - ثریا طرماهی از مراغه - شهین و سوری رازقی - مریم داداشی از

فقانی از ساری - سهیلا شهادت از شیراز - گلنار خواجه ای از شیراز - بدری و - همدانی از شاهی.

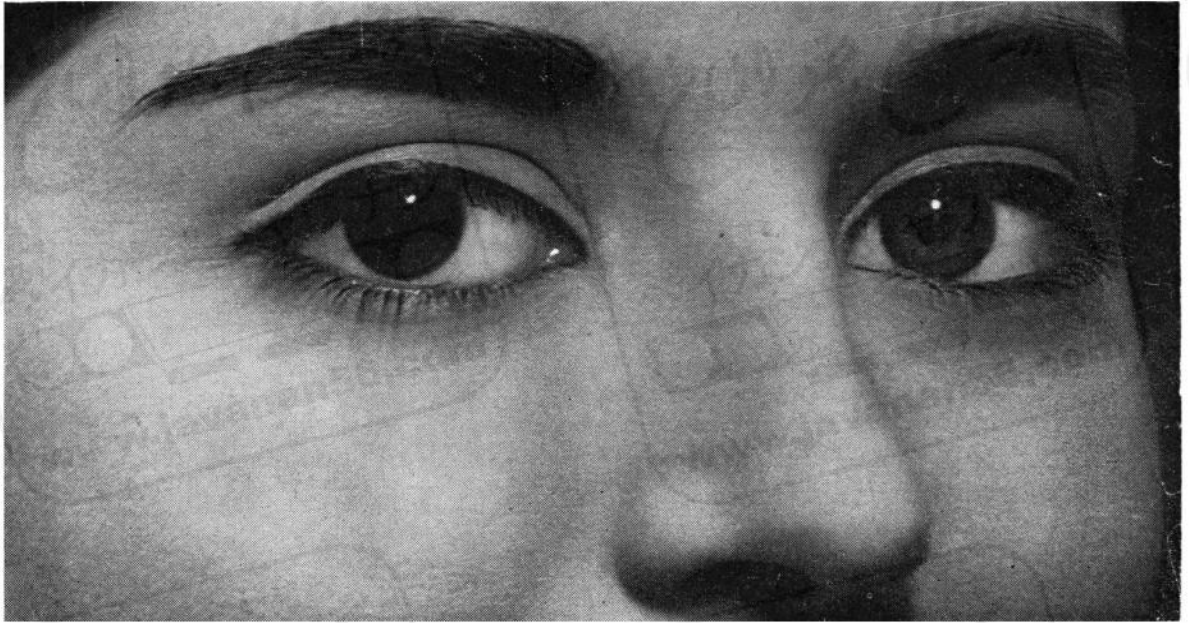
آقایان: بداله راستی از قصر شیرین - احمد هوشمند - حسن نیری - بهرام هیرند از شیراز - احمد کروندی - اسماعیل شیروانسی پور حسن بابایی از اهواز - فرح الله جعفریان از خرم آباد - لریستان - حمید شیعیه از رضائیه - محمد رضا کمال الدینی از بم - عبدالله خطیبی - فریدون مظفری - بابک جمالیان از کرمانشاه - محمد طبری و حسن نوری از آمل - مهدی حسامی از فریدن - سید محسن دربی از شیراز - منوچهر هردان از آبادان - فرهاد البیانی از اهواز - اسدالله اندرزده - محمد غفرانی از مشهد - محمدتقی بیرونظری - عباس طالب پور عبدالله وزیرالهی - میراسلام ساداتی - نظیر حسین صالحی از زاهدان - موسی امین - محمود درجی نژاد - اسماعیل بیت الی - رجعی حبیب پور از بهشهر - داود آذرگون - جواد امینیان - جابود شریفی از شیراز - هادی ذریعیان از لنگرود - بدالله ضیائی شهیمزادی و عباس نوروزی از کیلا - الله یار و علی همدانی از شاهی - منصور بهروز.

علی پور - لادن غیانی و بدری افتخار و بهجت حتی - رفعت بهرامی از کرمان - شمس مرشدی - مهین عوض پور - گیتی صابری - نسرین سلطانی از بجنورد - مهتاب مروتی - فاطمه فاضل نیا و مهناز سوزنکاری - شیوا غفاری مطلق - فرشته و شهین و زهره بهرامی از کرمانشاه - منیژه علوی از سیرجان - زهره نامور از رشت - نوریه روئین تن از اهواز - سونیا معصومی از لاهیجان - وحیده وحیدی از شیراز - پری بحری - گلناز رویوش - نینا و ژیللا خطیب رهبر - طلعت پیش آهنگ - پیرایه متحن - مهری کشاورزی از زنجان - زری قمری از شاهی - ناهید رضا دوست از صومعه سرا - فریده زمینی و نیلا خرم از آستارا - سیما معینی - اقدس زید عبدی از قصر شیرین - حسن درنازاده از بندرعباس - میمنت بصیری از شهر کرد - ربابه قرینی - فاطمه یونا فرد - طاهره ایران نژاد از بم - کبری شریفیان از گجستان - شهناز رفیعی از بابل - پروانه سلیمانی از شیراز - ژاله صادقیه از مشهد - فریده عباسی از بروجرد - شهلا ایرانپور از آغاچاری - روزتسا آندونیان از تبریز - فردوس ذهابی - ناهد هتور از داراب فارس - عنذرا

خانم‌ها و دختران جوان

اگر دچار چین و چروک صورت شده‌اید و یا اینکه از پیری زودرس نگرانید فقط کرم داگرا DAGRA حاوی هورمون را مصرف کنید

کرم داگرا ۱- مخصوص شب
۲- مخصوص روز



ریزش موهای شما هر قدر هم شدید باشد با مصرف

شامپوی طبی استیل بیان STILBÉPAN®

درمان میشود

برای راهنمایی در زمینه پوست و مو تحت نظر متخصص داگرا .
تلفن های ۳۲۰۶۷ و ۳۱۹۴۰ در اختیار شماست

خرید کردن !
آه نگو که کار خیلی سختیه ! آنهم توی تهرون
بزرگ که نه در داره و نه دروازه !



۳۳۱۶

از این پس ، هر هفته ، خانمهای بازاریاب خوش سلیقه
(لژنروز) توی شهر تهرون می گردند (شاید هم در آینده
به شهرهای بزرگ سر بزنند) و باین مفازه و آن مفازه، باین
فروشگاه و آن فروشگاه سر می کشند و تازه رسیده های
به بازار را پیدا میکنند و از سیر تا پیاز درباره آنها دپورتاژ
می نویسند تا شما خانم و دختر خاتم عزیز بخوانید و اگر
خواستید ، بدون دوندگی و کفش باره کردن بدانید که
هر جنس خوبی را کجا میتوان خرید و یا اینکه احتیاجات خانه
و زندگی را در کجا بهتر میتوان تهیه کرد . امیدواریم این ابتکار
(لژن روز) بدلتون بشینه !

يك «كرسی خانه» كم دارد بهمين علت
يكی از اطفاها را كه سااها بی مصرف
مانده بود بابت نقاش سپردیم كه رنگ
كاری كند و خودمانهم دسته جمعی
نگارای «آرمان» واقع در چهارراه
شاه رقتیم و يكداست اسباب كرسی كامل
از پتوهای روتك ، پشهای بسیار
جالب با نقشهای زنده كه روح ایرانی
در آن چشم میخورد يك توی بزرگ
و فوق العاده خوش نقش برای روكرسی
و سه چهار برده مخمل بسیار خوش رنگ
خریدیم و به اطاق كرسی منتقل كردیم
باور كنید اطاقی شد كه اگر تمام
تروتهای دنیا را به مادر بزرگ میدادند
تا این حد خوشحال نمیشد . روی همین
اصل در حالیکه سر و روی غار غرق
بوسه میخورد از ابتكارمان تعریف و
تحمید میکرد اما او نمیدانست كه ما
اینهمه ذوق و سلیقه را مدیون گالری
«آرمان» هستیم . جالب اینجا است كه

خریدهای تازه

بقلم : خانم بازاریاب

راهی برای زندگی نوین

بعضی اینکه وارد اطاق پذیرائی
منیره شدم يك حالت تحسین آمیخته
به حسادت بمن دست داد زیرا در آنجا
يكداست ميل خردلی رنگ بسیار زیبا
توجهم را جلب كرد . پارچه این مبها
از مخمل خردلی و داخل آن با پر پر
شده بود . مخصوصا در ساختن كاناپه
چهار نفره زیبایش نهایت ذوق و سلیقه
را به خرج داده بودند . دیدن این انا
زیبا بقدری مرا مشتاق كرد كه بسی
اختیار آزش پرسیدم :
این مبها را از کجا خریدهای ؟
گفت :

از فروشگاه «ميل زندگی نو»
واقع در خیابان تخت جمشید .
هنگامیکه از خانه او خارج شدم
يكراست به فروشگاه ميل زندگی نو
رفتم و در میان انواع مبها و سندیهای
گونگون آن يك ميز چهار گوشه سا
سندیهای كفت حصیری بسیار زیبا
انتخاب كردم و تصمیم گرفتم كه
يكی دو ماه دیگر از ميل های نظیر
ميل منیره نیز سفارش بدهم . زیرا
آنروز بان سندیها و ميز چهار گوش
بیشتر احتیاج داشتم . چون از این
ميز برای ناهارخوری و جای خوری و
عصرانه هم میشود استفاده كرد .
بهر حال در آینده اطلاعات بیشتری
در زمینه این فروشگاه بنظران خواهیم
رساند .

راه بهتر پوشیدن

با یکی از دوستانم قرار داشتیم كه
به اتفاق هم برای ملاقات دوست مشترکی
برویم در اولین لحظهای كادورا دیدیم
پالتو بسیار جالبی كه بتن داشت نظر
مرا جلب كرد . دوست من امولا خانمی
است بسیار شیک پوش و منظم . پالتو

او برنگ شتری و جنس آن جیر بسیار
ظریفی بود كه از بهترین نوع جیر
كمیتما از كارخانه LALONDE
پاریس وارد شده است دوخته شده بود
و كمز و دكمه های پالتو نیز از جیر
جرمی برنگ قهوه ای بود كه در مجموع
يكی از قشنگترین پالتوهای امال
زمتان است . بعداز رسیدن به محل
مورد نظر كه دوستم پالتوی خودش
را به جالباسی آویزان كرد تازه من
بخاطر این همه سلیقه در انتخاب لباس
به او آفرین گفتم و بالاخره موفق شدم
بدانم كه جنس لباس او از لوسول
LAMS WOOL است كه باتر ویرا
Terevirar مخلوط شده است .

این نوع الیاف مانع كشی آمدن و تغییر
فرم لباس میشود و در اثر پوشیدن و
شستشو فرم لباس ابدا تغییر نخواهد
كرد . قسمت بالانه لباس پلیسه بود
و در نتیجه فرم بدن را كاملا نمایان
می ساخت و يك خط افقی پهن زرد رنگ
كه بوسیله رنگهای بنفش و سبز كه
آخرین رنگ زمتان امال است احاطه
شده بود ، جلوسینه و آستینها و
پشت لباس را در قسمت بالانه ترین
میکرد . بعداز مدتی كه با او صحبت
كردم فهمیدم كه این پالتو و لباس شیک
را از فروشگاه لیدی خیابان شاه شماره
۳۶ خریداری كرده است .

شیک تر بشوید

چند روز پیش كه بفروشگاه
جدیدالتاسیس پيكادلی واقع در خیابان
تخت جمشید چهارراه بهجت آباد رفته
بودم در حین مشاهده انواع وسایل
لوكس و فشنی كه در این مغازه موجود
بود مانتوی نظرم را بیش از همه اجناس
دیگر جلب كرد .
این مانتو برنگ سفید مدفی
فشنی تهیه شده . روی آن يك نوع

ابریشم طبیعی است و پشت آن از جنس
پشی است . اما نكته مهم جنس اینس
مانتو است كه از بلاستیک بروده دست
دوری پاریس است و هرگز چسروك
برنمیدارد و بدین ترتیب خطوط اصلی
لباس هیچوقت از ریخت نمی افتد .
بقیه آن بعدل انگلیسی میباشد و مدل
خود مانتو شیفت است و دكمه های
طلانی فشنی برجوله این مانتو افزوده
است . برویهم با توجه باین نكات
ظریف يك مانتوی بسیار فشنك و جالبی
دوخته شده بود .

در ضمن بازدید من متوجه شدم
كه كلیه اجناس فروشگاه پيكادلی
منحصر بفرم است یعنی هريك از اشیائی
كه شما در این مغازه مشاهده میفرمائید
فقط يكعدد تهیه شده است .

كادوئی كه ب مادر بزرگ دادیم

مادر بزرگ من به حفظ سن كهین
بی نهایت پای بند است بهمين جهت هر
كس كه وارد خانه اش میشود تصور
میکند كه در يك آن بدنیای پنجاه
سال قبل برگشته است .
تزیینات اطاقها را بهمان شكل
كه در زمان شوهرش بوده حفظ كرده
است . امال كه بهمكه مشرف شده بود
هر چند روز يكبار يكی از ما نوه ها
برای سر كشی بخانه اش میرفتیم . بكرمز
كه دور هم جمع شده بودیم و صحبت
میکردیم من گفتم :
— بچه ها هیچ فكر كرده اید كه
ما موظفیم وقتی كه مامان بزرگ از
مكه مراجعت میکند هدیه ای باو تقدیم
كنیم .
همه يكصدا گفتند كه :
— صدرد صد لازم است .
خلاصه پس از تبادل نظر بسیار
باین نتیجه رسیدیم كه منزل مادر بزرگ

ماگرنیا

چند روز پیش كه بمناسبت سال
جدید مسیحی میخواستیم بدین يكی از
دوستانم بروم در خرید گل نریدیم
داشتیم و میخواستیم گلی تهیه كنیم كه
نونه كامل ذوق و سلیقه من باشد .
برای همین منظور فكر كردم بپستر
اینست كه قبلا با پروین مشورت كنم ،
چون او از محل بهترین گل فروشیهای
تهران اطلاع دارد . پس از گفتگو با
پروین ، او آدرس گل فروشی كریستال
را كه در دوراهی یوسف آباد واقع است
بمن داد . وقتی وارد گل فروشی كریستال
شدم ، مانند این بود كه وارد بهشت
شده ام . انواع و اقسام گلهای زیبا و
شاداب در این گل فروشی دیده میشد و
من باتمام حسن سلیقه ای كه دارم متحیر
بودم كدام يك را انتخاب كنم . ولی
آقای خان میرزائی مدیر گل فروشی
كریستال در نهایت خوشروئی بكسك
من آمدند و بگونگی گل بسیار زیبای
جدید بنام «ماگرنیا» برایم انتخاب
كردند . و من درحالی كه از لذت
خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدم
بمنزل دوستم رفتم و اگر شاهم مایید
كه از بهترین گلها بدوستانك هدیه
كنید باتلفن ۶۲۸۷۲۸ گل فروشی كریستال
تلفن بگیرد .

توتک

امروز برای خریدن شیرینی سری به توتک زدم، شوغار کرده بود و انصافاً شیرینیهای دانه‌ای جالبی تهیه دیده بود و همه مشتریهای او مرد بودند که کدامیک را انتخاب کنند. منم بعد از نظری تمام آنها از باقلوای دانه‌ای بزرگ توتک مقدار زیادی خریدم تا برای مهمانی شب شیرینی خوشمزه‌ای آماده داشته باشم. مهمانها از خوشمزه‌گی این شیرینیها صحبت میکردند و مرتب آدرس آنرا میگرفتند و میدادند که توتک در خیابان تریا واقع است. منم بآنها توصیه میکردم که به خیابان تریا مراجعه کنند.

گیسوی کوماچی

خواننده عزیز: دنیا شاهد پیشرفت مقام زن و ترقی روزافزون بانوان میباشد، زنان دوش بدوش مردان کام برداشته و علاوه بر مسؤولیت زندگی، امور اجتماعی دیگری را بهمدیه میگیرند اما با داشتن تمام این مسؤولیتها زن امروز به هیچوجه نمیتواند زربانی و بهداشت خود بدون علاقه باشد و این ضرورتی است که درعین حال وقت گرانبهای زن امروز را بمقدار زیادی تلف میازد. بخاطر همین ضرورت و صرفه‌جویی بیشتر در وقت و بهداشت و زیبایی زن، مبتکرین معروف زیبایی، گیسو و پوستیهای از موی طبیعی انسان ساخته‌اند که ما یکی از کارخانه‌های معروف سازنده این گیسوها بنام کوماچی در ژاپن که بزرگترین صادرکننده گیسوهای کوماچی در دنیا است معرفی میکنیم.

مخالف معمول که همه فکر میکنند ساختن گیسو و پوستی فقط یک بافندگی ساده است کار تهیه گیسو و پوستییز لائق دارای دویست مرحله شیمیائی است تا موها حالت طبیعی خود را پیدا نموده و برای همیشه به اصطلاح زنده بمانند بهداشتی بودن سر، خودمسله‌ایست و چنانچه مومراحل بخصوص شیمیائی خود را برای بهداشتی شدن طی نکند چه با امراض جلدی از قبیل جوشهای پست گردن و موخوره و سایر بیماریهای پوستی بانسان سرائت مینماید. درمورد کار بافندگی این گیسوها طرز کار طوریت که گیسوها پس از بافته شدن مانند گیسوی طبیعی خود انسان راحت بوده و احساس آسایش میشود و وقتی که در اختیار سلمانی قرار میگیرد هروغ آرایشی روی آن عملی است. در کارخانه کوماچی ژاپن سدها متخصص شبانه‌روز کار میکنند تا گیسو یا پوستی‌زی که اکنون بجای تفنن، داشتن آن از لوازم ضروری برای هر خانم است تهیه نمایند و فکر میکنم کوماچی تنها گیسویی است که در ایران که دارای پروانه بهداشتی است.

نماینده انحصاری این گیسوها شرکت پایتال، خیابان شاه ساختمان آلومینیوم تلفن ۶۵۴۴۲

..... و نماینده‌های فروش گیسوی کوماچی در تهران: درآگ آستور، خیابان تخت جمشید، مغازه آرا خیابان تخت جمشید جنب هتل کمودور، مغازه آرا ساختمان پلاسکوب و داروخانه تخت طاووس.

خبریهای تازه

کلاهای فصل

چهارشنبه گذشته روز سردی بود. هواگاهی ابری و گاهی آفتابی میشد. قرار بود سیما و پروانه بمنزل ما بیایند. ساعت ۱۱ زنگ صدا درآمد و مهمانها آمدند. سیما کلاه بسیار قشنگی برداشت. این کلاه بقدری باهوشی او هم‌آهنگی داشت که بی- اختیار نگاه را بطرف خود میکشید. وقتی صحبت ما گل‌انداخت، راجع بکلاش پرسیدم. گفت: این کلاه کادوی مامان است، او بنسایت روز تولدم آنرا بمن هدیه داده‌است، ولسی میدانم از فروشگاه جامعه واقع در خیابان تخت جمشید خریده‌است.

پروانه گفت اگر بی کلاه خوب میگردی، چند فروشگاه سراغ دارم که کلاههای جدید و زیبایی دارد و میتوانی کلاه مورد نظرت را از یکی از این فروشگاهها بگیری. با خوشحالی پرسیدم «کدام فروشگاهها؟». گفت فروشگاه بزرگ ایران، فروشگاه فردوسی، فروشگاه دیال (شاهرضا) و گالری فرانس (چهارراه امیراکرم).

گوشه‌ای از پاریس

وقتی که از چهارراه امیراکرم رد میشدم یکمرتبه خودم را در خیابان شانزلیزه پاریس احساس کردم! نش این چهارراه مغازه بزرگی بنام جالب «گالری فرانس» نظرم را جلب کرد. وارد گالری شدم و مشاهده کردم که الحق اسم باستانی انتخاب شده است. در گالری فرانس آنچه لازمه شیک بودن و بهتر پوشیدن خانمهاست به چشم میخورد. انواع اجناس لوکس و جالب برای برانزدگی خانمها در این

گالری فرانس



گالری فرانس، تهران، خیابان شاه، پلاک ۱۰۰

مکان جمع‌آوری شده‌است بخصوص غرفه کیف و کفش و چکمه‌های آخرین مد این گالری نظر هر خانم مشکل- پسندی را تأمین میکند. در آینده درباره این گالری مدرن بازهم با شما گفتگو خواهیم کرد.

شلیته

دیروز منزل مینا دوره داشتیم. وقتی بانجا رسیدیم، همه دوستان آمده بودند. بعضی اینکه پالتویم را از تن درآوردیم، همه یکصدا گفتند «هورا! چه دامن خوش رنگ قشنگی پوشیدی! یالله زود بگو از کجا آورده‌ای؟» هر کدام چیزی میگفتند. پروین گفت: من میدانم این دامن کار پاریس است. سودابه گفت: نه، کارلندن است. دیگران هم هر کدام نظری دادند.

گفتم حال که هیچکدام نتوانستید بگویید، من این مزه را بشما میدهم که این دامن کار ایران خودمان است. و درمزون شلیته دوخته و نهیمشده‌است. دوستان مرا دوره کردند و آدرس این مزون را از من خواستند. گفتم همه شما سینما ریولی را بایدید. روبروی آن آپارتمان شماره ۹ مزون شلیته است. این مزون تحت سرپرستی ونظارت خانم محبوبه نودری اداره میشود.

کیف و کفش کروکودیل

مدتها بود در آرزوی داشتن یک کیف و کفش کروکودیل بودم. خواهرم عازم اروپا بود. تصمیم گرفتم از او خواهش کنم که یک کیف و کفش از پاریس برایم ببرد.

اما خوشبختانه قبل از اینکه خواهرم حرکت کند، یکروز که پیاده در خیابان پهلوی میرفتم در چهارراه امیراکرم بکفاتی کتس برخوردیم و نه تنها کیف و کفش کروکودیل بسیار زیبایی



خریداری کردم بلکه از مجموعه‌ای که در این کفاتی از انواع مختلف کفش و کیف و چکمه‌های جالب به چشم خورد غرق در اعجاب شدم و با این ترتیب از خرید پاریس بی نیاز شدم. منتظر اطلاعات جالبی از کتس باشید.

کارت پستال

یادآوری ولو هر قدر کوچک باشد باعث خوشحالی و امتنان دوستان میگردد. اعیاد ملی و جشنهای خانوادگی مراسمی است که اگر با ارسال یک کارت پستال از دوستی یاد کنیم و باو شاد باشی بگوئیم نه تنها او را مسرور کردیم بلکه موجب شناسی خودمان را نیز باو ثابت کرده‌ایم. درآگ آستور تخت جمشید هزاران نوع کارت پستال را که از مناظر و هنرهای طریف ایران تهیه شده و با بهترین نوع مشابه خود

در دنیا برابری میکند همرا یکجا برای شما گردآوری کرده و شما میتوانی درایام خجسته با تقدیم هریک از آنها بدوستان و خویشاوندان آنها رامنون و سپاسگزار کنی.

هنرگاه

تا چندسال پیش که خانمهای ما در کارهای اجتماعی شرکت نداشتند، فرصت بیشتری برای توجه به سرووضع خودشان داشتند. ولوازم پوشیدنی مورد احتیاج خود را سفارش میدادند. کفاتی هنرگاه هم بنا برخواست خانمها از سیزده سال پیش برای ما کفش سفارش میدوخت اما یواش یواش مشتریها از او خواستند که کار آماده هم داشته باشد و اوهم این خواسته را برآورده کرد و حالا ضمن انجام کارهای سفارشی مدل‌های کفش و کیف و چکمه حاضر را باهمان دقت سفارشی ولی با قیمت مناسبتری بشما عرضه میکند. از این هنرگاه که در خیابان شاه چهار راه کاخ است دیدن کنید. تلفن ۶۰۱۴۴

کفشهای اولیه

عید پیش با عده‌ای از دوستان برای یک نیک از شهر خارج شده بودم. روز بسیار خوبی بود و همه جداگانه استفاده را از هوای خوب میبردند که ناگهان یکی از خانمهای همراه ما سراسیمه دود گفت: کوفت! غسالش زمین خورده و دود و بایش مجروح شده‌است. همه از وضعی که پیش آمده بود ناراحت شدند. ولی یک خانم دوراندیش که با ما بود از داخل اتومبیل خود جعبه کمکهای اولیه را که از درآگ آستور تخت جمشید خریداری کرده بود بیرون آورد و بیکمک طفل مجروح رفت و جراحات او را پانسمان کرد. من با جستجویی که در این جعبه کردم مقداری دارو و باند و هندی‌تیب و قرصهای مسکن و بیش‌گیر که برای انواع بیماریها مورد لزوم است در آن دیدم. شامهم هروقت خیال خارج شدن از شهر را دارم برای جلوگیری از بروز خطرات احتمالی که پیش آمد میکند حتما یک جعبه کمک‌های اولیه از درآگ آستور تخت جمشید همراه داشته باشم.

این جعبه بهداشتی همراه کنایه‌ای بشما عرضه میگردد و در این کنایه‌ای ضمن صورت ریز داروها و مواد که در داخل جعبه موجود است. طریقه بکاربردن آنها را نیز یاد خواهید گرفت.

معجزه‌ای در حمام

دختر خرمین پروانه چهاربار دست بخود کشیده بود زیرا از هر عاملی برای لاغر شدن استفاده میکرد: رژیم غذایی میگرفت، پیاده‌روی میکرد، آب نمیکشید اما فایده نداشت که نداشت بالاخره بتوصیه یکی از دوستان به حمام «سونای» بیمارستان هترویدان واقع در خیابان فیض‌آباد مراجعه کرد و پس از مدتی کوتاه از لحاظ فیکل به «راکوتل» تبدیل شد و آسوده خاطر گردید. در این بیمارستان مراکز بهداشتی وسیعی بوسیله پزشکان متخصص تأسیس شده که دارای سونای ملی و وسائل ورزشی و ماساژ است های ورزشیه و دوشهای نظیف میباشد که میتواند از هر لحاظ رضایت مراجعان را فراهم سازد.

● زن به آتش و باد میماند. تا بخانهات نیامده، ترا در آتش حسرت خود میسوزاند، اما وقتی بخانهات پا گذاشت زندگی ترا بیاد میدهد. پرویز میرجهانگیر. کرمان

عکس العمل آقایان در برابر مسابقه مرد چگونه موجودی است؟

زن چگونه موجودیست؟



این روزنامه‌ارگان رسمی آدمهائی است که حرف حساب و زبان خورش و نقل و روایات بامزه دارند.

۱۲

روز نامه خودتان

شنبه ۱۶ دی ۱۳۴۶

از میان

مصیبت دختر بودن!

در خانواده ایرانی هیچ چیز بدتر از آن نیست که دختری برادر داشته باشد، چون با چشم‌های خودش از اول زندگی زهر علم تساوی را می‌چشد.



من دختری پانزده ساله‌ام که پدر و مادرم همه حسنی دارند جز آنکه برادرهای کوچکم را از من بیشتر میخواهند. من تاکنون از پدر و مادرم تشنیده‌ام اما در عوض دوبار از دست برادر کوچکم کسک خورده‌ام. هر وقت هم از این بد رفتاری برادرم شکایت می‌کنم جواب میدهند:

«کرم از خود درخت است، اگر تو آنها را اذیت‌کنی کاری‌بتواند. من تا حالا مقاومت کرده‌ام ولی کم‌کم حس می‌کنم که از این «برادرها» جدا پدم می‌آید و همانطور که می‌گویند خوشم می‌آید اذیتشان کنم. آخر کسی نیست بپرسد که میان دختر و پسر چه فرقی هست که یکی باید دلیل و زبون دیگری باشد، آخر این چه تساوی حقوقی است؟ آذر، الف، دانش‌آموز. تهران

کلاس راه رفتن توی خیابان

کاش دردانشگاه و مدارس پسرانه این شهر به جوانها درس صحیح راه رفتن میدادند. خدا کند که زنی بسا آب و روغن باشد والا اگر یکروز هوس کرد و ساعتی توی خیابان گردش کند، باید تا یک هفته توی خانه استراحت کند تا دراستخوانهایش سفت شود.

یک آقای محترمی که از سرما فوکرده و دستهایش را توی جیبهایش فرو کرده بود، پربروز صبر در خیابان لاله‌زار چنان تندی بهم زد که چشم سیاهی رفت و نزدیک بود نقش

نامه یک مادر شوهر

بین خودمان

● من دلم برای پسر و بچه‌هایی که تو مادرشان خواهی شد میسوزد و گرنه بزرگترین آرزوی من خوشبختی پسر در کنار زنی جوان و فهمیده و مهربان است.

در صندوق پست گلی نامه شکایت آمیز یک عروس جوان از مادر شوهر خود نقل شده بود. (زن روز - شماره ۱۴۶)

مادر شوهری بنام ماهرخ در پاسخ این عروس‌نامه‌ای به زن روز فرستاده که میخوانید.

عروس عزیزم

نامه ترا درمجله زن‌روز خواندم و یک جواب عمومی بتو و همه عروسهای این کشور میدهم، شاید حقایی را که در زندگی هست و تو بعثت جوانی منوجه آنها نیستی بدانی.

عروس عزیزم، من تعجب میکنم که تو چگونه قبل از ازدواج تصور میکردی شوهر یک مرد تنها است. آیا یک مرد ممکن است بدون خانواده و از زیر بونه درآمد باشد؟ آیا یک مرد میتواند پس از ازدواج با مادر و خواهر و سایر خویشاوندان بکلی قطع ارتباط کند؟ مردی که توانست مهر مادری و عواطف برادری را زیر پا بگذارد تو چگونه انتظار داری که برای تو شوهری مهربان و با عاطفه باشد؟

اگر بدانی با چه مشتقی پسر را بزرگ کردم؟ اگر بدانی چقدر آرزوی دامادی او را داشتم؟ اگر بدانی روزی که برای خواستگاری بخانه‌ات آمدم و وقتی نگاه بر مهر ترا منوجه پسر دیدم چقدر خوشحال شدم و چگونه از خداوند بزرگ سپاسگزاری کردم و برای تو و او آرزوی سعادت کردم.

عروس عزیزم:

اینها که تو در نامه‌ات نوشته‌ای تصورات غلط و بیخودی است که در جامعه رواج پیدا کرده است. من هیچ وجه مخالف توالت کردن و یا سلمانی رفتن تو نیستم. بخدا من نسبت بتو حدود نیستم. تو هر قدر زیباتر باشی پسر من بیشتر لذت میبرد و من خوشنودتر می‌شوم زیرا شادی او شادی من است اما حرف من اینست که تو هرگز روی درآمد و مخارج پسر حساب نمی‌کنی. پسر از صبح تا شب زحمت می‌کند و عرق میریزد تا این پولها را بدست تو برساند و تو بدون اینکه ارزشی برای زحمت او قائل باشی آنرا بی جهت پیا می‌دهی. اگر یاد باشد، آنروز وقتی از سلمانی آمدم و من دیدم که موهای خوش رنگت را بر تنگ دیگری درآورده‌ای - که هیچ وجه به کیفیات نمی‌آمد - ناراحت شدم. تو علاوه بر آنکه مقداری پول بهر داده بودی، موهای قشنگت را هم بدرنگ ساخته بودی و چندین سال من تر بنظر می‌آمدی. و یا روزی که تا ساعت ۳ بعد از ظهر در آرایشگاه بودی و پسر که خسته از راه رسیده بود بای میلی مجبور شد غذای حاضری بخورد من ناراحت شدم. آخر انصاف بده که بهتر نبود تو باموی ساده و توالت دخترانه از پسر استقبال کنی و در عوض غذای مطبوعی روی میز جلو او بگذاری. خودت قضاوت کن که یک مرد وقتی خسته از سرکار بر میگردد به چه چیز بیشتر احتیاج دارد؟ اصلا

و لباس بی‌اتو و بالاخره پس از یک ساعت انتظار تو با سر و وضع آخرین مد بخانه برگشتی. وقتی بوی عطر یاس تو با بوی گوشت سوخته مخلوط شد بقدری زننده بود که من اختیار دماغم را گرفتم. تصدیق می‌کنم که برخورد سردی باتو کردم ولی خودت قضاوت کن که اگر جای من بودی چکار میکردی؟ تو که هیچ وجه در فکر راحت و آسایش پسر من نیستی، تو که بچه خودت را باید فاطمه سلطان و شیرخاک رها کرده‌ای چگونه انتظار داری من دوست داشته باشم. من دلم برای پسر و بچه‌هایی که تو مادرشان خواهی شد مسوزد و گرنه بزرگترین آرزوی من خوشبختی پسر در کنار زنی جوان و فهمیده و مهربان است.

مادرشوهر تو ماهرخ. رضاییه



● زن ، یعنی مردی که يك
دندهاش كم است.

پرویز دانشور، کارگر، اصفهان

● غالب زنها بجای اینکه «قاتق
تان» باشند «قاتل جان» مرد
هستند.

فریدون صاحبجمع، کارمند، سبزوار

● زن فرشته‌ایست ، که بجای
آسمان ، در زمین زندگی میکند.

مهدی مرویدی جنت، دوزنده، تهران

● زن اقیانوسی است که کمتر
مردی به عمق و زوایای تاریک
آن پی میبرد.

مسعود غفاری، هنرجوی هنرستان
صنعتی، زاهدان

● زن دنیا ندیده «معصوم»
نامیده می‌شود، اما مردندان ندیده

را «بچه» میگویند.

یدالله ضیائی شه‌میرزادی، شغل آزاد،
گیلاکلا

● زن يك «زبان» است برای

حرف زدن . يك «چشم» است ،
برای چشم هم چشمی کردن و
يك «دست» است برای جیب
مرد بیچاره را خالی کردن.

م. طالبی، دانشجو، شیراز

● مرد شیطان است و زن سایه
شیطان. هیچ شیطانی بجز مرد
بدنبال سایه‌اش نمیدود.

فریدون گل محمد قره‌داغی،
ریشه‌کنی‌مالاربا، تبریز

● زن مانند کراوات است که
همه زیبایی او با فشرده شدن بر
گلری مرد آشکار میشود.

سیدحسن هاشمیان، کارمند عمران‌رسانایی
بندر بوشهر

● چون نقش وفا و عهد بستند
بر نام زنان قلم شکستند
مردی که کند «زن آزمائی»
زن بهتر از او ز بیوفائی

علیجان رحیمی، کارمند، تهران



آقایونا ..

مگر شهرستانی جانشر را دوست ندارد

دختر عمه من چند هفته پیش درس سی‌سالگی درگشت علت این حادثه نه تصادف اتومبیل بود ، نه مسومیت‌ونه سرطان . خنده‌آور است که در نیمه دوم قرن بیستم ، زن سی ساله‌ای در يك شهر ۱۰۰ هزار نفری مانند قزوین از «آپاندیسیت» بمیرد. حتی یکی از چند پزشکی که او را معاینه و با اصطلاح «معالجه کردند نفهمیدند که دیسکل درد شدید او چیست . شکایت من از این نیست که چرا دختر عمه‌ام درگشت ، از این شکایت دارم که چرا در يك شهر صدهزار نفری نباید یک جراح و يك طیب حادثق جان مردم را از مرگ نجات دهد. اکنون ۷۰ ساله دختر عمه من بی سرپرست مانده‌اند و چندین خانواده عزادار است ، چون در قزوین پزشکی وجود نداشت تا بداند دل‌درد طرف راست بدن، مربوط است به «آپاندیسیت» .. من نمیدانم ، این قطع اهلالتی تهران هستند که احتیاج پزشک و داروی مطمئن و نجابتش دارند و اگر کسی در شهرستان زندگی کرد (حتی اگر این شهرستان در ۲۴ فرسخی تهران باشد) باید حیات و مماتش بدست يك عده «انترن» تازه فارغ التحصیل شده باشد که میخواهند با آدمکشی راه و رسم طبابت رایاد بگیرند . خسرو هاشمی ، کلاس سوم دبیرستان البرز تهران

تقصیر با خود ماست

داشتیم محله چند وقت پیش راورق میزد ، رسیدم به نامه آقای الف . ق . کارمند دخانیات تهران که نوشته بود : «۱۰۰۰ تومان میدهم به مردی که هیزی تكد و زنی که از هیزی خوشش نیاید » (زن روز - شماره ۱۳۰ ، یازدهم شهریور) من حقه جانب ایشان میدهم که میگویند ما آدمها خودمان جنس‌مان خرده شیشه‌دارد ایشان اگر ۳۱ سال عمر کرده‌اند چاکر چهل و پنج و نیم بهار را پشت سر گذاشته‌ام و صاحب زن و ۱۰ فرزندم که یکی از آنها مرده و نه‌ای دیگر شکر خدا زنده‌اند ، یکی‌شان که دختر است ازدواج کرده و ۸ نه‌ای دیگر مشغول تحصیل اند . خودم راننده شرکت واحد هستم و در مدت ۲۸ سال رانندگی هنوز زیاد ندارم دنبال زنی راه افتاده باشم حتی در جوانی از ۴ دختر خانم ۳ زن که از خودم بزرگتر بودند و از من خوششان می‌آمد فرار کردم . بقول آقای الف . ق . انسان باید خودش پاسبان خود باشد . من و زنم نه تنها زن و شوهر بلکه رفیق و دوست واقعی هستیم . اگر در خیابان گرسام شود و هوس چلوکباب کنم دلم نمی‌آید من بخورم و زن و بچه‌ام نخورند ، با قدری نان با صلاصلا «نه بندی» می‌کنم و خود را منزل میرسانم و شريك سرفه آنها می‌شوم و بخانم میگویم : هوس چلوکباب کردم . او هم میگوید باشو و هوس دست بکار می‌شود و با همان بولی که من تنهایی بیرون میرم و هوس چلوکباب می‌خورم ، لباسهایم يك جنس می‌کند . اگر سینما و گردش برویم همه با هم هستیم ، لباسهایم يك جنس و يك قیمت است . لحافان را با نازده‌ایان و با بامان را با نازده‌ایان لحافان دراز می‌کنیم ، گرد می‌خوریم و گرم می‌خوریم بهین دلیل هم یاد ندارم در ۲۵ سال گذشته حتی یکبار چیزی را از هم پنهان کرده باشیم و یا بر سر موضوعی بگویم داشته باشیم . حالا هم این نامه را در خوش‌خام و بیجه‌ها منووسم و زنم بخوخی میگوید : داری دناوونی میکنی ؟

بله خانها و آقایان محترم ما تا آدمها خودمان را درست نکرده‌ایم همین آتش است و همین کاه ، همین اختلافات زناشویی است و همین جرو دعوا و بگویم‌گوهای خانوادگی که گناهش را بگرمه‌هم می‌باید ازیم / لا خودمان . قربان همگی . احمد پیوندی راننده شرکت واحد خط ۱۰۲

دسته گل دوقلوها!

خوانندگان زن روز ، خاطرات
جالب ایام عروسی خود را برای درج
در «روزنامه خودتان» میفرستند به
نویسنده یکی از جالبترین این خاطرات
يك اباق‌تاز جایزه داده می‌شود .

وقتی دوقلوها عروسی می‌کنند

من و شها دو خواهر هم‌شکل و هم‌قد بودیم . آنقدر بهم شباهت داشتیم که گاهی حتی مادرم ما را اشتباهی بجای یکدیگر میگرفت . از قضا ما در يك‌روز به عقد دو برادر دوقلو بنام مسعود و سعید



درآمدیم و يك سالن هم برای پذیرایی مهمانان ترتیب شده بود . در يكطرف سالن شها و مسعود و در طرف دیگر من و سعید روی میز نشسته بودیم . مهمانان میخندیدند و میرقصیدند و شادی میکردند ، و سیل تبریک و گل بسوی ما روان بود .

حدود ساعت ۱۲ مهمانان برام افتادند سعید و مسعود هم برای بدرقه آنها از سالن خارج شدند . حجله‌گاه ما پشت سالن در دو اتاق مختلف بود و بهین دلیل من و شها ، از فرست استفاده کرده به حجله‌گاه خودمان رفتیم تا خشکی در کنیم . من آنقدر خسته بودم که بلافاصله با همان لباس عروسی به بستر رفتم . میدانم کار بدی کردم اما خیلی خسته بودم . نمیدانستم شباهت ما دو خواهر معرکهای بیار می‌آورد . در هر حال نمیدانم کی و چه ساعتی بود که در اتاق باز شد من از تنگی و خشکی حتی سرم را بلند نکردم بهین کیست چون مطمئن بودم جز سعید کس دیگری نمیتواند باشد ، ولی چه خیال و فکر خامی ! چون ناگهان در میان بستر خودم را با مسعود شوهر شها روبرو دیدم . هر دو ما از ترس فریادی کشیدیم . بیچاره مسعود مثل بید میلرزید و پشت سرهم میگفت : «شهین خانم معذرت میخواهم» تا اینکه فریادم خوب زودپاش برو شها منتظر تو است و غافل بودم از اینکه شها هم توی اتاق خودش با سعید همین ماجرا را داشته‌اند که الحمدلله در مورد هر دو بخیر گذشت .

ارادت‌مند شما . شهین سروش - تهران

نامه‌ها ..

زمین بشوم . واقعا بعضی مردها خیلی
بی‌تربیتند.

سودابه حسینی، خانه‌دار، تهران

جدول ضرب است یا خط چشم ؟

شما این دخترهائی را که بجای
خط چشم کشیدن بسبک توییگی روی
صورتشان جدول ضرب حل می‌کنند
دیده‌اید ؟ لطفا از طرف من بپراشان
پیغام بفرستید که : «خانها ، کاغذ
ارزان است ، به پوست صورتان رحم
کنید !»
فریده ساعدی، دیپلمه، مشهد

هیزم‌ش تر است

در روزنامه خودتان دیدم که
آقای نوشته بود مینی‌ژوپ سرم را
شکت (روزنامه خودتان - شماره
۱۸ آذرماه) خواستم باین آقا
بگویم که مردهای دلهای مثل ایشان
از مینی‌ژوپ گذشته حتی چادر نماز هم
سرتان را می‌شکنند . بخدا من با هر مدل
لباس و با هر چادری از منزل خارج
شده‌ام موقع برگشتن توبه کرده‌ام که
دیگر با به خیابان نگذارم . فکر
می‌کنید اگر زنها چادر بپوشند و
چاقچور به با این آقایان واقعا «آقا»
می‌شوند . باور کنید من هر وقت با
چادر به خیابان رفته‌ام بیشتر از روز
های دیگر متلك شنیده‌ام و بیشکون
تحمیل کرده‌ام . این مردان به همان
فضولی میمانند که به جهنم بردنشان
هرچه فکر کرد ، دید نمیتواند ایرادی



بگیرد . برگشت و به مالك دوزخ
گفت :

- بپخشید آقا - حیف که

هیزم‌ش تر است !

سیما صفائی، تهران

بانوان و آقایانیکه

از چین و چروک صورت و اطراف چشم - کیسه های زیر چشم که شانه پیری زودرس میباشد ناراحتند میتوانند بمدت یک هفته این ناراحتی را با تضمین زیر نظر دکتر متخصص که بتازگی ازپاریس مراجعه نموده برطرف نمایند.

بین ساعت ۳ تا ۴ عصر
وسيله تلفن ۴۲۵۱۰ تماس بگیرید

اهواز دکتر گرجی
پوست و آمیزش
روبروی سینما کارون



اینست هدیه نفیس ←

از طرف کلاسهای آرایش و زیبایی پری صاحبان
یک گیسوی بزرگ گل ویک

مانکن بلافاصله به ثبت نام کنندگان مجانا تقدیم میشود.

وسائل آرایش مجانی در اختیار هنرآموزان قرار داده خواهد شد. زیر نظر دیلمه ار امریکا (لوس آنجلس هولود) کلبه متد آرایش سر - صورت - ماساژ مانیکور بدیکور و بافتن گیسوی مصنوعی بوسیله پلی کی های مخصوص ازوی بیوتی کالج امریکا تدریس میشود.

شاهرضا - مقابل سینما رویال

کشف حجاب بقیه از صفحه ۴ مکرر

اما راجع به علل اجتماعی کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱۴ باید بگویم که : بنظر من ابتکار دو عامل داشت ، یکی تلاش و اقدامات بی گبر جمعیت های مترقی از قبیل «جمعیت ترقی نوان» و غیره که باوجود مخالفت شدید معصبان دمی از مبارزه ملایم نمی ایستادند . (از پیشاهنگان این نهضت افروز ، عده کمی باقی مانده اند که خانم تربیت (وکیل مجلس) یکی از پاکیزه ترین و مومن ترین آنهاست) و عامل دیگر عشق مفرط رضاشاه کبیر بود به مترقی ساختن ایران ازیکطرف ، و باز گرداندن شکوه دوره باستان ازطرف دیگر . رضا شاه کبیر پس از مراجعت از ترکیه و مشاهده آزادی زنهای بی حجاب برادران مسلمان ما (که به تعبیر معروف بودند) اولین گام متهورانه ولی مدبرانه ابتکار را برداشت .

بنظر جناب عالی که محقق مسائل اجتماعی هستید، آثار کشف حجاب تا به امروز چه بوده است ؟ و آیا کشف حجاب در رشد فکری و فرهنگ زن تأثیری داشته است یا نه ؟

— بنده خودم در کودکی مکرر شنیده ام زنهای اکثر طبقات اجتماع بهم میگفتند که دختر اگر باسواد شود خراب میشود و امروز میشویم که علاوه بر صدها هزار دختر که به تحصیل مشغولند یک میلیون و نیم دختر و پسر بی کلاس مانده اند ، و حال آنکه اغلب زنهای حتی از وسایل آرایش خود میرند تا دخترشان تحصیل کند .

مسئله اگر کشف حجاب عملی نشده بود اینهمه زن دیلمه و لیسانس و دکتر که ثروت واقعی کشور محسوبند ، در ایران پیدا نمیشدند اما امیدوارم از من نرسیدند آیا اینها خوشبخت ترند یا مادران و مادران مادران آنها ؟ چون آن موضوعی است که استدلالی پیچیده دارد و برای اینکه نتیجه گیری ما گمراه کننده نشود خیلی تفصیل لازم دارد که جای آن اینجا نیست . بهرحال بنده جدا به این گفته بزرگ معتمد کم میگفتمند : «دستی که گهواره را می چنانند دنیا را اداره میکند» ، خوب مسلما این دست هر قدر سالم تر ، آزاده تر و مهربانتر باشد ، دنیا سالم تر و آزادتر و با مهربانی بیشتر اداره خواهد شد .

پایان

را با تحقیر و ترس و فشار تربیت کرده باشد و او را از کودکی موجودی پست تر و کم ارزش تر از مرد شمرده باشد دارای شخصیت و روحیه ای میشود غیر از روحیه کسی که از کودکی او را هم طراز همه انسانهای دیگر شناخته و به شخصیت احترام گذاشته اند ؟ و روحیه یک چنین زن محدود و منقاد روحیه ای نیست که شهامت و آزاده منشی از آن هویدا باشد و یک چنین مادری بایک چنین روحیه ای ، چون بیشتر از هر کسی دیگر با کودک تماس دارد ، اخلاقی خودش را در روحیه حساس و فوق العاده نقش پذیر بچه منعکس میسازد ؛ اینطور نیست ؟

— باید همینطور باشد.

— در دوره ایران باستان که میهن ما در اوج شکوه و عظمت بود و از مقتدرترین و متدین ترین و عادل ترین امپراطوریه با شمار میامد ، احترام واقعی زن و مادر از اکثر کشورها زیادتر بود ، تا بجای که حتی در آن عصر یهلوان پسند ، زن ظریف و لطیف هم به سلطنت میرسید و بر یهلوانان و قهرمانان حکومت میکرد ، و خود این موضوع تمدن واقعی و معنوی ایران زمین را میرساند . یعنی ثابت میکند که در نظر اجداد باستانی ما لطف و مهر و راستی و درستی ارزش بیش از قدری و شرافت و خونخواری بوده است .

خوب ، بایک نظر اجتماعی اگر بادیید جامعه شناسی به تاریخ ایران بنگرید فوراً متوجه یک نکته بسیار بسیار عبرت انگیز میشوید و آن اینست که می بینید انحطاط وضع جامعه ما درست از روزی شروع شد که زن از حالت «مهر» درآمد و صورت «متملقه» پیدا کرد ، و این جریان تاریخی نتیجه ایست کاملاً منطقی و غیر قابل اجتناب .

— چطور ؟

— چون مسلماً اساسی ترین تمایل قدرت یک جامعه شهامت اخلاقی و قدرت سازندگی و ابتکار مردم آن جامعه است بدون تردید مهمترین مری اخلاقی فرد جامعه مادر است ، و حتماً مادر محدود و منقاد و کم ارزش نمیتواند آدم آزاده و سزنده و با ابتکار تربیت کند اینست که بنظر بنده روز ۱۷ دی که نخستین گام آزادی زن برداشته شد نقطه عطف تاریخ ایران باید بشمار آید و باینجهت است که بنده آنرا برجسته ترین اقدامات درخشان دوره بیست ساله می شمارم .

قالی شوئی ماژیک

قالیهای شمارا با ماشین
های اتوماتیک در نهایت
سرعت بهمین تمیزی و
نظافت میشود.



کارخانه
تلفن ها : ۶۱۱۸۳۲
شعبه جمشید آباد ۶۱۱۸۳۳
شعبه تهران نو ۷۹۸۸۱

مادران گرمای کودکان عزیز را با هوش سازید

معجزه دایره ها

مجموعه ایست از دایره که بوسیله دندانه دایره تا یک میلیون ، شکل مثلث ، دایره ، بیضی و اشکال مختلف به کودک شما آموخته و هوشمند میسازد .

درفروشگاه لبخند کودک

فروشگاه لباسی از نو زود تا ۱۲ سال با دوخت عالی و جنس خوب خیابان نادری مقابل دیوار سفارت انگلیس جلو پاساژ محسنی



اگسوی آی.بی.اس
زیباتر شوید

آدابان پهلوی جنب سینما امپایر
ساختمان I.B.S. تلفن ۲۳۴۰۰



کافه تریا ، سلف سرویس و رستوران

«فروشگاه بزرگ ایران»

در محیطی خانوادگی با غذاهای مطبوع ایرانی و فرنگی همه روزه
از ساعت ۹ صبح تا ۱۱ شب آماده پذیرائی میباشد

ما رضایت شما را تضمین میکنیم



تهران چهارراه شاهچراغی

ستاره‌ها چه میگویند؟

متولدین فروردین

تعادل درونی شماست که حفظ کنید. طوری رفتار نکنید که اطرافیان شما دلگیر و ناراحت شوند. موانعی که بر سر راه تحقق یافتن آرزوها و خواسته‌های شما موجود بود بروی از بین خواهند رفت. اگر شخص با تدبیر و سستی باشد ساعات خوشی در کنار عزیزان میگذراند. بهتر است شخصاً و بدون دخالت دیگران کارهایتان را انجام دهید. اسرار خود را بکسی نسپارید، زیرا ایندرون ممکنست کسی را نگاهدارد.

متولدین اردیبهشت

تمام قدرتهای خود را برای انجام يك كار واحد صرف نکنید. هرچه زودتر برای روشن کردن مسأله‌ای که فکر شما را بخود مشغول داشته اقدام کنید. با سیاست رفتار کنید تا دیگران دچار حسادت نشوند. صلاح شامت اگر بعضی مواقع اشتباهات کوچک دیگران را ندیده بگیرید. موقعیتهای جدید را با احتیاط بررسی کنید. در خانواده صبر پیشه کنید. بامتولدین مردانعام با سیاست بیشتری رفتار کنید.

این هفته از

شنبه ۱۶ دی
تأجمه ۲۲ دی
به شما چگونه
خواهد گذشت؟



متولدین خرداد

مراقب طرز صحبت کردن خود با دیگران باشید، باین ترتیب کمتر ممکن است مرتکب خطا شوید و نیز از ارزش گفته‌های شما کاسته نمیشود. باینان جزئیات يك موضوع وقت خود در خانواده خشن نباشید تا صمیمیتی دائمی برقرار شود. ملاقاتهای مرتب انگیزی بامتولدین مرداد و مهرماه خواهید داشت.

متولدین شهریور

اگر اراده کنید در مدت کوتاهی تمام نقطه ضعفهای خود را از بین ببرید. مشکلات فعلی مانع عملی شدن نقشه‌های شما نمیشود. روابط خوب گذشته را بادوستانتان از سر بگیرید. نقشه‌ای را بطور جمعی عملی میکنید. در خانواده آرامش دلخواه برقرار میشود. متولد فروردین شما را بسوی خود میکشد و جلب توجهتان رامیکند. چهارشنبه و پنجشنبه بی احتیاطی نکنید. و بیشتر مراقب سلامت خود باشید.

متولدین آذر

اجازه ندهید دیگران بر شما مسلط شوند و اراده انجام هر کاری را از شما سلب کنند. با اشخاص جدیدی آشنا میشوید. از زندگیتان بیش از پیش لذت ببرید. در خانواده صلح و صفا برقرار میشود. ملاقاتهای جالبی با متولدین مهرماه خواهید داشت. آرامش درونی خود را حفظ کنید، وگرنه دچار ناراحتیهای عصبی میشوید، نقشه‌های جدیدی در سر میروانید و در آینده نزدیک این نقشه‌ها را عملی میکنید.

متولدین اسفند

هر کاری را با عجله انجام دهید موجب پشیمانتان میشود، زیرا عجله زیاد باعث میشود که بدون دقت و سرسری کار کنید. با اشخاصی معاشرت کنید که در مواقع لزوم، سرمشق شما باشند. بزندگی خود خوشبین و امیدوار میشوید. از محبت و کمک دیگران برخوردار میشوید. در خانواده شما مسأله کوچکی مطرح میشود که حل خواهد شد. در کنار متولدین مرداد و مهرماه احساس سرت و خوشحالی میکنید.

متولدین تیر

سربهوا نباشید و زندگی را آنچنان که هست بپذیرید. هفته پر جنب و جوشی در پیش دارید. برای موفقیت در کاری احتیاج به فعالیت پیگیر و دائمی دارید. حقیقت راهمیشه در نظر داشته باشید. روابط دلپذیری بامتولدین آبان و آذرماه خواهید داشت. اگر دائماً بفکر ناراحتیها و مشکلات باشید کمتر لذتی از زندگیتان نخواهید برد. با اراده و خوشبین باشید.

متولدین مرداد

انرژی و استعداد خود را در راه انجام مهمترین هدف زندگیتان بکار ببرید. کمتر از اطرافیان انتقاد کنید، وگرنه دلگیر و آزرده خاطر میشوید. اگر میگردید احتمالاً با شریک زندگی آینده خود آشنا میشوید. ساعات خوش و دلپذیری در کنار متولدین خرداد و مهرماه میگذرانید. برای سلامت خود بیشتر ورزش کنید. يك تصمیم مهم، مسیر زندگیتان را تغییر میدهد.

متولدین آبان

صلاح شامت که انرژی خود را در راه انجام کارهای مثبت و پر ثمر بکارانندید. چرا پامردم و دنیا سرچنگ دارید؟ اگر کمی باخوش بینی با طرف خود بشکرید متوجه میشوید که زندگی با همه سختیهای بسیار شیرین و دلپذیر است. ساده نبودن دلیل نمیشود که به همه کی بدگمان باشید. منطقی فکر کنید و با عجله تصمیم نگیرید.

متولدین مهر

در رفتار خود نرمش و آرامش بیشتری ایجاد کنید. فقط باین ترتیب است که میتوانید دیگران را متقاعد سازید و از کارهای خود نتیجه بگیرید. در کنار دوستان احساس آرامش و خوشحالی میکنید. مراقب آنچه میگوئید و قوی لایقی که بدیگران میدهید باشید. ملاقاتهای دلپذیری بامتولدین اسفند و مرداد ماه خواهید داشت. دخانیات و مشروبات الکلی دشمن سلامت شما هستند. دوستان با نفوذتان کمک شما مآیند.

متولدین بهمن

بسختی خود را با موقعیت جدید زندگیتان وفق میدهند. فعالیت‌های خود را محدود بهمترین کار خود کنید. در زندگی خصوصی‌تان جنب و جوشی برقرار میشود. در زندگی بعضی از متولدین بهمن ماه تنوع دلپذیری ایجاد میشود. عدمای دیگر تصمیم مهمی برای زندگی آینده خود میگیرند. ملاقاتهای جالب و سر تخیلی بامتولدین فروردین و تیرماه خواهید داشت.

متولدین دی

برای از بین بردن موانعی که سد راه پیشرفت شما شده است از انجام هیچ مبارزه‌ای روگردان نشوید. از دور وبدون مطالعه کافی در پاره هیچ امری قضاوت نکنید. شما با آرامش بیشتری احتیاج دارید. برای مسائل جزئی اعصاب خود را ناراحت و مشوش نکنید. ملاقاتهای جالب و دلپذیری بامتولدین خرداد و مرداد ماه خواهید داشت. خود را با موقعیتهای مختلف وفق دهید.



اگر اجازه داشتیم با دهن پر صحبت کنم ،
 بجه میگویم ، که شکلاتهای **مینو** چقدر خوشمزه است

مینو

تنها کارخانه ایست که شکلات را مستقیماً از دانه کاکائو در
 ایران تهیه میکند و بدینجهت همیشه سالم و خوشمزه میباشد .



تولید شده در ایران

شکلات نابولین
مینو



ایگورا رویال

عالیترین رنگ موی با قدرت پوشش بی نظیر

سری رنگ موی ایگورا رویال کامل و متنوع است. از رنگ‌های طبیعی مشکی، قهوه‌ای، خرمایی، خاکستری... تا رنگ‌های فانتزی شرابی، پرکلاغی، آبی، زیتونی، پلاتینی... در دسترس شما است و از میان آنها با سالی می‌توانید رنگ موی دلخواه خود را که چهره شما را زیبا تر جلوه می‌دهد انتخاب کنید.

Schwarzkopf

تیدی



ضیاء

<http://www.javanan56.com>



يك حادثه مهم و جالب شهری

زن پاسبان در شهر مشغول
بکار شد .

پلیس زن،

با پلیس مرد

چه فرقی

دارد؟

رئیس پلیس - مؤولیت‌ها و اختیاراتشان در حدود مؤولیت يك پلیس مرد است . مأمور انتظامی یعنی ضابط دادگستری. پس این دخترها میتوانند حق دارند متخلف را جلب کنند و همین امروز صبح یکی از آنها جوانی را که باو متلك گفته بود جلب کرد و بدادرسا فرستاد . بنابراین دختر پاسبان حق جلب متخلفین را دارد و نباید تصور کرد که چون زن است پس کار شوخی است .

امروز صبح مرکز تلفن «۰۴» پلیس را هم بدست دو دختر دادیم تا آنرا اداره کنند و مراجعات تلفنی را به مقصود برسانند .

— بنظر شما تلقی و برخورد جامعه چگونه است و مردم حالا که برای اولین بار زن پاسبان را در خیابان می‌بینند چه عکس‌العملی از خود نشان میدهند ؟

— اتفاقاً مردم استقبال خوبی از دخترهای پلیس کرده‌اند من فکر میکردم در روزهای اول چهارراهها بند بیایند و مردم بنماشای دختر پلیس بایستند ولی دیدیم که خیلی هم وجود دخترها در اونیفورم پلیس برای مردم غیرعادی نیست و جامعه آنها را زود پذیرفته است .

همین امروز ساعت ۱۰ صبح در میدان سپه تصادفی روی داد و يك دختر پاسبان خیلی خونسرد و آماده جلو رفت ، به مجروح کمک کرد و او را بوار اتومبیل کرد و به بیمارستان فرستاد و راه عبورو مرور را فوراً گشود بدون اینکه دستپاچه بشود و با ضعف و غش کشد ! اتفاقاً مردم از دخترها خیلی خوب اطاعت میکنند .

چون رفتارشان آرامتر و ملایمتر و نوام با مهربانی است . درست بعکس پلیس مرد که وقتی با متخلفین مواجه میشوند ممکن است فرد متخلف اجازه نکشش با پلیس را هم بخوش بدهد . ولی خوب ما سعی میکنیم کارهای ساده‌تری را بدست دختران پلیس بسپاریم . مثلاً هیجوقت وظیفه تعقیب سارق بعهده آنها محول نمیشود .

— بنظر شما اثرات اجتماعی این برنامه که از انقلاب اجتماعی تساوی حقوق زن و مرد الهام گرفته است چه میباشد ؟

— تصور میکنم آن انقلابی که تاکنون فقط بروی کاغذ آمده بود ، باین ترتیب صورت واقعی بخود گرفته است . اما ناگفته نگذارم که زندگی زن امروزه باین انقلاب متکثر هم شده زیرا بر وظایف و مؤولیت‌های او پراشاده افزوده گشته است . مؤولیت‌های يك زن متجدد و واقعی این روزها متکثر از مرد است .

رئیس پلیس شما افزود : — برنامه تربیت دخترهای پلیس بطور مسلم ادامه خواهد داشت و شاید روزی بتوانیم نیمی از کارهای انتظامی شهر را بدست پلیس زن بسپاریم .

گفتیم انشاءالله و برای دختران جوان پلیس که بیشعراولان يك ایده انقلابی هستند ، آرزوی موفقیت کردیم .

يك طرفه و سنت‌های تبعیض‌آمیز در مملکت تعدیل شود و عدالت همانقدر شامل حال زن شود که شامل حال مرد میگردد و این بهترین سیاست برای ایجاد توازن و عدالت اجتماعی میان زن و مرد است .

ضمناً باید شهریاری کل کشور تریك گفت که عملاً اصل انقلابی تساوی حقوق زن و مرد را در دستگاه خود پیاده و اجرا کرده و ایمان و اعتقاد خود را به این اصل عادلانه و مترقی به ثبوت رسانده است . عده دخترانی که از این پس در خدمات راهنمایی و رانندگی در شهر تهران کار خواهند کرد ۱۸ نفر است که همگام يك دوره ۹ ماهه آموزش در دانشگاه پلیس دیده‌اند . در این دوره دختران به رموز و دانش پلیسی آشنا شده و اسلحه‌شناسی و نیراندازی و فنون مقابله با تهاجم وحشی رموز تعقیب و مراقبت را از طریق علمی آموخته‌اند .

چند ساعت پس از آغاز خدمت دختران پلیس در خیابانها رپورتر زن روز با تیمسار سرتیپ رحیمی رئیس راهنمایی و رانندگی و پلیس تهران گفت‌وگویی داشت .

او سؤال کرد : — چطور شد که دختران پلیس بالاخره برای خدمت بخیابان رفتند و شما چطور موانع این مؤولیت را پشتسر گذاشتید ؟ رویه‌مرفته عکس‌العمل دخترها در اولین روز خدمت چگونه بود ؟

رئیس پلیس جواب داد : شهربانی کل کشور بر مبنای احتیاجات واحدها تعدادی از نوآموزان خود را در اختیار آنها گذاشت و ما هم پس از مدتی مطالعه تصمیم گرفتیم دختران پلیس را بیکار انتظامی شهر بگماریم تا در میان مردم ظاهر شوند و وظایف خود عمل کنند . امروز پس از پایان اولین روز خدمتشان آنها را در اتاق کار جمع کردم. دلم میخواست چهره‌های مصمم و سوخته‌شان را که زیر آفتاب و بادوسرما کش شده ببینم و بدانم تا چه حد در مقابل مؤولیت جدید خود راسخ و پابرجا هستند و ضمناً می‌خواستم صورت آنها را با چهره زنی که خمود و گوشه‌گیر و بیکار و بدون اثر است و در نهایت ناامیدی و بی‌حوصلگی بزندگی ادامه میدهد مقایسه کنم . و نتیجه این مقایسه خیلی امیدبخش و مثبت بود چون دیدیم که دخترها در خانه اولین روز خدمتشان در شهر حال و روزشان خوب و عالی بود ، دیروز صبح وقتی که با آنها اطلاع دادیم از فردا باید در میدانهای شهر حاضر شوند و کار انتظامی شهر را بدست بگیرند فوق‌العاده خوشحال شدند . حتی یکی از آنها ازمن

مونور میخواست که ضمناً «بگشت» هم بپردازد و دختری از همکلاسیهای آنها که بدادرسا فرستاده شده بود تا در خیابانها خدمت کند و اینها همه نشان میدهد که دختر جوان امروز به ورود بخدمات اجتماعی جقدر شوق و ذوق دارد .

— تعداد دختران پاسبان در خیابانها چند نفر است و امتیازات آنها چیست ؟ چه مؤولیت‌ها و اختیاراتی دارند ؟

در اولین روز آغاز خدمات خانم های پلیس در کار عبور و مرور شهر ، مردم چه عکس - العملی داشتند ؟

— رئیس پلیس تهران امیدوار است روزی برسد که نصف خدمات انتظامی پلیس توسط خانمها اداره شود .

چند چهارراه اصلی در شمال تهران ، روز یکشنبه گذشته رنگی تازه بخود گرفته بود و این بر اثر آغاز کار خانم های پاسبان در امر راهنمایی و رانندگی و کمک آنها به نرمش و سرعت عبور و مرور ترافیک در نقاط پرجمعیت شهر بود . برای اولین بار بود که پلیس زن علناً و علماً در اداره امور شهر مداخله میکرد و در دست‌دائمی مشغول بکار میشد . شاید بهین جهت وجود آنها موجب اعتجاب ، تعاف ، و حتی شوخی و تکه‌سنجی شده بود و چشمها چه از پشت رلها و چه از پیاده رواها دائماً بسوی آنها کشانده میشد . خانهای عابر و راننده بیش از همه از دیدن پلیس زن خوشحال میشدند .

لباس خانم های پلیس آراسته و شیک و برنگ سورمه‌ایست و موهای بلند آنها در زیر کلاه گرتی که شبیه کلاه پاسبانان فرانسوی است آرایش یافته است . آنها اسلحه ندارند ولی روح قدرت و اتکای قانون و ملایمت و مهربانی را با هم آمیخته‌اند و سعی دارند در نظم ترافیک شهر و نظم حرکت پیاده رو در سرچهارراهها با اسمداد از ظرافت و پشتکار زنانه بنهر و سکه آن خدمت کنند و همچنین نشان دهند زنی که تا چندسال پیش فقط مطیع و منفاد مقررات و اصول حرمسانی بود و بقول معروف از دیدن يك موش غش و ضعف «بیکرد امروزه خود مجری قانون وضابط عدل و عدالت در شهر است و عندالزوم گریبان متخلف را هم میگیرد و او را تسلیم قانون میکند و این بهترین دلیل رشد و ترقی شخصیت و شان زن ایرانی است که يك‌شبه ره صد ساله رفته است .

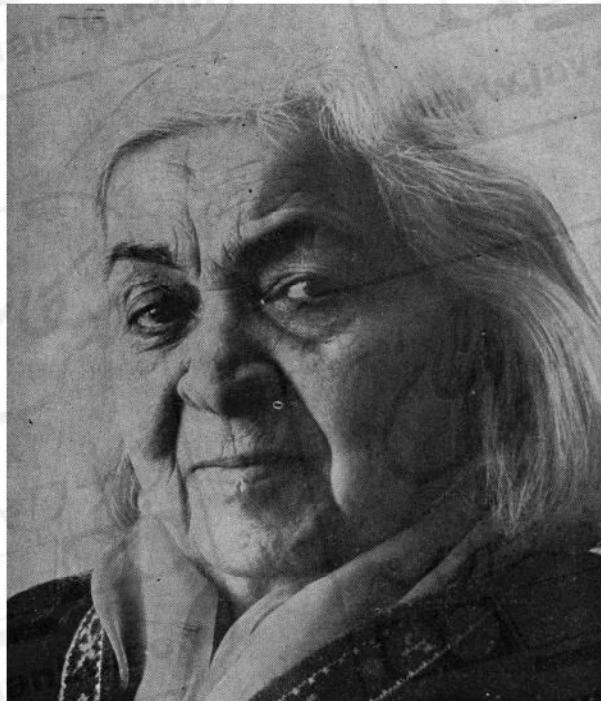
انسان با دیدن دختران پلیس درحال انجام وظیفه و توجه یافتن به وقر و منانت و اعتماد بنفسی که از خود نشان میدهند بیاد ایامی میافتد که حتی در کالانتراها وقتی زن ستم دیده و كلك خورده و توهین شده‌ای بشکایت میرفت عوالم و آداب مردانه او را درست تحویل نمیگرفت و بجای احقاق حق اغلب باو می‌گفتند : — برو باجی سازگار باش !

والیه این يك توجیه غیر منطقی و غیر منصفانه و تبعیض‌آمیز بود اما اکنون همان باصطلاح «باجی» درپرتو علم و دانش و اهدای حقوق مساوی ، مجری قانون و عدالت شده و بقضا وجود او در دستگاه شهریانی موجب میشود که رویه‌های

زندگان زن را شکافتیم!



خانم پارسا در بیست سالگی - دختر کوچکی که در عکس می بینید خانم فرخرو پارسا معاون وزیر آموزش و پرورش دختر ایشان هستند



خانم پارسا

شب ۲۷ رمضان انتخاب کردیم، چون در شبهای دیگر نمیتوانستیم دورهم جمع بشویم. شبهای دیگر بگیر و ببند بود و فقط کسانی حق عبور داشتند که «اسم شب» داشتند و فقط شبهای ماه رمضان رفت و آمد مردم در شهر آزاد بود و شب نشینی و دیدو بازدید میرفتند.

آنشب سه نفر از بانوان ارمنی بنام «مادام تریان» و دوستانش را آوردیم که برای ما نمایش بدهند. پرده اول نمایش بخوبی اجرا شد و خانها مشغول خوردن جای و شیرینی بودند که در حیاط رابشدت کوبیدند. مستخدم در راباز کرد و چند مرد بداخل آمدند و فریاد زدند: «متفرق شوید! متفرق شوید!»

خانها بلند شدند و احساسات نشان دادند و فریاد زدند که ما در اینجا کاری بخلاف شئون مذهبی نمیکشیم ولی مردها گفتند: «الان عدهای میریزند اینجا و کتکشان میزنند.» سرانجام زنهای متفرق شدند و هر کدام از راهی فرار کردند. لحظه ای بعد، چند نفر اوباش ریختند توی خانه و چون تارک بود دستشان بکی نرسید فقط مرا که صاحبخانه بودم بیاد کش گرفتند. نوکرها سر رسیدند و مرا از زیر دست و پای آنها نجات دادند. از فردا صبح در تمام مساجد میگفتند: «ملعونه ای مجلسی ترتیب داده بود و تأثر میداد و آخر سر هم همه زنهای چادرها را از سر برداشته و بی حجاب شده بودند و صاحبخانه بدون چادر، دسته گلی بردست و چتری بر روی سر گرفته جلو افتاد و زنان دیگر هم بدون چادر دنبال او از خانه بیرون آمدند و بگوچه و بازار ریختند!» دوشب بعد اوباش باز به خانه ام ریختند و هر چه داشتیم غارت کردند و بردند و خانه ام را آتش زدند. فردای آنروز مجبور شدم

ریورتر: منصوره پیرنیا

آخرین عکس خانم فروهر



و ناامید بودند، اصلاً قدرتی در وجود خودشان نمیدیدند که بتوانند در اجتماع شخصیتی از خود بروز بدهند. وقتی ما فریاد میزدیم: «ما عقب افتاده هستیم!» زنهای دیگر ما را ملامت میکردند و میگفتند: «خوشی زیر دلتان زده!» اوضاع و احوال روحی زنهای نه فقط از نظر تعلیم و تربیت عقب بود، بلکه فکر روشنی هم نداشتند. روز هفده دی روزی بود که من از ته قلب و ناشادی بی نظیری از آن استقبال کردم. در آن روز من میتوانم بگویم که دوباره جوان شده بودم. اصلاً آنروز همه اوضاع عوض شد. اعلیحضرت رضاشاه کبیر و علیا حضرت ملکه و شاهدختها بسال دانشسرا تشریف فرما شدند و خواه ناخواه همه زنهای چادر از سر برداشتند. جنبش فوق العاده ای در زنهای پیدائنه بود. انگار مدنی شکافته شده بود و گنجی از آن بیرون میریخت! من میدیدم همان زنهای عقب افتاده و ناامید یکدفعه

لطفاً ورق بزنید

صفحه ۳ مکرر

جزوه مکر زنان

مدتی بعد جزوه ای بنام «مکر زنان» چاپ و منتشر شد که هر روز بچه های روزنامه فروش تعداد زیادی از آنرا بدست میگرفتند و فریاد میزدند «مکر زنان»، مکر زنان». این جزوه سرایاتوهین محض به حیثیت زن ایرانی بود. هیئت مدیره جمعیت نوان و طنخواه در جلسه ای تصمیم گرفت باین جزوه و انتشار آن مبارزه کند.

صبح یکروز شنبه همه ما در میدان سپه جمع شدیم. هریک از زنان عضو جمعیت ۱۰ تا ۱۵ جزوه خریدند و در فاصله های دوه متری آنها را آتش زدند. مردم تماشا جمع شدند و چند نفر از آن مارا گرفتند و دستمعی بکمیسر (کلانتری) بردند. ما را جدا جدا باتافی بردند و استنطاق کردند و سرانجام رئیس نظفیه حرفهای ما را قبول کرد و دستور داد دیگر از آن جزوه ها منتشر و فروخته نشود.

سؤال - روز هفده دی ۱۳۱۴ را چطور بیاد می آورید؟

- قبل از ۱۷ روز دی زنهای خیلی مایوس

خانه دیگری اجازه کتب و از آن محله اسباب کشی کردم.

بیچاره محترم خانم اسکندری چند روز بعد سکه کرد و مرد و من هم مدتی در بستر بیماری افتادم. بعد از چند هفته که آتش فساد خاموش شد، دومرتبه خانها دور هم جمع شدند و کلاس اکابر بزرگسالان را براه انداختیم.

حضور در دادگاه

در سال ۱۳۰۴ آقای ابراهیم خواجهنوری مقاله ای علیه وجود حجاب در روزنامه «نامه جوانان» خود نوشته بود که مسورد تعقیب قانونی درد دادگستری واقع شد و او را بمعاکمه کشیدند. تا آن زمان زنان ایرانی حق نداشتند در محاکمات حقوقی یا جزائی شرکت کنند و درد دادگاهها حاضر بشوند. ولی درد دادگاهی که آقای خواجهنوری را بمعاکمه میکرد، خانهای عضو جمعیت «نوان و طنخواه» با جادهای مشکلی و بیجه حضور یافتند. بعد از این اقدام زنان عضو جمعیت و دیگر زنهای در محاکمات راه یافتند و اغلب در دادگاههای علنی حضور پیدا میکردند.



گفت‌وگو با آقای ابراهیم خواجه‌نوری

نویسنده و محقق مسائل اجتماعی

کشف حجاب

مهمترین اقدام دوره ۲۰ ساله اعلیحضرت رضاشاه
کبیر است، چرا؟

— میدانید که بنده هرگز اهل مبالغه
شاعرانه نیستم، آنچه گفتم فهمیده‌و‌سنجیده
و از روی کمال اعتقاد است.

— ممکن است توضیح شما
بفرمایند چرا؟

— خوب گوش کنید و اگر بیان من
رسا باشد به احتمال قوی بامن هم‌عقیده
خواهید شد. اگر ما بتوانیم فقط يك
ساعت مزایای مخصوص و غیر عادلانه‌ای را
که در طی قرون آمیخته به تعصب و
خودخواهی، بسا مردان داده‌اند، و ما
تأدت کرده‌ایم از آنها برخوردار باشیم
فراموش کنیم — یعنی اگر درست‌به‌سنجیم
و منصفانه قبول کنیم که ما مردان غالب
این مزایا را به این جهت توانستیم برای
خودمان قائل شویم، و حتی آنها را بصورت
قوانین اخلاقی و عرفی درآوریم، که زور
بدنی ما زیادت از زور جنس لطیف‌بودند
و اگر این حقیقت را قبول کنیم که
بدست آوردن امتیازات خاص بوسیله‌زور
از خواص جامعه‌های بی‌تعدن است — و
اگر معتقد باشیم که فقط منطق و انصاف
باید در جوامع متشکل حاکم بر رفتار
انسان‌ها باشد نه زور و قلدری، آنوقت
روشن‌تر و منطقی‌تر میتوانیم این موضوع
بنیادهای ساده و به باطن مهم را بررسی
کنیم.

— اینها اصولی است کلی
و صد در صد قبول داریم، ولی
باز بررسی روش را با این که
کشف حجاب را متهورانه و
برجسته‌ترین کارآندوره میخوانید
نمی‌بینم....

— حالا ارتباطش را خودتان خواهید
فهمید. آیا قبول دارید که مهمترین
عاملی که روح آدمیزاد را قالب گیری
میکند و فورم میدهد رفتار مادر است؟
زیرا تجربیات علمی دانشندان ثابت کرده
است که کودک از همان ماه اول قوه
یادگیری دارد و جزئیات آنچه‌در اطرافش
میگذرد در روحیه‌اش نقش می‌بندد و تا
زنده است آن نقش‌ها مثل نقش بر سنگ
حک شده می‌ماند.

لایذ این راه قبول دارد که خلقیات
و روحیه هرکس در تمام رفتار و گفتارش
اثر میگذارد؟ پس آن‌کسی که خودش

بقیه در صفحه ۸۴

پیدا کردند هروقت شب هم باشد وزیر
نظمیه باید شرفیاب شود.
اخوی میگفت — درست دو بعد از
نیم‌شب بود که مأموران مخفی عکس‌ها را
یافته و برای آورده بودند. شاه‌اندرون
بود و سیده بود که برای حادثه‌ای به‌این
همی حتما پیدارش کنند. میگفت چشمان
مرا بستند، از اندرون گذراندند و مستقیما
به اتاق خواب شاه راهنمایی کردند. وقتی
نظم‌الدوله پاکت حاوی عکس‌ها را تقدیم
کرد، شاه گفت: قسم بخور که راست
بگوئی، آیا توهم این عکس‌ها را دیده‌ای؟
وزیر نظمیه گفت: قربان چون امر
میفرمایند ناچارم حقیقت را هر قدر هم
گستاخانه باشد بعرض برسانم، حقیقت
اینست که من ناچار شدم آنها را به‌بینم
تا مطمئن شوم عکس‌ها همانند که میگوئیم
(یعنی درواقع از جرم بزرگی که مرتکب
شده و عکس روی زنهاي حرم را يك نظر
دیده عذرخواهی و تقاضای عفو کرد).
نمونه دیگر اینکه بنده خودم به‌خاطر
دارم حتی تا اوایل کودتا در همین‌خیابان
لاله‌زار (که شیک‌ترین و متدین‌ترین قسمت
پایتخت محسوب میشود) زنها مجبور بودند
از طرف چپ و مردها از طرف راست عبور
کنند و اگر مردی عبور با زنها مخلوط
میشد مورد مواخذه قرار میگرفت. یا
اگر زنی باوجود چادر و نقاب در دست‌ها
می‌نست که کروکش خوابیده بود پاسان
توبیخش میکرد....

این نمونه‌ها را از دونظر میگویم،
یکی برای اینکه دختران جوان امروزی
ما که در مقایسه خودشان با زنان اروپا
از محدودیت خود احساس اجحاف می‌کنند
و از زندگی ناراضی‌اند، خود را با زنان
آن زمان — که زیاد هم دور نیست، مقایسه
کنند و نفس آزاد بکشند و خوشحال‌تر
و خوش‌بین‌تر گردند. دوم باین منظور
میگویم تا بدانید کشف حجاب روز تاریخی
۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ چه اقدام متهورانه‌ای
بوده و من همیشه در گفته‌ها و نوشته‌هایم
اینکار را برجسته‌ترین کارهای آن دوره
بیست ساله خوانده‌ام.

— واقعا جدی میفرمایند؟
آیا راستی در بین آن همه کار-
های عمرانی، راه سازی، کفای
کابینتولاسیون، اعزام محصلان
به اروپا و دفع‌حالت ملوک‌الطوایفی
و غیره و غیره شما عمل ۱۷ دی
را برجسته‌ترین تمام کارهای آن
دوره میدانید؟

نام آقای ابراهیم خواجه‌نوری
نویسنده و محقق مسائل اجتماعی
که بعرف فرنگی باید ایشانرا
«فمینیست» یعنی حامی تساوی
حقوق سیاسی و اقتصادی و
اجتماعی زن دانست، در آغاز
مبارزات مربوط به کشف
حجاب از اسامی برجسته روز
بوده است، زیرا بخاطر نوشتن
يك مقاله و سرودن يك رباعی
در باره آزادی زن مدت چهارماه
بزرندان افتاده و نظمیه وقت
مجبور شد بنا بمصلحت‌سیاسی
روز ایشانرا موقتا بازداشت کند
و حال آنکه روحیه برنامه انقلابی
دولت، خودمساعد بارفع حجاب
و آزادی زن بود، منتها مصلحت
چنین اقتضا میکرد که این نهضت
آرام‌تر پیش رود و متعصبین را
گرفتار هیجان مخرب نکند.

در این شماره که اختصاصا
بمناسبت جشن ۱۷ دی ماه رنگ
وروئی قهرمان‌نواز دارد، لازم بود
که گفت و گوئی هم با آقای
خواجه‌نوری بجهت آنکه از محققان
و جامعه شناسان بنام هستند
و بشود، و پیرامون علل و اثرات
اجتماعی کشف حجاب، نظر و
عقیده ایشان پرسیده شود.
گزارش زیر، خلاصه‌ایست از
يك گفت و گوی کوتاه که بین
سردبیر مجله و آقای خواجه‌نوری
روی داده است:

س — بنظر جنابعالی علل
اجتماعی کشف حجاب در دیماه
۱۳۱۴ چه بود؟

ج — برای جواب باین سؤال حتما
لازم است حالت روحیه آن زمان، و قدری
قبل از آن زمان را درست در نظر بیاوریم
تا بیان مطلب ساده‌تر شود. برای نمونه
برادرم مرحوم نظم‌الدوله تعریف میکرد که
روزی گزارش رسید یکی از فرنگیها چند
عکس از زنهاي حرم ناصرالدین‌شاه‌برداشت
و باین عمل جنایت‌آمیز مهمترین حادثه
سیاسی و اجتماعی روز را بوجود آورده
است. شاه دستور داده بود اگر عکس‌ها

و حبثیه خوری) مدتی در تهران ماندند
و در جلسات بحث و سخنرانی شرکت
میکردند و درباره لزوم آزادی زن حرف
میزدند. در همان هنگام ما بنای تشکیل
کنگره زنان شرقی را گذاشتیم. این
کنگره در مدرسه «غفیه» در باغ‌نار برگزار
شد و از سفارتخانه‌های شرقی نمایندگان
در این کنگره شرکت کردند. تمام بحث
کنگره روی پیشرفت زن در دنیا و
بخصوص در شرق بود.

— آیا از خود زنها کسی هم
مخالف کشف حجاب بود؟

— عده‌ای از زنها مخالف کشف
حجاب بودند که بزور جادر را از سرشان
برداشتند. همان دسه هستند که می‌بینید
الان دوباره جادر بر سر کرده‌اند.

— لباس و آرایش زنهاي بی حجاب
بعد از ۱۷ دی چگونه بود؟

— زنها لباس‌های بلند و تیره رنگ
میپوشیدند. بزور ایام مد لباس‌های يك
سره به بلوز و دامن تغییر پیدا کرد.
معمولا موها را يکی میبافتند و پشت سر
می‌انداختند و بعضی‌ها که حوصله داشتند
موها را بر زیر می‌بافتند و پشت سرشان میریختند.
امروز پس از ۳۳ سال من خوشحالم
که روز خوش آزادی زن را می‌بینم، و
خانمها روشن‌فکر شده‌اند و آزادی و
حقوق برابر با مرد دارند. احساس
خوشوقی می‌کنم که زن دیگران بردگی‌ها را
ندارد و راه ترقی برای او هموار شده است.
حالا گاهی‌کسی آرزو می‌کنم که
ایکاش جوانی‌ام دوباره باز می‌گفت تا
منهم که در راه حصول باین آرزو مبارزه
کرده‌ام از این بهار طراوت‌بخش بهره
بیشتری بگیرم. ولی افسوس...

در شماره آینده:
خاطرات دو تن دیگر از
بیشتر اولان نهضت مبارزه آزادی
زن را مطالعه فرمایند.

خانم نورالهدی منگه در روز کشف حجاب



دختر شایسته‌ای از دبیرستان کیوان - تهران -

استش سیمین وفامیلش محیط است در کلاس پنجم ادبی دبیرستان کیوان درس میخواند دانش آموز برجسته است خوب لباس میپوشد خوش صحبت و متین و مؤدب است صدای گرمی دارد عضو گروه هنری دبیرستان است . بینکینگ وشنا و رانندگی اتومبیل را بخوبی میداند به روزنامه نگاری و آشپزی و خانه داری علاقه بسیار دارد از فوت و فن آرایش گیسواگاه است دوستانش او را دختری مهربان ، مؤدب خوش رو خوش بیان و هنرمند دانسته اند .



دختر شایسته‌ای از دبیرستان مرجان - تهران

استش لیلی و فامیلش موجد است در مدرسه غالباً شاگرد اول بوده ، در کلاس پنجم طبیعی دبیرستان مرجان درس میخواند . در سال چهارم دبیرستان در رشته آواز بین کلیه دانش آموزان استان تهران اول شده نقاشی میداند به کلیه ورزش ها علاقمند است در رشته ژیمناستیک و دوومیدانی در سیکل اول در تهران اول شده ، اسکی ، بولینگ ، و شنا از ورزشهای مورد علاقه اوست . رئیس دبیرستان خانم لیلی را دختری ممتاز و شایسته دانسته .



با همکاری :
شرکت هواپیمایی
پان امریکن

و
پیکان
اولین اتومبیل
ساخت ایران

رفتار و معاشرت بخوبی می شناخت . در برگزاری مسابقه دختر شایسته ایران کوشش بر این رفت که از تجربیات کلیه مدیران دبیرستانها و مربیان مدارس برای یافتن بهترین دختر ایران استفاده شود . از این رو است که اولاً یکی از شرایط اصلی شرکت در مسابقه را نظریه موافق مدیر دبیرستان میدانیم و ثانیاً سعی میکنیم هرچه بیشتر با آنان ملاقات و گفتگو کنیم زیرا مسئله انتخاب دختر شایسته ایران که جنبه بین المللی دارد بنحوی ارتباط مستقیم با فرهنگ کشور پیدا میکند و معرفت ترقیات زندگی اجتماعی در ایران است . لذا از نقش و سهم بزرگ مدیران دبیرستانها غافل نمی شویم . و امیدواریم با کمکهای فکری و راهنماییهای این مربیان آرموده در کاری که آغاز شده بخوبی پیروز گردیم .

افراط بازی های آینده از نسل جوان است که سازنده هیجانات «بی تلیسم» و «هیپی» و «بیت نیک» در دنیا شده اند . در سالهای پیش آشکار دیدیم که جامعه شناسان امریکائی ، دختران محبوب ولی خوش فکر و با شخصیت و اهل کتاب و مطالعه را بر پیروان مد و زیبایی ترجیح دادند . سال گذشته نیز دختران ایران زیباترین دختر شرکت کننده در مسابقه نبود و حتی در بین فینالیستهای مسابقه دختران خوش صورت و خوش اندامتری بودند که از حیث زیبایی درخششی فوق العاده داشتند . ولی قضات مثل انتخاب شایسته ترین دختر ایران را بلوش آنکس انداختند که از هوش و تحصیلات بیشتری برخوردار بود ، کسب خوانده بود و با داب و رسوم معاشرت و زندگی اجتماعی آگاه بود و خود را در لباس پوشید و

مناك اروپائی و امریکائی مسابقه تاشگی بدهند و نام میهن و زنان کشور خود را در دنیا بلند آوازه سازند . در این مسابقه زیبایی تا آن حد مورد نظر است که ملاک سلامت و جذابیت باشد و نسل جوان ما يك نسل مریض و ناسالم در دنیا معرفی نشود و دیگر صفات و محسنات و امتیازات دختر شایسته همه جنبه معنوی و باطنی دارد . دفتر بین المللی مسابقه نیز در کلیه بولتن های خود بطور صریح اشاره میکند که مسابقه انتخاب تین پرنس بین المللی بهیچوجه من الوجوه مسابقه برای انتخاب دختر زیباتر نیست بلکه دختر فهمیده - منجد - با شخصیت و با هوش است که امتیاز اول را بدست خواهد آورد و هدف مسابقه نیز منع و طرد تند رویها و

آن شرکت می جوید تا معارف و کمالات خود را نشان بدهد نه جلفی و سبکری را . پدران و مادرانی که دختران خوب شایسته در دامن خود پرورده اند و سرافرازند که اولاد خلف باب زندگی امروز دارند باید آنها را تشویق کنند تا در مسابقه امسال با جان و دل شرکت جویند و نام آور لیاقت و شایستگی برای خانواده خود گردند . خانم مدیران و ناظران دبیرستانها که دانش آموزان برجسته و برگزیده دارند باید دست از ملاحظه کاری و محافظه کاری بردارند و دختران خوب خود را تشویق کنند که بخاطر تشیید مبانی نهضت آزادی زن - و ایجاد اعتماد بنفس بیشتر در دختران جوان در این مسابقه بین المللی شرکت جویند و با دختران برگزیده دانش آموز